صیدیه

92

از

سعد الدین هروی

به تصحیح محمد سرفراز ظفر

و

بخش صید و ذباحه و اطعمه و اشربه

از

شرح فارسی شرایع محقق

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

3141

Marfat.com

ف ل/92

صیدیه

3141

از

سعد الدّین هروی

به تصحیح محمّد سرفراز ظفر

و

بخش صید و ذباحه و اطعمه و اشربه

از

شرح فارسی شرایع محقق

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد

Marfat.com

Marfat.com

3141

شناسنامه این کتاب

نام کتاب : صیدیه و نخجش صید و ذباحه و اطعمه و اشربه از شرح فارسی شرایع الاسلام

نگارنده : سعدالدین هروی و محقق حلی

مصحح : محمد سرفراز ظفر

سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ـ اسلام آباد

شمارهٔ ردیف : ۷۹

تعداد : ۱۰۰۰

چاپ : منزا پرینتینگ پریس ـ راولپندی

صفحات : ۲۵۶

تاریخ انتشارات: ذوالحجه ۱۴۰۴ھ/ ۱۳۶۳ش/ ۱۹۸۴م

ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ـ اسلام آباد

بها : ۵۰ روپیه پاکستانی

Marfat.com

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

86272

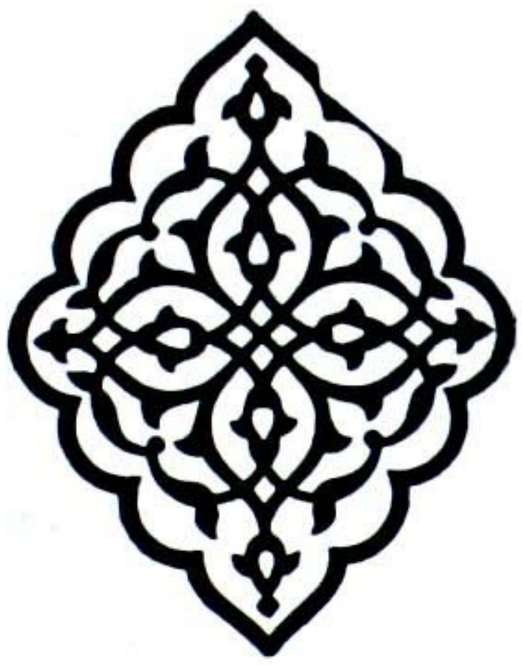

شمارهٔ ردیف

۷۹

تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ مؤرخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

Marfat.com

فهرست مطالب کتاب

عنوان	صفحه
سخن ناشر	یک - دو
پیشگفتار	سه - یازده
مقدمه	۱ - ۲
فصل اول - در بیان دلایل بر جواز صید.	۳
فصل دوم - در شرایط صید کردن.	٤ - ٥
فصل سوم - (صید با باز و چرغ و مانند آن).	٦
فصل چهارم - (صید با سگ و یوز و مانند آن).	۷ - ۱۲
فصل پنجم - در مسایل تیر انداختن.	۱۳ - ۱۷
فصل ششم - در مسایل صید ماهی.	۱۸ - ۱۹
فصل هفتم - (شکاری که ملک کسی میگردد، احکام آن).	۲۰ - ۲۲
فصل هشتم - در بیان ذبح کردن و کشتن.	۲۳ - ۲۵
فصل نهم - در بیان آنچه حلال است و حرام است از جانوران.	۲٦ - ۲۸
فصل دهم - (مذهب امام شافعی در شکار با جانوران و مرغان).	۲۹ - ۳۰
فصل یازدهم- (در بیان باز ماندهٔ طعام و آب.	۳۱ - ۳۳
فصل دوازدهم- (دربیان بول و افکندهٔ جانوران و مرغان).	۳٤
خاتمه - در بیان نامها و حکمها و خاصیتهای جانوران و غرایب حکایات ایشان).	۳٤

Marfat.com

عنوان	صفحه
باب الالف ـ	٣٥ - ٤١
باب الباء ـ	٤٢ - ٤٧
باب التاء ـ	٤٨ - ٤٩
باب الثاء ـ	٥٠ - ٥١
باب الجيم ـ	٥٢ - ٥٣
باب الحاء ـ	٥٤ - ٦١
باب الخاء ـ	٦٢ - ٦٦
باب الدال ـ	٦٧ - ٦٩
باب الذال ـ	٧٠ - ٧١
باب الزاء ـ	٧٢
باب السين ـ	٧٣ - ٧٥
باب الصاد ـ	٧٦ - ٧٧
باب الضاد ـ	٧٨ - ٧٩
باب الطاء ـ	٨٠ - ٨١
باب الظاء ـ	٨٢ - ٨٣
باب العين ـ	٨٤ - ٨٧
باب الغين ـ	٨٨ - ٨٩
باب الفاء ـ	٩٠ - ٩٢
باب القاف ـ	٩٣ - ٩٥
باب الكاف ـ	٩٦ - ٩٨
باب اللام ـ	٩٩
باب الميم ـ	١٠٠
باب النون ـ	١٠١

Marfat.com

عنوان	صفحه
باب الهاء -	۱۰۵
باب الياء -	۱۰۶
ضميمه - شرايع الاسلام	۱۰۷
كتاب صيد و ذباحه -	۱۰۹ - ۱۵۵
كتاب اطعمه و اشربه -	۱۵۶ - ۲۰۵
فهرست اعلام -	۲۰۷
فهرست منابع و مآخذ -	۲۳۳

Marfat.com

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

سخن مدیر

از جمله موضوعاتی که در فقه اسلامی به بحث و بررسی نهاده شده، چگونگی استفاده از حیوانات است و این که کدام ها حلال گوشتند، و آن ها که چنین اند با چه شرایطی باید ذبح یا شکار شان کرد تا قابل اکل باشند و کدام یک از اجزای بدنشان را نمی توان به مصرف تغذیه رسانید؟ و نیز این که اجزای بدن کدام حیوان پاک است و آن ها که پاک است چه شرایطی باید در ذبح یا شکار آن ها مراعات شود تا جامه و پای افزار که از آن تهیه کنند بدن را نیالاید و بتوان با آن نماز گزارد؟ و نیز احکام تملک شکار و ...

این ها پرسش هائی است که در فقه تمام مذاهب مختلف اسلامی مطرح است و هر مذهبی و فقیهی بر مبنای نصوصی که پذیرفته، و نیز بر اساس روش خاص خود در استنباط احکام، به پاسخ آن ها اقدام نموده است و مجموع این پاسخ ها است که در متون کامل و دوره ها و جوامع عظیم فقهی «کتاب الصید والذباحه» و نیز مقداری از «کتاب الاطعمة والاشربة» و پاره ای «کتاب» های دیگر را تشکیل می دهد و هم محتویات آثار بسیار زیادی را که از دیر باز تاکنون مستقلاً در این باره نگارش یافته است. *

مجموعهٔ حاضر نیز که محتویات آن در اصل، جواب های همین مسائل است از دو قسمت تشکیل می شود:

الف ـ رسالهٔ صیدیه که برای نخستین بار چاپ می شود و مشتمل است بر فتاوی هر یک از فقیهان معروف سنی در باب مسائل مربوط به صید و ذباحه و تعیین حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت و خاتمهٔ آن یک فرهنگنامهٔ مختصر جانور شناسی است به ترتیب الفبا که صفات و ویژگی ها و خواص و منافع ومضار هر یک از حیوانات (مطابق اعتقادات پیشینیان) و روایات و اساطیر وارده دربارهٔ هر کدام، و نیز احکام شرعی مربوط به هر یک در آن آمده است.

---

* از قدیم ترین آثار مزبور که نام آن درکتب رجال و فهارس باقی مانده یکی کتاب الصید از ابو جعفر محمد زاهدی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است و دیگری کتابی به همین نام ازعلی بن مهزیار اهوازی که نیز وکیل حضرت رضا و فرزندش حضرت جواد علیهما السلام بوده (در مورد دیگر کتاب هائی که در این باره تالیف شده مراجعه کنید به: الذریعة ج ۱۵ ص ۱۰۴ تا ۱۰۷ - ج ۱۰ ص ۲ تا ٤- فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۱ ص ٤۲۷ الی ٤۳۱ - فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی در پاکستان ج ۱ ص ٤۳۵ تا ٤٤٤).

Marfat.com

ب - باب «صید و ذباحه» و «اطعمه و اشربه» از شرح فارسی شرایع، که عیناً از نسخهٔ چاپی آن جدا کرده و به صورت عکسی در دنبالهٔ رسالهٔ صیدیه به چاپ رساندیم تا نبودن روایات و فتاوی فقیهان شیعه در رسالهٔ مذکور را جبران کرده باشیم.

آنچه در این مجموعه آمده، علاوه بر فوایدی که برای شناساندن احکام اسلامی دارد، از نظر زبان و ادبیات و فرهنگ فارسی و برای آشنائی با معتقدات کهن بسی در خور اهمیت است و بنا بر این شایستهٔ طبع و نشر. و البته فراموش هم نشود که تمام آنچه را در این مجموعه (خصوصاً در رسالهٔ صیدیه) به عنوان واقعهٔ تاریخی یا حکم اسلام یا حدیث (و حتی حدیث صحیح) یاد شده است نمی توان به این عنوان پذیرفت و مثلاً آنچه در ص ٤٥ می خوانیم «اول کسی که استر پیدا کرد قارون بود بعد از آن ابراهیم علیه السلام» واضح البطلان است (زیرا بنا بر نص قرآنی قارون از قوم موسی ع بوده و موسی با واسطه های متعدد از نوادگان ابراهیم ع) همین طور آنچه در ص ۷۰ نقل شده که: «حدیث صحیح آمده که چون مگس در کاسهٔ شما افتد او را فرو برید در آش یا در شربت که در آن کاسه باشد. چه در یک بال وی زهر و زحمت و خستگی است و در بال دیگر شفا است.» هرگز شایستهٔ پذیرفتن نیست. چون نه تنها آزمایش های دقیق و متکی به وسائل و تجهیزات پیشرفته بلکه تجربهٔ عادی نیز می تواند پلیدی مگس را - و این که چیزی جز آلودگی در وجود آن نیست - در یابد و در همین کتاب، دو سه سطر پس از به اصطلاح حدیث مزبور، آمده است که «مگس بر نجاست می نشیند» * همچنین ...

علیهذا در پذیرفتن منقولاتی که در این مجموعه هست، احتیاط را نباید از دست داد، و شیوه هائی که برای تشخیص صحت و سقم روایات و نقادی متن و سند آن ها وجود دارد، در این جا نیز بایستی دقیقاً به کار بسته شود. والله یقول الحق و هو یهدی السبیل.

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

---

* فقید شیخ محمود ابوریه که دانشمندی روشن بین از سنیان متاخر مصر است در کتاب اضواء علی السنة المحمدیة این روایت را همراه پاره ای روایات دیگربه بررسی نهاده و با ارزیابی متن و سند آن‌ها، آنچه رادر مورد هر یک، شایستهٔ انتقاد می دانسته بیان کرده است.

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

حمد بیحد خداوند دانا ، بینا
داد توفیق تصحیح رساله مرا

صید نامه رساله ایست که نویسندهٔ آن و تاریخ تألیفش درست معلوم نیست ، اما می توان گفت که درزمان سلطان بدیع‌الزمان بهادر خان برشتهٔ تحریر کشیده شده است . چنانکه مؤلف در صفحهٔ دوم آورده است :

(سیما حضرت خلافت پناهی ، سکندر فر ، جم جاهی، آفتاب سپهر شاهی ، سایهٔ لطف الهی ، آنکه در ظل همای خلافتش و عقاب سطوتش از عقاب آسوده اند مرغ و ماهی ، مغیث السلطنة و معین الخلافة مؤید کامگار سلطان بدیع‌الزمان بهادر خان»

که بایستی وی سلطان بدیع‌الزمان (م ۹۳۳ ه ق) پسر سلطان بایقرا از تیموریان هرات و خراسان (۱) باشد . اگر چنین باشد پس این رساله در اوایل قرن دهم هجری قمری نگاشته شد است و نشر آن نیز مؤید این است . اما دربارهٔ نگارندهٔ این رساله آگاهی های همی در دست است :

۱. نسخه ای از آن که در در شوروی نگاهداری (۲) میشود نویسندهٔ آن را معین‌الدین شیخ‌الاسلام هروی نام برده اند .

۲. در دیباچهٔ دو نسخه (۳) نام نگارنده شیخ‌الاسلام سعدالمشتهر به هروی آمده است و در دیباچهٔ یک نسخهٔ (٤) دیگر نام مؤلف شمس‌الدین یاد شده است

۱- تاریخ مختصر افغستان (جلد دوم) نگارش پوهاند عبدالحی حبیبی ص ۲۱
سلسله های اسلامی ازکلیفورد اوموند بوسورت ترجمه فریدون بدره ای - ص ۲٤۷
روضة‌الصفا (جلدهفتم) تصنیف میر محمد بن سید برهان‌الدین المشتهر به میر خواند- ص ۳۰٤
روضات‌الجنات‌فی‌اوصاف‌مدینه‌هرات(بخش‌دوم)تالیف‌معین‌الدین‌محمدزمچی‌اسفزاری. ص۲۳۱،۲۳٤
۲- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (جلد اول) از احمد منزوی ص ٤٤۲
۳- شماره 2305 و 2309 ،،فهرست مشترک از احمد منزوی (ص ٤٤۳)
٤- شماره 2313 " فهرست مشترک " از احمد منزوی (ص ٤٤۳)

Marfat.com

۳. مرحوم **دکتر بشیر حسین**، نویسندهٔ این رساله را **شیخ‌الاسلام هروی** نامبرده(۱) است.

٤. شادروان**استاد سعید نفیسی** در جلد دوم **تاریخ نظم و نثر در ایران و زبان فارسی** (۲) از «صید نامه» ای نام برده که نگارندهٔ آن **عبدالرؤف هروی** است که زندگی نامهٔ او را در سدهٔ نهم هجری جای داده است.

از نسخه هائی که نام نگارنده را دارد، **چنین** بدست می‌آید که لقب او **شیخ الاسلام هروی** بوده است. و از برخی نسخه ها معلوم میگردد که این نویسنده بروزگار **سلطان بدیع‌الزمان** می زیسته است. در تذکره ها چند تن با این لقب دیده می شوند ولی هیچک از آنان **صید نامه یا رسالهٔ صیدیه ای برای سلطان بدیع‌الزمان** تألیف نکرده اند. **چون** دربارهٔ مصنف این رساله اطلاعات دقیق در دست نداریم و اختلاف نظر وجود دارد لذا شرح احوال و آثارش امکان پذیر نیست و از **محققان** و خوانندگان استدعا می شود که اگر درین مورد اطلاعی در دست داشته باشند این ناچیز را آگاه سازند تا در آینده به این مقدمه افزوده گردد.

این تازگی ها، نسخه ای دیگر از این کتاب **به کتابخانهٔ گنج بخش** (۳) مرکز تحقیقات وارد شد که مورخ ۱۰٤۹ ه میباشد. و در صفحهٔ عنوان آن به خامهٔ نویسندهٔ نسخه و یا خامهٔ کسی از آن روزگاران نام کتاب و نگارندهٔ آن چنین آمده است:

کتاب صیدیه

تصنیف الامام شیخ الاسلام الهمام الغمام المفتقر الی الله الغنی
احمد بن یحیی بن محمد بن سعد تفتازانی رحمهم‌الله تعالی علیهم اجمعین

ریحانه (۱) دربارهٔ این شخص می نویسد :-

۱- ,, فهرست مخطوطات شیرانی'' (جلد دوم) ص - ۲۹۳ ، شماره ۱۶۲۲
۲- صفحه - ۷۸۱ ، شماره ۲۱۵
۳- ش = ۸۸۳۹ (گنج ۱ = ۲۰۳)
۱- ریحانه الادب (جلد سوم) تالیف استاد علامه میرزا محمد علی مدرس. ص ۲۹۳

Marfat.com

شیخ‌الاسلام احمد بن یحیی بن سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی، ملقب بسیف‌الدین، معروف به شیخ الاسلام هروی، از احفاد ملا سعد تفتازانی معروف سالف‌الترجمة میباشد و به همین جهت احمد حفید نیز شهرت داشته است. وی از اکابر قضات و مشایخ عامه است که در اکثر علوم متداوله، خصوصاً در فقه و تفسیر و حدیث، وحید عصر خود بود. سی سال در عهد سلطان حسین میرزای بایقرا در هرات قضاوت نموده و تالیفات او است:

۱- حاشیه شرح عقاید نسفیهٔ جد خود سعد تفتازانی

۲- حاشیهٔ مختصر جد مذکورش، ۳- شرح تهذیب‌المنطق جد مذکورش

در سال نهصد و ششم یا شانزدهم هجرت که لشکر شاه اسماعیل اول صفوی هرات و نواحی را مسخر نموده اند احمد حفید نیز با جمعی دیگر از علمای هرات مقتول گردیدند.

اهمیت رساله: اگر آشنایی ما به زندگی نگارندهٔ کتاب اندک است و آگاهی بیشتری از حیات ادبی او و آثار دیگرش نداریم ولی همین یک اثر خود معرف اوست. تکثیر و چاپ این کتاب خود گواهی است بر مراتب فضل و دانش نگارندهٔ آن.

صیدیه از دو بخش جدا گانه تشکیل شده است. بخش یکم فقهی است و متنی متین از مکتب حنفیان که مذهب اکثریت این سرزمین است و ارزش نهادن به آن بجاست. و در آداب شکار و شکارچی که برای همیشه ارزش مطالعه دارد. و بخش دوم آن مجموعهٔ آگاهی هائی است قرون وسطایی دربارهٔ جانوران که از یک سو ارزش ادبی برای زبان فارسی و دوستداران آن دارد. و از سوی دیگر آگاهی هائی که اگرچه بیشتر آن ها ارزش عملی خود را از دست داده اند، و مربوط میگردند به گذشته، ولی ارزش ویژه ای برای مطالعه کردن یافته اند. و از آنجا که، هرگز نباید با گذشتهٔ خود قطع پیوند کنیم. درمطالعات جانورشناسی نوین روزهم بایستی گوشهٔ چشمی به گذشته این علم داشته باشیم.

Marfat.com

و آنکهی بسیار نسخه های آن نقش مؤثر آن کتاب را در بنای فرهنگ این سر زمین نشان می دهد، تعداد هیجده (۱۸) نسخه ازین کتاب که بعداً نشانی آن داده میشود. هنگامیکه با تعداد نسخه های دیگر کتاب هائی در این رشته سنجیده شود نقش مؤثر این کتاب را در ساخت فکری جامعه نشان می دهد. و با توجه به آفت هائی که نسخه های خطی را، به ویژه درین سر زمین تهدید می کند، چاپ و تکثیر این گونه آثار لزوم بیشتری می یابد که نسل های آینده نیز بتوانند به آنها دسترسی داشته باشند.

چگونگی رساله :

این رساله در موضوع جانور شناسی و روش صید و شکار کردن جانوران و شناخت حلال و حرام آن ها هست از لحاظ دینی و اسلامی و بر اساس عقیدهٔ حنفیان اهل سنت و جماعت.

صیدیه بر دوازده (۱۲) فصل و یک خاتمه تقسیم شده- دوازده فصل دربارهٔ شناخت جانوران و روش صید و شکار کردن و خاتمه شامل خاصیتها و غرایب حکایات جانوران و پرندگان و چرندگان همراه اسامی آنها بر حسب حروف تهجی، که نام آنها به زبان عربی است.

خاتمهٔ رساله دو سوم کتاب را در بر دارد که از ,, باب‌الالف ،، تا ,, باب‌الیاء ،، میباشد. نام هر جانور و پرنده و چرنده را با تلفظش و معنی آن بزبان فارسی آورده و سپس اگر شگفتی و حکایت کوتاهی داشته باشد آنرا نوشته است و آنگاه با سر بند **الحکم** حلال و حرام بودنش را، و با سر بند **خاصیت** خواص طبیعی و پزشکی آن را آورده است.

نسخ رساله :

خوشبختانه ازین رساله نسخ متعددی در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام‌آباد) و در کتابخانه های عمومی و خصوصی

Marfat.com

نگاهداری میشود. نسخه های شناخته شدهٔ این را در دو بند در زیر نشان میدهیم

الف : نسخه های کد مبنای چاپ قرار گرفته اند .

ب : نسخه های شناخته شدهٔ دیگری که در فهرست ها شناسنده شده اند و در اختیار ما نبوده است .

الف : نسخه های که درین چاپ از آنها استفاده شده است در زیر نشان میهدیم .

نسخه ای که ,,متن،، قرار داده شده در کتابخانه گنج بخش به شماره ۸٤۸٤ ثبت شده است . این نسخه به خط نسخ پخته، سدهٔ دهم ه ق با تاریخ ۹۹۸ه ق میباشد . در آغاز یک صفحه نو نویس به خط نستعلیق دارد . در (ص ۲ - ۱۱٦) از یک مجموعه قرار گرفته و عنوان و نشان شنگرف دارد .

(این نسخه را در چاپ حاضر متن قرار داده ایم .)

نسخه های پیرو که نسخهٔ اصلی با آنها مقابله و اصلاح شده است در فهرست (۱) کتابخانهٔ گنج بخش چنین معرفی شده اند .

۱٤۸۵ : نسخ خوش، سدهٔ ۱۲ ه ق، با تاریخ ۱۱۱٤ ه ق. درمجموعه. ش - ۳ (ص ۱۰۸-۲٦۵) آغاز برابر نمونه (۲) عنوان و نشان شنگرف

(این نسخه را در چاپ حاضر با نشانی «ب» مشخص رده ایم)

۹۱٦ : نستعلیق پخته . غلام علی ولد محمد نسیم ، پاس خاطر محمد شاه سید - سدهٔ ۱۲ ه ق ، آغاز برابر نمونه ، عنوان و نشان شنگرف . ۱۰۳ - ص. (تسبیحی ۳-۳۲۰ - ۳۲۱)

(این نسخه را در چاپ حاضر با نشانی «ج» مشخص کرده ایم)

۷۳۸۵ : نستعلیق پخته . با تاریخ ۱۲۷۳ ه ق . به همین خامه در مجموعه .

۱- فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان (جلد اول) از احمد منزوی - ص ۳۰٤

۲- نمونه ذکر شده در فهرست گنج بخش چنین است -

بهترین طایر با فال مبارک که طیران کند در هوای امر ذی بال حمد خداوندیست که بکمال قدرت ... اما بعد، این رساله ای است مشتمل بر دوازده فصل در شرح مسایل صید

Marfat.com

ش - ۲ (ص . ۱۷۸ - ۲۲۸) آغاز برابر نمونه . عنوان و نشان شنگرف . این نسخه کامل نیست چه از باب الواو الی باب الیاء افتاده است (این نسخه را در چاپ حاضر با نشانی « د » مشخص کرده ایم)

۵۳۷٤ : نستعلیق ، ملا ترسو بن محمد دین بن خواجه محمد ، سدهٔ ۱۳ هـ ق . تنها خاتمه را دارد (یعنی در بیان نامها و خاصیتهای جانوران و غرایب حکایت ایشان به طریق حروف تهجی از باب الالف الی باب الیاء . این نسخه را درچاپ حاضر علامت خاصی نداده ایم اما به هر حال مورد استفاده بوده است .)

نسخه ای که در چاپ حاضر با علامت « الف » مشخص گردیده متعلق به دانشگاه پنجاب (لاهور) و میکرو فیلم آن در کتابخانه گنج بخش موجود است این نسخه به خط نستعلیق شکستهٔ غلام محمد ، سدهٔ ۱۱ هـ ق در تاریخ ۱۰۷۹ هـ ق تحریر شده . عنوان و نشان شنگرف. در فهرست بنام **صید نامه یا صیدیه از شیخ الاسلام هروی** برای مغیث الدین سلطان بدیع الزمان بهادر خان دانسته شده (بشیر حسین ۲ : ۲۹۲)

ب :

دیگر نسخه های آن که تا کنون شناخته شده اند .

نسخه های دیگر که در پاکستان و خارج از پاکستان وجود دارند ، در فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (ص ٤٤۲ - ٤٤۳) چنین معرفی شده اند :

۱- (ایوانف - کرزن : ٦۲۲ که در انجام نام نگارنده و تاریخ نگارش نیامده است ، جز آنکه بنام ابوالحسن بهادر خان نگاشته شده است . نشریه ۹ : ٦ « صیدیه » معین الدین شیخ الاسلام) (این نسخه در شوروی است)

۲- 2303 : لاهور ، دانشگاه ، شیرانی ۱۱۲۱/٤۱۷٤
نوشتهٔ محمد اعظم بن پیر محمد ، ۵ رمضان ۱۱۱۵ هـ (۱۷۰۳ م) بشیر حسین ۲ : ۲۹۳

Marfat.com

۳- 2304 : قصور، کوت مراد خان . کتابخانهٔ همدانی ، سید طیب شاه همدانی نستعلیق خوش، سدهٔ ۱۲ ه ق . آغاز برابر نمونه - ۱ - ۱۱۸ ص (نعیم اختر قمر مجددی)

٤- 2305 : سرگودها ، بهلوال ، مولانا قدرت الله . نستعلیق ، عمر حیات ملهی، سدهٔ ۱۲ ه ق . آغاز برابر نمونه ۲ (۱) نام نگارنده در دیباچه **شیخ الاسلام سعدالمشتهر به هروی** آمده - ۱۳ بابی ، ٤٦ ص (محمد نذیر رانجها)

۵- 2307 : گوجرانواله ، حافظ آباد ، چشتی گولروی محمد رفیق . نستعلیق ، عارف علی . ۱۲۳۱ ه ق . آغاز برابر نمونه ۱ ، ۱۱٤ ص (نعیم اختر قمر مجددی)

٦- 2308 : گجرات ، پهالیه ، ساهن پال ، کتابخانه نوشاهیه ، سید شریف احمد شرافت نوشاهی . نستعلیق خوش ، حاجی احمد ولد حافظ عبادالله ، صفر ۱۲٤۸ ه ق . آغاز برابر نمونه ۱- ٦۷ ص (سید سعیدالمظفر نوشاهی)

۷- 2309 : سرگودها ، بهلوال . مدرسه علوم المرتضیٰ، مفتی محمد رفیق. نستعلیق مفتی غلام محیی الدین (نمکساری) بن شیخ عبدالله مفتی عرف هجرا ، ۱۲٤۹ ه . آغاز برابر نمونه ۲—۱۳ بابی . نام نگارنده در دیباچه **شیخ الاسلام سعدالمشتهر به هروی** آمده ، ٥٤ص . (نعیم اختر قمر مجددی)

۸- 2311 : گجرات، مسلم بازار، کتابخانه جدید، عبدالعزیز قریشی . نستعلیق خوش، ۱۲۷۷ ه ق . آغاز برابر نمونه ۱-۱۱۸ ص (سید عارف نوشاهی)

۹- 2313 : هزاره ، تناول ، اسب ، فرزندان قاضی عبدالله فضلی شیر گره ۳۵ : نستعلیق آمیخته به نسخ، ضیاءالدین، ساکن پرئی هزاره ۱٤ هار ۱۲۸۸ه آغاز برابر نمونه ۱، ۱۲ فصلی و بنام **بدیع الزمان بهادر خان** و نام نگارنده **شمس الدین** یاد شده است . ۸۰ص (محمد اسرائیل کان الله له)

۱- نمونه ذکر شده در فهرست گنج بخش چنین است
حمد خداوندی را که بهترین طایر (برابر نمونه ۱)

Marfat.com

2315 : لاهور، کتابخانه دکتر محمدباقر. نستعلیق، تاریخ یاد نشده. آغاز برابر نمونه، ۳۹ص. ۱۳ ش (پایان نامهٔ دکتر خالده صدیق)

علاوه ازین، نسخه هاییکه در «فهرست مشترک» پیشگفته معرفی نشده اند و دربارهٔ آنها جناب آقای احمد منزوی اطلاعاتی فراهم نموده اند که بایستی در ذیل آن فهرست جای دهند، بدین قرار اند:

۱- ملتان، قدیرآباد، کتابخانهٔ جامعه عبیدیه، نستعلیق شکسته آمیز، عبدالخالق ولد جلال ولد حسین خاکی. ۱۹ صفر ۱۲۶۳ ه.

۲- شیخوپوره: نارنگ مندی، ماری کلان، حکیم رحمت علی قریشی، نستعلیق شکسته آمیز، حکیم غلام نبی قریشی هاشمی، در ماری. ۱۲۹۸ ه (ص- ۱۹۰- ۳۴۰)

۳- شیخوپوره: مریدکی، جناح پارک، محمد سعید اختر، نستعلیق پخته، بشیر حسین رضوی، ۱۳۰۴ ه. در گوجرانواله.

مشخصات رسم‌الخط:

در مورد رسم‌الخط «صبا نامه» کاتب روش کهنه را بکار برده است یعنی «گ» را «ک» و «چ» را «ج» نوشته است و بعضی جا ها در زیر یای وسط دو نقطه نگذاشته و مثلاً «نتیجه» را «نتجه» نوشته است. در چاپ حاضر ما یاء وسط را منقوط و ک و چ را بصورت متداول ضبط کردیم تا برای خوانندگان اشکالی پیش نیاید.

چگونگی تصحیح:

نسخهٔ اصلی را که قدیم ترین و کامل ترین نسخ بوده اساس قرار داده سعی نمودم که رسم‌الخط قدیمی آن را همچنان که هست نگاه بدارم پس از اتمام کار نسخه را از ابتداء تا انتها با نسخه های دیگر مقابله و تطبیق نمودم و اغلاط نسخهٔ اصلی را تصحیح کردم. در متن تیغیر اساسی داده نشده مگر آنچه را که آشکارا غلط بنظر می آمد و یا آنچه با نسخه های دیگر اختلاف جدی داشت.

Marfat.com

همچنین جائیکه کلمه یا عبارتی از نسخهٔ اصلی افتاده ، آن کلمه یا عبارت به نسخهٔ اصلی افزوده شد و در پرانتز ثبت گردید و در پاورقی هم این تغییرات منعکس است .

در پایان لازم می دانم که از جناب آقای دکتر مهر نور محمد خان تشکر نمایم که در تصحیح این کتاب از هیچ نوع راهنمایی و تشویق دریغ نورزیدند و همچنین از جناب آقای منزوی سپاسگزار هستم که در مورد تصحیح و تدوین این کتاب رهنود های ارزنده ای ارائه نمودند و همچنین از مولانا عبدالمجید اظهر تشکر می کنم که در استخراج احادیث کمک نمودند و اجازه دادند که از کتابخانهٔ شخصی ایشان استفاده بنمایم .

محمد سرفراز ظفر

اسلام‌آباد (پاکستان)

ذوالحجه ۱۴۰۴ هـ ق

سپتامبر ۱۹۸۴ م

Marfat.com

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

بهترین طایر بافال مبارک بال[1] که طیران کند درهوای ابتدای امرذی بال حمد خداوندیست که (بکمال)[2] قدرت اصناف چرنده و پرنده را در صحرای وجود خلعت خلقت (بخشیده)[3] و شاهین قضا و شست قدر ایشان رابقید (اسارانسان)[4] گرفتار گردانیده.وصلات‌وصلواة (نثار)[5]حضرت رسول علیه السلام واضح معجزات که بکیفیت (اقتناص)[6] و طریق اصطیاد هدایت[7] فرمود وآل و هرکس که راه محبت و طریق متابعتش از خلوص طویت و صدق بال[8] پیمود.

بعد[9] این رساله مشتمل است بر دوازده فصل در شرح مسایل صید کردن ماهی و چرنده ها (و پرنده‌ها)[10] و معلم ساختن سگ ویوز و چرغ و باز و مانند اینها.و بیان حلال و حرام از صید های جانوران و کیفیت کشتن به کارد و تیروغیر آن.و باقی حکمهای ایشان و بر خاتمه که محتویست به ترتیب حروف تهجی برنامهای اصناف حیوان بلغت عرب‌و زبان فارسیان.وحکمهای ایشان‌به‌شریعت‌وخاصیت ها بطریق حکمت مأمول ازکرم‌حضرت وهاب هر مسئول آنکه این بضاعت را بنظر قبول‌ارباب‌ملک‌وملت‌مقبول‌گردانید[11]. (سیماحضرت‌خلافت‌پناهی ، سکندرفر،جم‌جاهی، آفتاب سپهر شاهی، سایهٔ لطف الهی ، آنکه در ظل همای خلافتش‌وعقاب سطوتش از

---

۱. الف-ج-ب-د = بهترین طایر بافال مبارک بال، متن = بهترین طایرهای فلک مبارک بال
۲. الف-ب-ج-د = بکمال متن = بکلمات ۳ الف-ب-ج-د = بخشیده، متن = کشیده
٤. الف-ب-ج-د = اسار انسان، متن = آثارایشان ٥. الف-ب-ج-د = نثار، متن = نیاز
٦. الف-ج = اقتناص = ب = اقتباس، متن-د = اقتباض ۷. ب = هدایت (ندارد)
۸. ب = پاک، د = مال ۹. ب = بعده، ج = امابعد، د = بعدازین
۱۰. الف-ب-ج-د = پرنده‌ها، متن:-ندارد
۱۱. ب-ج-د = ازطریق حکمت مامول از کرم حضرت وهاب آنکه این بضاعت رابنظر قبول اصحاب ملک و ملت مقبول گردانید.

Marfat.com

عقاب آسوده اند مرغ و ماهی ،مغیث السلطنة معین الخلافة و مؤید کامگار، سلطان بدیع الزمان بهادر خان ، انشاء الله بدانهٔ لطف و دام احسان مرغ دل شکسته بالان بسته دارد تا ساعت قیامت و قیام حضرت زمان بحق احمد مرسلص و اتباعه بکل مکان ، آمین و رب العالمین) ۱

۱ الف-ب-ج-د سیما حضرت خلافت پناهی .....آمین و رب المعالمین.
متن=ندارد

Marfat.com

فصل اول

دربیان دلایل بر جواز صید کردن

قال‌الله تعالی: اذا حللتم فاصطادوا. یعنی چون ازخانهٔ کعبه و زمین حرم بیرون آیید صید کنید. درین آیت حق‌تعالی امر فرمود بندگان را به صید کردن و ادنیٰ مرتبهٔ امر صید کردن بچیز. مباح شدن آن چیز است. و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود: الصید لمن اخذ. یعنی صید از آن کسی است که گرفت آن‌را. و اهل ملت اسلام اجماع و اتفاق دارند[۱] بر جواز صید نمودن از جهت جلادت ظاهر ساختن بر دشمنان و نشاط نمودن از برای[۲] دفع غم و خستگی و کسب کردن آنچه مدد معاش گردد. اما مکره است که صید از برای مجرد لهو و بازی و تفرج باشد یا این را حرفه و پیشهٔ خود سازد[۳]. و صید کردن جانوری که حلال نباشد رواست از جهت[۴] نفع گرفتن به پوست وی یا آنکه خلاص شود از ضرر وی[۵].

مسئله: شب شکار کردن[۶] رواست. و آنکه روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم منع فرموده که در شب شکار نکنید[۷]. معنی آن چنان است که ادب اینست[۸].

---

۱. د = اجماعاً اتفاق دارند.
۲. ج-د = ازجهت
۳. ب = یا صید کردن راپیشهٔ خود سازد
۴. ب = از برای ، ج = بجهت
۵. ب = یا خلاصی از ضرر وی.
۶. ب = رفتن
۷. الف-ب-ج = نکنند ،
۸. ب-ج-د = ادب نیست

Marfat.com

فصل دوم

در شرایط صید کردن

باید آنکه صید می کند[1] مسلمان باشد یا بر دین موسی یا عیسی علیهماالسلام باشد نه آتش پرست و بت پرست[2]. و شرط است که آتش پرست و بت پرست شریک نیز نباشد با مسلمان در صید کردن. و لازم نیست که مرد باشد و یا بالغ و عقل بکمال داشته[3] (باشد)[4]. بلکه آن مقدار که ذبح نمودن[5] و کشتن و بسم الله گفتن را داند پسنده است. و اگر چنین نباشد روا نباشد[6] نزد امام ابوحنیفه رحمه الله تعالی. اما فتوی مذهب امام شافعی برانست که ذبح کردن کور و کودک و دیوانه هرچند تمیز نداشته[6] باشند، رواست. و کشتهٔ ایشان حلال است. اما صید کردن ایشان بتیر انداختن و سگ دوانیدن روا نیست و آن کشته حلال نیست. و صید کردن کور به تیر و سگ دوانیدن وی نزد امام ابوحنیفه رحمة الله علیه رواست و کشتهٔ او حلال. و باید دانست که در وقت تیر انداختن یا سگ دوانیدن یا باز و چرغ پرانیدن یا در وقت دام نهادن بمذهب امام ابو حنیفه شرط است که بسم الله گوید یا کلمهٔ که در معنی این باشد چه بعمداً و قصداً ترک کند[7] آن صید و کشته حرام باشد. و اگر به سهو ترک کند حلال باشد. و بهتر آنست که بسم الله و الله اکبر گوید. اگر الله[8] گوید و نیت بنام خدای باشد، روا باشد. و اگر قصد او این نباشد، آن صید حلال

---

۱. ب-ج = شخصی که صید می کند د - صید کننده ۲ ب = وآتش پرست و بت پرست نباشد
۳. ب = صیاد باشد و بالغ و عاقل ٤. الف-ج-د = باشد، متن = ندارد ٥. ب-ج = کردن
٦. ب-ج = نیست ۷. الف-ب-ج = بعمداً و قصداً ترک کند، د = بعمداً ترک کند
۸. ب = الله اکبر

Marfat.com

نیست۱.و همنچین اگـر الحمدالله گوید یا سبحان الله و مقصود او صید کردن بنام خدای تعالی باشد حلال است. اما اگر عطسه زند والحمدلله گـوید از بـرای شکـر این نعمت و مانند این صید حلال نباشد۲.و همچنین اگـر از چیزی تعجب کند۳ و سبحان الله گوید ، حلال نیست.اگر گوید بنام خدای تعالی و بنام پادشاه یا بدولت سلطان٤ و تیر اندازد مثلاً٥ آن صید و کشته نیز حلال نیست. امـا اگـر گـوید خـدای بنام پادشاه و لفظ ،، واو ،، را نـگوید، حلال باشد لـکن٦ مـکروه باشد. و همچنین اگر نام پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شریک سازد با نام خدای تعالیٰ، حلال نباشد. و بمذهب امام شافعی بسم الله گفتن و آنچه درین معنی باشد شرط نیست در ذبح کردن و تیر انداختن و سگ دوانیـدن و چرغ و (باز)۷ پرانیدن (هرچند)۸ بقصد تـرک کند باک نباشد.امـا اگر گویـد بنام خدای تعالیٰ و بنام رسول صلی الله علیه وسلم یا پادشاه حرام باشد .

مسله : اگر سگ بر گلهٔ آهو دواند و یکـبار بسم‌الله گوید و آن سگ درآن دویدن همه گلـه را بکشد ، حلال باشند. و همچنین اگـر سگ بر آهـوی دواند و بسم‌الله گوید وسگ آهـوی دیگر گیرد یا دو آهـو گیرد ، حلال باشند و همچنین اگـر تیر انداخت بجانب صیدی(و بسم الله گفت ، آن تیر بـه صیـد دیگر خورد یا برآن صید و صید دیگر ، حلال باشد)۹.

---

۱. ب=باشد، ۲. ب=نیست، د=نباشد ۳. ج=آرد،
٤. ب=بادشاه ٥. ج=مثال، ب-د=ندارد ٦. الف-ب-ج-د=لیکن
۷. ب=باز، الف.ج.د.متن=ندارد ۸. الف.ب.ج.د=هر چند، متن=ندارد
۹. الف.ب.ج.د= و بسم اللة ... ... حلال، باشد، متن= ندارد

Marfat.com

فصل سوم،

حلال است صید کردن به باز و مانند آن، از مرغان که به چنگال۲ خود شکار می کند و همچنین است صید کردن بسگ و مانند آن از جانوران که به دندانهای پیش خود شکار می کنند بشرط آنکه معلم و آموخته باشند بدان‌طریق که تفصیل آن خواهد آمد انشاءالله تعالی۱۳. و همچنین صید می توان کرد به آنکه دام نهد یا پارچهای نی در زمین فرو برد تابه آن صید گرفتار گردد. اما مکروه است آن طریق و صید کردن. و شکار بخوک روا نیست باتفاق علماء. وبسیاری از علما شکار کردن به شیر و به خرس و به گرگ و به موش‌گیر را نیز روا نداشته اند. چه شیر آموخته نمی گردد از بلند همتی و آن دیگرها از دون همتی.

---

۱. الف-ب-ج=سیوم،متن=سیم ۲. ب=چنگ ۳. ب=ندارد

Marfat.com

فصل چهارم

سگ و یوز و مانند آن وقتی معلم می گردد چنانکه[۱] کشته او حلال باشد که چند نوبت نگاه دارد شکاری را و از گوشت او نخورد تا خداوندش برسد. نزد امام ابوحنیفه‌رح شرط نیست که سه نوبت یا بیشتر نگاه دارد و نخورد. بلکه چون در خاطر شکاری[۲] قرار گیرد به آنکه معلم و آموخته شده، پسنده[۳] باشد. و نزد امام ابویوسف و امام محمد رحمهما الله شرطست که سه نوبت نگاه دارد و نخورد. اما بسیاری ازعلما فتوی داده اند که دو نوبت پسنده باشد و آنچه در نوبت سوم گیرد[٤] حلال باشد. اگر سگ خون شکاری را بخورد، باکی نیست باتفاق علما گوشت باید نخورد[٥] تا معلم باشد.

مسئله : اگر سگ بعد از آن که معلم شد و آموخته از گوشت شکاری که بگیرد بخورد، حکم کنند باینکه معلم و آموخته نیست. مادام که باز شکار کند و نخورد تا آن فرصت که خاطر قرار گیرد بر آنکه معلم و آموخته شده نزد امام ابو حنیفه‌رح تا سه نویت ترک کند. بقول امام ابو یوسف‌رح و امام محمدرح درآن فرصت که گوشت شکاری خورد و حکم شد بآن که معلم نبوده. اگر صید ها و شکار ها که گرفته بوده وکشته حاضر باشند آنچه در جایی مضبوط کرده باشد و خداوندش[٦] تصرف نموده، حلال است نزد امام ابو یوسف رح و امام محمد. رح و حرام است نزد امام ابو حنیفه‌رح و آن صید ها که در صحرا افتاده باشد کشته، حرام است باتفاق. و آنچه خورده اند حلال است باتفاق. و آنچه فروخته اند ازان

---

۱. ج=چنانچه ۲. ج-د=شکاریان ۳. ب=پسندیده ٤. ب=نگاه دارد
٥. ب=گوشت را نخورد، ج-د=گوشت شکاری را باید نخورد ٦. ب=خداوندش(ندارد)

Marfat.com

شکاریها بیع آن درست باشد در قول امام ابو یوسف رح و امام محمد رح. لکن[۱] امام ابو حنیفه رح آن بیع را برطرف کنند چون فروشنده و خرنده اقرار کنند[۲] که این سگ آموخته نبوده، چه از گوشت شکاری خورده.

مسله : اگر سگ در وقت دویدن در پی شکاری پارچهٔ ازو[۳] بر کند. اگر پیشتر ازانکه صید را بگیرد، بخورد آن پارچه را، حلال نیست آن صید و شکاری. و اگر آن پارچه را بیندازد و بدود در پی شکاری و بگیرد او را، آنگاه بیاید و آن پارچه را بخورد، آن شکاری حلال است.

مسله : اگر سگ شکاری را نگاه دارد تا خداوندش برسد و بگیرد شکاری را، آنگاه سگ بر جهد و شکاری را بگیرد از وی، باکی نیست حلال باشد. مگر پیشتر ازانکه خداوندش شکاری ضبط نماید و تصرف کند[٤] بخورد، حلال نباشد.

مسله : چرغ و باز و مانند آن (وقتی)[٥] ایشان معلم و آموخته میگردد چنانکه[٦] کشته وی حلال باشد که هر وقت خداوندش پرانده[۷] بخواند، بیاید و اگر از گوشت شکاری بخورد[۸] باکی نیست، آن شکاری حلال است.

مسله : اگر چرغ یا باز یا مانند اینها ازخداوندش بگریزد[۹] (و)[۱۰] زمانی درنگ کند بعد از آن شکاری بگیرد، حلال نباشد.

مسله : اگر کسی[۱۱] سگ آموخته را بدواند یا چرغ آموخته[۱۲] را بپراند و بسم الله گوید در وقت دوانیدن و پرانیدن[۱۳] و آن سگ یا چرغ ١٤ جانوری بگیرد و چون خداوندش برسد کشته باشد او را، یا چنان کرده باشد که زیادت زندگی[۱۵] ندارد بدانک کشته را می باشد، حلال است آن جانور و حاجت نیست

---

۱. ب-د=لیکن ج=اما ۲. ب= کنند (ندارد)
۳- الف = از وی، ب= ازآن = ج = ندارد ٤- الف-ب-ج = ضبط کند و تصرف نماید، د= ضبط نماید ٥. الف-ب-ج د = وقتی، متن = ندارد ٦. ب=ج-د = چنانچه
۷. ب = پرانده (ندارد) ۸. ب = اگر گوشت بخورد ۹. = ب-بگریزد (ندارد)
۱۰. الف-ب-ج-د-"و" ۱۱. ب، ج = شخصی ۱۲.ب = معلم
۱۳. ب=پرانیدن و دوانیدن ١٤. ب=سگ یا جانور ۱٥ ب= زیاده احتمال زندگی، ج= بزیادهزندگی، د=اندکی زندگی دارد

Marfat.com

که خداوندش سربرد و بکشد و اگـر زیادت زندگی دارد از آنـچه مرده را مـی باشد، اما (آن)[۱] مقدار نیست که فرصت یابد[۲] که او را سر برد چه پیشتر ازان می میرد، بروایت مشهور تر از امام ابو حنیفه رح حلال نیست آن جانور[۳]. لـکن[٤] بسیار از علما حنفیه[٥] فتوی داده اند باینکه حلال است. چنانچه مذهب امام شافعی رح است این رخصت است.[٦] اما عزیمت و تقوی آنکه حنفی مذهب نخورد[۷] آنرا. و اگر آن جانور آن مقدار زندگی دارد که خداوند[۸] رسید بوی کـه سر می تواند برید، واجب است که سر برد و بکشد. واگر چنین نکند، حلال نباشد. هر چند او را نکشته و سر نبریده بجهت آنکه کارد نیافته.

مسئله : شـرط است در آنکه شکاری و صید حلال باشد[۹] که سگ یا یوز یا چرغ و یا مانند اینها او را کشته باشد باینکه جـراحت کـرده باشد و اگـر جراحت نکرده باشد و کشته باشد بی جراحت، حلال نیست. و همچنین اگر شخصی جانوری را تیر بزند، وقتی حلال است کـه جراحت کند.[۱۰] فتوی برین است ـ اما بعضی از علما گفته اند که اگـر چرغ و باز صید را جراحت نکنند حلال است.

مسئله : بمذهب امام شافعی رحمة الله علیه سگ و یـوز و چـرغ و باز و مانند اینها وقتی معلم و آموخته می شوند چنانچه[۱۱] کشته ایشان حلال باشد که چند شرط باشد.

اول : آنـکه جراحت کنند یا بسوارش گـرانی[۱۲] خود بکشند هر چند جراحت نشود.

دوم : آنکه اگر خداوندش بخواند، بیاید. و اگر آهسته می رود چون

---

۱. الف ـ ب ـ ج، د = آن، بتن = ندارد ۲. ب = ندارد ۳. ب ـ د = آن جانور (ندارد)
٤. الف ـ ب ـ د = لیکن، ج = اما ٥. ب = علما حنفی ـ ج = علما امام ابوحنیفه
٦. ب = رخصت داده ۷. ب = اما آنها که در مذهب امام ابوحنیفه فتوی دارند نمی خورند
۸. الف، ب = خداوندش ۹. ج = است، ب = ندارد ۱۰. ب = جراحت ظاهر باشد
۱۱. الف = چنانکه ـ ب = که ۱۲ ب = فشوارش و گرانی، ج، د = بشوارش گرانی ـ الف = بشواش گرانی

Marfat.com

خداوند بانگ زند تیز تر شود. و اگر قهر کند بایستد. اما در چرغ و مانند آن چون پرند شرط نیست که به قهر خداوندش از بریدن بایستد ـ

سوم : آنکه از سر خود و از پیش خود نرفته باشد در دنبال شکاری بلکه از پیش خداوندش رفته باشد.

چهارم : آنکه شکاری را نگاه دارد و نگذارد تا آمدن خداوندش[۱]

پنجم : آنکه هیچ یک از سگ و باز گوشت و شکنبه [۲] و روده و جگر و دل او نخورد اما لیسیدن خون باکی نیست.

ششم : آنکه خداوند را منع نکند از گرفتن شکاری.

هفتم : آنکه مکرر گردد ازوی این امرها و کارها که شرط شده و گذشت، چندانکه گمان برند شکاریان و اهل دانش شکار که بادب[۳] و آموخته شده سه نوبت شرط نیست. فتوی برین است. اگر بعد از آنکه معلم و آموخته شده باشد صید کند و بخورد ازین صید یا از صید دیگر که پیشتر ازین صید کرده، آن صید که در وقت صید کردن از وی بخورد یا صید دیگر، حرام است. اما (صیدها)[٤] که پیشتر کرده حلال است. هر چند در صحرا باشند و خداوندش ضبط نکرده باشد. مگر چند نوبت صید کند وبخورد از وی، آنگاه نیز صید های که پیشتر کرده بود، حرام باشد.

مسله : اگر یوز (از)[٥] دویدن بایستد و در کمین شود و آنگاه صید را بگیرد حلال باشد[٦] باتفاق. چه عادت یوز چنین است که به مکر و حیلت صید کند. و همچنین اگر چنین کند بشرط آنکه عادت وی شده باشد این نوع مکر کردن، کشته وی حلال باشد.

---

۱. الف=خداوندخود-ب=تاآنزمان که‌خداوندش بیاید. ۲. ب=اعضای‌ج=سکینه
۳. الف-ب-ج=مؤدب ٤. الف-ب-ج-د=صیدها، متن= صید ماهی.
٥. الف-ب-ج=از، د=ندارد. متن=در ٦. ب=است

Marfat.com

مسله : اگر سگ آموخته شکاری را گرفت و کشت و بر سینهٔ او نشست زمان دراز و بعد ازان رفت و شکاری دیگر گرفت[1] و کشت، این شکاری دوم حلال نباشد.

مسله : اگر چرغ یا باز پرید و بر جای نشست. و بعد ازان رفت و صید کرد. درین مسئله تفصیلی است. اگر نشستن دران موضع جهت آسایش بوده، این صید حرام است. و اگر این مکر و حیلت باشد جهت گرفتن صید و کمین وی بوده، حلال است.

مسله : اگر چرغ یا باز آموخته شکاری را بگیرد و بکشد. و از وی نخورد. اما (معلوم) ۲ نباشد که خداوندش پرانیده یا از وی گریخته، این صید حرام است.

مسله : اگرشخصی سگ آموختهٔ خود را (بر)۳ آهوی دواند، سگ رسید. و پای وی را بشکست یا جراحت کرد.٤ چنانچه نمی تواند آهو که بگریزد و بدود. بعد ازین شخصی دیگر سگ خود را بدواند. آن سگ پای دیگر آن آهو بشکست یا جراحت کرد وآهو بمرد، ملک شخص اول است. لکن[5] حرام است خوردن او. اما اگر سگ اول چنان جراحت نکرده که آهو ضعیف شده باشد و از دویدن مانده باشد. و سگ دوم چون رسید او را جراحت کرد، اگر بمثابهٔ که ضعیف شد و از دویدن باز ماند و بعد ازان مرد، آهو ملک شخص دوم است و حلال است نیز خوردن وی. و اگر جراحت هیچ یک از ین دو سگ چنان نیست[6] که آهورا ضعیف ساخته باشد چنانچه از دویدن مانده باشد. و لیکن از هر دو جراحت چنین شود و بمیرد، ملک هر دو شخص است. و حلال است. و اگر سگ شخص اول نرسیده بود به آهو که سگ شخص دوم رسید و گرفت، ملک دوم است.[7]

مسله : بمذهب امام ابو حنیفه رح اگر سگ و شکاری مثلاً از نظر غایب

---

۱. ب= کرد ۲. الف-ب-ج-د=معلوم متن=معلم. ۳. الف-ب-ج= بر، متن=ندارد
٤. ب-د=ندارد ٥. ب-ج=لیکن ٦. ج=چنان است. ۷. ج=ملک شخص دوم است

Marfat.com

شوند چون پیدا گردند[1] و به ایشان رسند، کشته یابند، اگر اثر جراحت دیگر نباشد بران شکاری، حلال باشد. بشرط آنکه خداوندش از طلب نه ایستاده باشد. و بعد ازان طلب کرده باشد یا به شکاری رسند و سگ باز گشته باشد و آنجا نباشید، حرام باشد. و همچنین اگر چرغ و یا باز و شکاری غایب شوند از نظر، چون یافت شود، برین تفصیل است. اما بمذهب امام شافعی‌رح اگر سگ یا باز شکاری را جراحت کند بمثابهٔ ده نزدیک بمردن رسد و آنگاه هردو از نظر غایب شوند و بعد ازان مرده یابند، حلال باشد. و اگر جراحت سگ یا باز بمثابهٔ مردن نرسیده باشد و غایب گردند، اگر بر وی جراحت دیگر یا اثر ضربه و زدن چیز دیگر باشد، حرام باشد باتفاق. و اگر بر وی هیچ اثر دیگر نباشد، دو روایت است از ایشان. بر یک روایت حلال است و بر یک روایت حرام. و بیشتر علمـاء شافعیه برین اند.

●●●●

۱. ج = شوند

Marfat.com

فصل پنجم

در مسایل تیر انداختن

بدانکه در صید کردن و کشتن به تیر شرط است،[۱] که در وقت تیر انداختن بسم الله گوید و بعمداً[۲] ترک نکند و شرط دیگر آنکه تیر جراحت کند. اما شرط خون روان شدن درین خلاف است ـ بعضی علما شرط کرده اند که خون روان شود. و بعضی علما این شرط کرده اند بر تقدیری که جراحت خورد باشد نه کلان. و بعضی علما شرط نکرده اند روان شدن خون، جراحت خورد باشد نه کلان.

مسله : اگر شخصی آواز رفتن جبننده شنید، تیرانداخت، بر صید رسید، و کشته شد، درین مسله تفصیل است. اگر گمان برد که این آواز آدمیست و این گمان غلط بود، چه آنچه آواز رفتن، او شنیده بود صیدی بوده، و تیر برین صید یا صید دیگر خورد، [۳] بهر حال حلال باشد، و فتوی برین است. و بعضی علما گفته اند که حرام است. اگر گمان برد که آنچه آواز رفتن، او شنیده صید و شکاریست و تیر بران صید یا صید دیگر خورد و کشته شد، حلال است، بشرط آنکه آنچه آواز رفتن او شنیده بود، شکاری باشد که حاجت ذبح کردن داشته باشد، چه اگر آن چیز که آواز رفتن او شنیده بود ماخ باشد و گمان برده بود که مرغیست و تیر بر صید یا شکاری خورده باشد، حلال نباشد. و اگر آن جانور که آواز رفتن او شنیده و گمان برده که صید و شکاریست، این گمان غلط بیرون آمد، آن جانور آدمی باشد یا مرغ خانگی یا گوسفند یا دراز گوش یا دراز دنبال

---

۱. ب=در صید کردن به تیر و کشتن شرط است ۲.ج=بعمل
۳.ب ـ د= ندارد

Marfat.com

یا آهوی صحرای که در بند کرده باشند هرچند تیر بر صید و شکاری خورده باشد و کشته شده، حلال نباشد. اگر تیر بر طرف ملخ یا ماهی اندازد و این تیر بر صیدی خورد، درین دو روایتست، فتوی برانست که حلال است.

مسله : اگر مرغ پرد و معلوم نباشد که صحرای است یا آموخته در خانها و شخصی تیر انداخت، زد ۱ بروی، و تیر بر مرغ صحرای خورد، حلال باشد و اگر (شتری) ۲ گذرد و معلوم نباشد که صحرای و گریز پای و یا اهلی و خانگی است و شخصی تیر اندازد و این تیر بر شکاری خورد، حلال نباشد.

مسله : اگر تیر بر شکاری زد و شکاری غایب شد و بعد ازان یافت شد کشته شده، اگر بروی جراحت دیگر۳ باشد، حرام است و اگر نباشد حلال است، بشرط آنکه خداوند تیر از طلب نه ایستد.

مسله : اگر شخصی برجانب مرغ تیر انداخت. باد تیر را از راه راست بطرف٤ دست راست یا چپ ٥ گرداند یا در پس پشت شخصی برد و آنگاه تیر بران مرغ خورد و کشت، حرام است. مگر آنکه باد تیر را اندک حرکت داده باشد بطرف راست یا چپ و از راه نگردانیده باشد (آنگاه حلال باشد)٦.

مسلهٔ : اگر تیر بر مرغی زد و او را جراحت کرد. و آن مرغ بر زمین افتاد (نزدیک) ۷ کسی که در خواب است و بعد ازان بمرد، اما جراحت آن مرغ بمثابه ایست که اگر آنکس خواب کننده بیدار بودی می توانست که مرغ را سر برد و بکشد، حرام باشد آن مرغ.

مسله : اگر تیر مرغی را بزد۸ و جراحت کرد یا به نی یا نیزه۹ ،و

---

۱. الف-ب-ج = تیر اندازد بر وی. ۲. الف-ب-ج-د = شتر، متن = پیشتری ۳. ب = دیگر(ندارد)
٤. ب = جالب ٥. ب = عکس ٦. الف-ب-ج-د = آنگا حلال باشدمتن = ندارد
۷. الف-ب-ج-د = نزدیک، متن = تیر دیگر ۸. ب = اگر مرغی را تیر و نیزه زد، ج = اگر به تیر مرغ را بزد، د-اگر تیر برمرغی زد ۹. ب-ج-د = یا به نی یا نیزه (ندارد)

Marfat.com

بر زمین افتاد و بمرد، حلال است. و اگر بر کوه خورد یا بر درخت یا بر مانند اینها، درین تفصیلست : اگر پیشر ازانکه بر زمین افتد نمرده باشد، و چون بر زمین رسد، بمیرد، حرام است، بشرط آنکه جراحت[۱] تیر او را بمثابهٔ مرغ کشته شده نساخته باشد. و اگر چنان شده بوده،[۲] حلال است. و اگر پیشتر ازانکه بر زمین افتد، همانجا بمیرد، حرام است. چون آن چیز که پیشتر از زمین بر وی خورده کشنده باشد، چون نیزه و تیر و نی و سنگ و مانند اینها. و حلال است اگر آن چیز کشنده نباشد. و بعضی از علما گفته اند که اگر بر چیزی خورد و همانجا بمرد و پیشتر ازانکه بر زمین افتد و شکم او بشکافته گردد، حرام است. و اگر شکافته نگردد شکم او، حلال است.

مسله : اگر تیر بر مرغ زد[۳] و جراحت کرد. و آن مرغ در آب افتاد و بمرد درین تفصیلست. اگر جراحت او چنان شده بود که زیستن او ممکن نباشد، حلال است. و اگر جراحت او چنین نباشد، اگر از مرغان آبی باشد حلال است، اگر آنجا که جراحت شده در آب فرو نرفته باشد. و حرام است اگر جراحت در آب فرو رفته باشد. و اگر این مرغ از مرغان آبی نباشد حرام است در آب فرو رفته باشد یا نرفته باشد. و بعضی علما گفته اند که چون جراحت چنان نباشد که بمردن رسانیده باشد و مرغ درآب افتد و بمیرد، حرام است، خواه ازمرغان آبی باشد خواه نباشد و هر چند جراحت در آب فرو نرفته. پس محل احتیاط است. تقوی چنان است که نخورند اورا. و بدانکه بر مذهب[۴] امام شافعی رحمه الله تعالی، اگر تیر زند مرغ آبی را بر روی آب و بمیرد آنجا، حلال است. چه آب اورا بمثابه زمین است لیکن اگر در هوا باشد بر آب و تیر اندازد در خشکی، و در آب افتد و بمیرد، حرام است. و اگر تیر اندازد، در کشتی باشد، حلال است و اگر بیرون آب باشد و تیر چنان جراحت کند او را، که بمردن نزدیک رسد و زندگی ممکن نباشد، حلال است، بهر طریق که بمیرد. اگر مرغ بیرون آب باشد و جراحت تیر او را بمردن نزدیک نرسانده و زندگی او

---

۱. ب=زخم ۲. ب=ساخته باشد.ج=بوده است ۳. ب=خورد ٤. ب=در مذهب، ج=بمذهب ٥. ب=رسانیده باشد

Marfat.com

ممکن باشد، اگر بربام افتد یا بر کوه یا بر درخت یا بر کارد و از آنجابر زمین خورد و بمیرد، حرام است. و همچنین اگر در آب افتد فتوی برین است. و یک۱ روایت است که چون در آب افتد حلال است. و اگر بال وی بشکند و جراحت نشود و بر زمین افتد از هوا، و بمیرد، حرام است. اما اگر جراحت شده باشد و از هوا بر زمین افتد و بمیرد، حلال است.

مسله : صید کردن بغلوله و بچوب و بسنگ و بتیری که پر ندارد و به پنهای خود می خورد بر جانور، نه به تیزی خود۲ ، حلال نیست. هر چند پاره سازد و جراحت کند. مگر آنکه غلوله و چوب و سنگ و تیر سر اینها تیز باشند کرانی نباشد آنگاه او حلال باشد. چه اگر اینها تیز نکرده باشند، حرام باشد، و همچنین اگر گران باشند چون کشتهٔ چوب گران و سنگ گران حرام است، هر چند سر آنها تیز باشد.

مسله : اگر به شمشیر و کارد بزد و بکشد درین تفصیلست. اگر بر وی و تیزی آن بزد و جراحت کرد، حلال است. و اگر به پشت کارد و شمشیر بزد و بکشت، حرام است.

مسله : بمذهب امام شافعی رحمة الله علیه هر چیز که تیز باشد و به تیزی خود جراحت کند و پاره سازد و بکشد شکاری حلال است، خواه چوب باشد وخواه غلوله، خواه گران باشد و خواه سبک۳.

مسله : اگر شمشیر زد بر شکاری و دست و پای و یا هر سه دست و پای و سگر از نیمهٔ سر او جدا کرد٤ و بمرد. آن شکاری حلال است. اما آنچه جدا شده از عضوهای وی حرام است.٥ و همچنین اگر بریده شود و جدا نگردد ٦ و پوست آن عضو ها بر وی چفسیده محکم باشد و لیکن ممکن نباشد که باهم

---

۱. ب=دیگر ۲. ج-د=خورد
۳. ب= خواه بسنگ یا گران،ج= خواه سبک باشد خواه گران. ٤. الف-ب-ج-د= یا کمتر از نیمهٔ سر او جدا کرد ٥. ب= و آنچه از وی جدا شده حرام است. ٦.ب =جداشود.

Marfat.com

پیوندند، آن عضو نیز حلال باشد. و اگر شکاری را بدو نیم[1] کند حلال باشد نیمهٔ او. و همچنین اگر سه یک او را از جانب سر برد، حلال باشد نمیهٔ او. واگر سه یک او را از[2] جانب پایین و دنب او برد، آنچه بریده و جدا شده حرام است و باقی حلال است. اما بمذهب امام شافعی رحمة الله علیه، اگر به شمشیر و مانند آن شکاری را دو نیم کند حلال باشد تمام. و اگر یک عضو چون دست مثلاً از وی جدا سازد، نیمه[3] حلال است، بشرط آنکه بجراحتی باشد که زود می کشد او را یا جراحتی دیگر کند که کشنده باشد آن عضو حرام است و باقی حلال. و اگر جراحت چنین نباشد و او را زنده دریابند و بعد ازان که بکشد و اگر بعد ازانکه زنده دریافت او را بمیرد بی آنکه بکشد یا جراحتی دیگر کند، حلال است بدن وی ، و آن عضو حرام، فتوی برینست. و بعضی علما گفته اند که عضو هم حلال است. و اگر بعد ازانکه زنده دریابند آن شکاری را، بمیرد از جراحت دیگر، هر نوع جراحتی که باشد حلال باشد[4]. چون قدرت نداشته باشد بر کشتن وی. اما آن عضو حرام است.

۱. متن = لم ۲. ب = به جانب ۳. ب-ج = همه ۴. ب = است.

Marfat.com

فصل ششم

در مسایل صید ماهی

مسله : بسم الله گفتن در صید ماهی شرط نیست و همچنین مسلمان بودن شرط نیست در ماهی گیر.۱

مسله : نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه آنچه در آب می باشد بغیر از ماهی حرام است، مانند خوک آبی یا سگ آبی یا آدمی آبی ۲ و آنچه بر شکل جانوران باشند که در خشکی می باشند و حرام اند همه حرام است در آب نیز.۳ مگر مار ماهی که حلال است و همچنین نهنگ.

مسله : هر ماهی که بی آفتی بمیرد و بر روی آب افتد مرده٤، حرام است. و هر آن ماهی که بآفتی بمیرد، حلال است. چنانچه مرغ آبی او را بکشد یا آنکه شخصی او را از آب بر زمین اندازد یا آنکه او را داروی بیهوشی دهند و بخورد و بمیرد. بی آنکه آب یخ بندد و درمیان یخ بمیرد، یا در دام یا آنکه ماهی دیگر او را بخورد و در شکم وی بمیرد ، هر چند آن ماهی که ویرا خورده حرام باشد (چه)٥ بآفتی بمیرد یا آنکه در کوزه و سبوی کنند که از تنگی آنجا بمیرد، در همهٔ این صورتها حلال است.٦ و اگر از گرمی آب و خنکی آب بمیرد، درین دو روایت است. فتوی برانست که حلال است.

مسله : اگر ماهی در بیرون آب مرده باشد، حلال است. اگر پارهٔ از وی در آب باشد و پارهٔ در بیرون آب مرده، درین تفصیل است. اما یک روایت آنکه اگر سر

---

۱. ب=در گرفتن ماهی. د=درصید ماهی ۲. ب=آدم آبی ۳. ب=در آب نیز (ندارد) ماهی
٤. ب=مرده (ندارد) ٥. الف-ج-د=چه، متن= ندارد ٦. ب=حرام

Marfat.com

در اندرون آب باشد، حرام است و اگر سر در بیرون آب باشد و دم در آب، حلال است. و یک روایتست دیگر آنکه نیمهٔ وی یا کمتر نیمهٔ وی بر زمین باشد (حرام است و اگر نیمه بیشتر بر زمین باشد، حلال است)[۱]

مسله : اگر شخصی ماهی که در آب به ریسمان یا ابریشم بسته و محکم شده[۲] خرید و تصرف نمود و بعد ازان سر ابریشم یا ریسمان را بفروشنده داد، ماهی دیگر آمد[۳] و این ماهی را فرو برد این ماهی از فرو شنده است، شکم ویرا بشکافد و آن ماهی را بیرون آورد بخرنده دهد (و اگر آن ماهی که محکم شده بود، آن شخص خریده بود، ماهی دیگر را فرو برد، هر دو ماهی از خرنده باشد)[٤]

مسله : بمذهب امام شافعی رحمةالله‌علیه هر چیزی که زندگی وی در آب باشد و چون از آب بیرون آرند (عیشش)[٥] مانند مرغ سر بریده باشد، آن چیز حلال است بهر صورت و شکلی که باشد، او را ماهی گویند، خواه بشکل خوک و سگ و گاو واسب[٦] باشد و غیر آن. مگر آنکه بصورت آدمی باشد ، در یک صورت حرام است. اما فتوی برانکه آن چیز حلال است. مردهٔ ماهی حلال است، بهر طریق که باشد، حاجت سر بریدن ندارد. بلکه مکروه است مگر آنکه بسیار کلان باشد و بسیار زنده می ماند آنگاه مستحب است و یک روایت آنکه در بیرون آب اندازند تا بمیرد. و اگر زنده ماهی را بخورند یا در روغن گرم کرده بریان کنند ماهی حلال است. اما این کار کردن در صورت اول مکروه است.

۱. الف-ب-ج-د = دارد = متن = ندارد ۲. ب = کرده ۳. ج = آید
٤. الف-ب-ج-د = دارد، متن ندارد ٥. الف = عیس، ب = حکم او، ج = عیش د = عشش، متن = عیس ٦. الف = بط،

Marfat.com

فصل هفتم

صید و شکاری ملک شخصی میگردد بگرفتن آن. و گرفتن بر دو نوع بود ۱. اول حقیقی و آن ظاهر است. دوم گرفتن حکمی. و آن چنان باشد که تیر زند برو، و چنان مجروح سازد که نتواند که بگریزد. و همچنین اگر سگ آموخته یا چرغ یا باز آموختهٔ وی شکاری را چنین سازد یا آنکه کاری بکند که وضع آن کار و عادت ۲ در وی آنچنانست که از برای شکار کردنست (هر چند)۳ در وقت کردن آن کار قصد شکار کردن نباشد. مثلاً شخصی درصحرا دامی نهاد، شکار در وی فتاد و محکم شد، آن شکاری ملک آن شخص شد. هر چند دام را از برای شکار کردن ننهاده باشد. و در وقت دام نهادن قصد شکاری نکرده باشد. آن شکاری که در وی محکم گردد ملک آن شخص است. اما اگر کاری کند شخصی که وضع آن کار و عادت٤ در وی شکار کردن نباشد. وقتی شکار ملک او می شود که در وقت کردن کار قصد شکاری کرده باشد. مثلاً شخصی خیمهٔ بزد و در آن آهوی محکم شد. آن آهو ملک آن شخص میگردد اگر در وقت خیمه زدن قصد شکاری کرده باشد و اگر این قصد نکرده باشد،ملک وی نمی گردد، هر کس بگیرد ویراه، ملک او گردد.٦ و همچنین اگر شخصی چاه بکند بقصد شکار کردن۷ و در آنجا شکاری بیفتد، هر کس بگیرد، ملک وی باشد. مگر آنکه آن شخصی که خیمه زده یا چاه کنده نزدیک باشد. چنانچه اگر دست دراز کند می تواند که بگیرد آن شکاری را ،آنگاه کس دیگر نمی

---

۱. ب=می باشد، ج=است، د=ندارد ۲. ب،ج=غالب ۳. الف-ج-د=هرچند ب=هر وقت، متن ندارد ٤. ب-ج=غالب ٥. ب=آهو را ٦, ب=باشد ۷. ب=بقصد شکار

Marfat.com

تواند گرفت و اگر بگیرد این کس، آن شخصی که خیمه زد یا چاه کنده می تواند که از وی بستاند، هر چند در وقت کندن چاه و زدن خیمه قصد بشکار نداشته باشد. چون نزدیک بوده بشکاری در وقت گرفتن آنکس دیگر. و همچنین است حکم آنکه شکاری در زمین شخصی تخم نهاد یا بچه زایید یا پای وی بشکست در آنجا، اگر نزدیک است آن شخص چنانچه دست دراز کند، می تواند گرفت و اگر دور تر باشد، هر کس که بگیرد، ملک وی باشد. همچنین اگر شخصی دام نهاد و شکاری در وی محکم شد و اضطراب کرد دام را پاره ساخت و خلاص شد، کس دیگر گرفت، اگر خداوند دام نزدیک باشد، چنانچه تواند که بگیرد، از ویست. و اگر چنین نباشد، هر کس گرفته از وی باشد. اما شخصی شست در آب انداخت و ماهی محکم شد و اضطراب کرد و خلاص شد، هرکس بگیرد، از وی باشد[1] بهرحال.

مسله : اگر شخصی چاهی آماده کرده در زمین خود از برای ماهی گرفتن و در آنجا آب در می آید و بیرون می رود. اگر آب بسیار باشد چنانچه ماهی را به دام و حیله[2] باید گرفت، ماهی ملک وی نباشد. هر کس خواهد بگیرد.

مسله : اگر صید و شکاری در زمین و سرای شخصی در آید. آن شخص راه آن زمین یا در سرای محکم کرد از برای گرفتن شکاری، و چنانست که می تواند که بگیرد او را بی صید کردن و حیله، ملک وی شود.[3] واگر راه یا درسرای را از جهت شکاری محکم نکرده باشد هر کس در آید بگیرد، ملک وی گردد.

مسله : اگر شخصی سگ آموختهٔ خود را بقصد شکاری بدواند. و آن شکاری بدود و در زمین یا در سرای کسی درآید، از خداوند سگ باشد. و همچنین

---

۱. ب=ملک اوست، د=ملک وی باشد
۲. ب=به مکروحیله
۳. ب=ملک وی باشد

Marfat.com

اگر شخصی فریاد کند و شکاری را از سوراخ و جـای[1] وی بیرون کند و بدود آن شکاری بآن خانه و زمین شخصی، ملک شخص اول که فریاد کـرده باشد، شود.

مسئله : اگر شخصی مرغی بگیرد در زمین شخصی، و اختلاف کنند، اگر از هوا گرفته بـاشد از وی باشد. و از اگر درخت و دیوار گرفته باشد، از خداوند زمین باشد.

مسئله : در مذهب امام شافعی رحمةالله‌علیه، ملک کسی میگردد شکاری، باین که میگیرد ویرا[2]. یا آنکه جراحت کند چنانچه بمردن رساند، یا آنکه چنان سازد که بر جای بماند، یا بال مرغی که می پرد بشکند یا بال و پای مرغی که می دود و می پرد مانند شتر مرغ، بشکند، یا آنکه دردام که بجهت شکار کردن نهاده[3] باشد بیفتد یا بیندازد شخص دیگر وی را در آنجا، و اگر دام را پاره سازد و خلاص شود، ملک خداوند دام است، چنانچه هرکس بگیرد، بوی باید داد. و فتوی برین است. و بعضی علماء شافعیه گفته اند[4] که اگر دام را می کشد از دنبال خود، ملک صاحب دام است. و اگر دام را بینداخت یا با دام می دود، چنانچه در اول حال بوده پیشتر ازانکه در دام افتد هر کس بگیرد، ملک وی باشد.

---

۱. الف-ب-ج-د = جای، د = سرای، متن = جاه ۲. ب = هرکس می‌گیرد وی را.
۳. ب = نهاده (ندارد) ٤. الف-ج = بعضی از علما گفته اند.

86272

Marfat.com

فصل هشتم

در بیان ذبح کردن و کشتن

و این بر دو نوع است :

نوع اول آنکه بلختیار باشد و در حالت قدرت و اختیار صید و شکاری[۱] ، و آنچه می کشد، او را سر برد چنانچه بریده گردد حلقوم یعنی نای گلو که گذرگاه نفس است و رگ که گذرگاه طعام و شراب است [۲] و دو رگ جانب گردن می باشد و گذرگاه خون اند . و اگر چهار بریده نگردد و سه رگ ازینها بریده شود پسنده است نزد امام ابو حنیفه و اختیار امام ابو یوسف رحمهماالله آنکه گذرگاه نفس و گذرگاه طعام و شراب و یک رگ که گذرگاه خونست، باید که بریده گردد .و قول امام محمد رحمةالله‌علیه آنکه باید که بیشتر گذرگاه نفس و گذرگاه طعام و گذرگاه خون بریده گردد[۳] .

مسئله : اگر عقده و گره[٤] نای گلو بطرف سینه بماند و بالاتر از وی بریده گردد حرام است بر اصل روایت . لیکن بسیار از علما فتوی داده اند که حلال است هر چند عقده بطرف سینه ماند یا بریده نشود و بطرف سر باشد. اما نزد امام شافعی رح باید گذرگاه نفس و گذرگاه طعام بتمام بریده گردد و باین مقدار حلال میگردد و اگر این هر دو یا بعضی ازین هر دو ببرد ، حرام بود . هر چند ببریدن پارهٔ ازین هر دو بمردن رسد و بعد ازان تمام را برد، حلال نشود . و اگر بالاتر از عقدهٔ نای حلقوم بریده شود و او پایان ماند ، حرام است .

نوع دوم از کشتن ، آنکه حالت ضرورت باشد ، چه قدرت نباشده بر سر

---

۱. ب = در حالت قدرت‌شکاری ۲. ب = گذرگاه طعام است
۳. ب = قول‌امام‌محمدآنکه‌باید همه‌رگها بریده گردد ٤. ب = (گره) ندارد ٥. ب = قدرت ندارد

Marfat.com

بریدن بطریقی که گذشت. در حالت ضرورت بهر نوع که بکشد روا باشد۱ و حلال است، آن صید و شکاری ۲. و همچنین هر مرغ و جانور خانگی نیز که وحشی گردد چنانچه کشتن او حاجت بصید کردن داشته باشد، چنین حکم دارد. و اگر شتر یا دراز دنبال کسی وحشی گردد چنانچه خداوندش عاجز گردد از گرفتن و کشتن او، مگر جمعی مددگار شوند، بهر نوع که بکشند او را به تیر و غیر آن، خواه حلقوم او بریده گردد یا نگردد، حلال باشد، هر چند این شتر و دراز دنبال ۳ در شهر باشد. اما اگر گوسفند وحشی گردد در شهرها، کشتن او روا نباشد بطریق ضرورت واجب باشد که او را بآن طریق که در وقت قدرت میکشد، بکشد. و اگر گوسفند در صحرا باشد که وحشی گردد. حکم صید و شکاری دارد، بهر طریق که بکشند او را حلال باشد. و همچنین شتر یا درازدنبال اگر قصد کشتن شخصی نماید بهر طریق که بکشد حلال باشد٤.

مسئله : اگر مرغ خانگی در شاخ درخت محکم گردد بر وجهی که خداوندش نمی تواند گرفت او را، به تیر می تواند کشت او را، چون گمان بود که هلاک می شود یا ٥ میگریزد و فوت می شود ٦.

مسئله : اگر چهار پای شخصی در چاه افتاد و خداوندش قادر نیست بر بیرون آوردن او، حلال است کشتن وی بهر طریق که باشد به تیر و غیر آن.

مسئله : اگر شتری یا درازدنبال یا گوسفندی دشوار می زاید، شخصی دست در اندرون وی کرد۷ و بچه که در شکم داشت بکشد بهر طریق که باشد حلال. چون قدرت ندارد که حلق وی ببرد ۸.

---

۱. ب=رواست ۲. ب=ندارد (شکاری) ۳. ب=این چهار پایان ٤. ب=حلال است
٥. الف-ب-ج-د=یا' متن=ندارد ٦. ب=فوت می شود (ندارد) ۷. ب=بکند
۸. ب-د=چون قادر نیست به سر بریدن، ج=که او را حلق ببرد،

Marfat.com

مسله : اگر چهارپای را بکشند و بچهٔ مرده از شکم وی بیرون آید، حرام است نزد امام ابو حنیفه رحمةالله‌علیه. و حلال است نزد امام ابو یوسف و امام محمد و امام شافعی رحمهم الله.

مسله : روا است که بکشند چهاریای را بهر آلتی که از آهن و فولاد باشد، چون کارد و شمشیر و غیر آن. و همچنین رواست بهر چیزی که حلقوم و رگها ببرد و تیز کرده باشد و خون روان شده باشد مانند شاخ نی و چوب و سنگ و همچنین دندان وشاخ و ناخن. اما بشرط آنکه برکنده باشند و جدا ساخته باشند، لیکن مکروه است. و بمذهب امام شافعی رحمةالله‌علیه رواست. هر چند دندان و شاخ و ناخن را برکنده نباشد و جدا نشده باشد.

Marfat.com

فصل نهم

در بیان آنچه حلال است و حرام است از جانوران

بد انکه حیوانات بر دو نوع اند۱

قسم اول : آنکه خون ندارند مانند مگس و زنبور و ماهی و ملخ و مثل اینها۲ حلال نیست (مگر)۳ ملخ و ماهی له حلال اند.

قسم دوم : آنکه خون دارند و این قسم بردو نوع است = نوع اول : آنکه وحشی نباشد ازاین نوع آنچه حلال است باتفاق، شتر و دراز دنبال و گوسفند و مرغ خانگی اما دراز گوش حرام است خوردن گوشت او و شیر و پیه وی، امام محمد رح شیر اورا پاک داشته و بعضی علما فتوی برین داده اند، هر چند نمی توان خورد. و در نفع گرفتن به پیه وی بغیر خوردن علماء خلاف (کرده اند)٤ فتوی برانکه حلال است. و گوشت اسب مکروه است یعنی نزدیک به حرام است نزد امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله. و حالا فتوی و عمل برین است لیکن تقوی و پرهیزگاری در مذهب امام ابو حنیفه رح آنکه، نخورند. و شیر اسب دران خلاف کرده اند، فتوی برانکه حلال است. و استر، گوشت او حرام است

---

۱. الف-ج-د = قسم ، ب = بدانکه **دو** قسم اند ۲. ب = ازینها.
۳. لف-ب-ج = مگر,ب = بجز، متن = ندارد ٤. الف-ب-ج-د = (کرده اند) ، **متن = ندارد.**

Marfat.com

نزد امام ابو حنیفه رح و امام شافعی رح نیز و همچنین نزد امام ابو یوسف رح و امام محمد رح لیکن اگر پدر تراسب باشد و مادر درازگوش باشد[1] در آن خلاف کرده اند و گربه و سگ گوشت و شیر ایشان حرام است[2]. نوع دوم: آنکه وحشی باشد. این نوع آنچه بدندان جراحت کند[3] و صید نماید بمذهب امام ابو حنیفه رح حرام است مانند شیر و گرگ و یوز و پلنگ و کفتار و خوک و خرس و شغال و فیل و بوزینه و همچنین حرام است آنچه ساکن می باشد در زمین، چون سوسمار و سنگ پشت و خار پشت و روباه و موش دشتی و خانگی و سمور و مانند اینها. اما خرگوش حلال است بمذهب اهل سنت و جماعت را فیضان[4] او را حرام می دارند و همچنین حرام است[5] آنچه از مرغان به چنگال خود جراحت می کنند و صید می کنند[6]. چون چرغ و باز و شاهین و عقاب و کرگس و مانند اینها و همچنین حرام است از مرغان آنچه مرداری میخورند. علما گفته اند که غراب بر سه نوع است یکنوع بغیر مرداری نمی خورد و آنرا کلاغ پیسه و سیاه می نامند[7] و این حرام است و یکنوع که هم مرداری می خورد و هم دانه این نیز حلال است نزد امام ابو حنیفه و نزد امام ابو یوسف رح حرام است. اما عکه و کلنگ و فرشتو روک[8] و طاوس و طوطی حلال است و فتوی برین است از امام محمد رح یک روایت آنکه اگر عکه مرداری خورد، گوشت او را نخورند.

مسئله: مکروه است خوردن گوشت چهارپای که بغیر مرداری و نجاست نخورد. اما چنانچه که اثر او در گوشت او پیدا شده باشد باینکه بوی

---

۱. ب = باشد (ندارد) ۲. ب = وگربه و سگ و شیر گوشت ایشان حرام است
۳. ب = بدندان صید می کنند، د = بدندان جراحت و صید نماید ۴. ب = روباه ۵. ج = شیعه
۶. ب = و حرام است ۷. الف = می نماید، ب = ندارد ۸. ب = در تفصیل زاغ و کلاغ علما گفته اند ۹. ب = گویند، ج د = خوانند ۱۰. الف = فرشتوروک، ب = فرشترک، ج = فرشتوک

Marfat.com

بد گرفته باشد. اگر چنین۱ نباشد، مکروه نیست. و هیچ شبه نیست چه اگر بره را به شیر خوک پرورش دهند۲ گوشت او میتوان خورد بی کراهیت۳. و یک روایت آنست که شتری که مرداری خورده باشد و پس چهل٤ روز بر بندند، چنانچه مرداری نخورد.٥ و دراز دنبال را بیست روز و گوسفند را ده روز و مرغ را سه روز. ویک روایت آنکه، همهٔ اینها را سه روز نگاه دارند که بوی بد از گوشت وی٦ برود.

مسله : در گوسفند مثلاً هفت چیز است که علما گفته اند که خوردن وی مکروه است. و در معنی کراهت آنها خلاف کرده اند. بعضی گفته اند، حرام است که معنی کراهت آنها ترک اولی است نه حرام. و آن هفت چیز ذکر و خصیه و فرج و غدود و مثانه و زهره و خون که از جگر یا گوشت یا سپرز بیرون آید. اما خون که ریخته می شود و روانست حرام است باتفاق. و در بعضی روایات آمده که پشت مازه یعنی حرام مغز مکروه است. اما فتوی براست که مکروه نیست. امام نجم‌الدین عمر نسفی در تفسیر خود آورده که نتوان خورد پر و استخوان مرغ، پس برین روایات آنچه عادت شده که استخوان گفتر۷ بچه می خورند، نباید خورد.

۱. ب=چنان ۲. ب=پرورده باشند ۳. ب=کراهت ٤. ب=تاچهل روز
٥. ب=نخورد (ندارد) ٦. ب=ایشان، ج=او ۷. ب-د=کبوتربچه، ج=کبوتر

Marfat.com

فصل دهم

در مذهب امام شافعی رح حرام است هر جانوری که بدندان خود شکار میکند و صید میگرد، چون شیر و پلنگ و خرس[۱] و مانند اینها. و همچنین هر مرغ که بچنگال خود صید و شکار میکند، چون چرغ و باشه و باز و کرگس[۲] و مانند اینها و هر چه امر کرده حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وسلم بکشتن آن، چون مار و کشردم و کلاغ پیسه و موش و موش گیر. و حرام نیست زاغ سیاه و خاکسترگون. اما کلاغ سیاه دران خلاف کرده اند علما. و فتوی برانکه حرام است. و همچنین حرام است آنچه [۳] حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نهی فرموده اند از کشتن وی، چون مورچه و زنبور عسل و فرشتک[٤] ''فرشتوک،، و هد هد و شپرک[٥]. و حلال است شتر و دراز دنبال و آهو و گاو دشتی. و سوسمار و کفتار و روباه و موش دشتی و سمور و سنجاب و (قاقم)[٦] و سیاه گوش و راسو و خار پشت و (سی خول)[۷] و شتر مرغ و بوم حرام است. و در لکلک و عکه و طوطی و طاوس خلاف است . فتوی برانکه حرام است. اما حلال است فاخته و چغوک و هرچه بر شکل و طریق اینها باشد چون بلبل و کبوتر. و گفته اند که نشانهٔ حلالی در مرغان آنکه دانه چینند و نشانهٔ حرامی در

---

۱. ب بوزینه ۲. ب= کرگس (ندارد) ۳. ب=هرچه ٤. ب=فراشترک، ج‌د=فراشتورک
٥. ب‌ـ=شب پرک ٦. ب‌ـج=قاقم، الف،د،متن=قاقوم ۷. ب=سی خول،
الف‌ـد،متن=سیخل

Marfat.com

مرغان خوردن مرداری و بر کندن گوشت بدندان خود. نزد شافعیه نیز خوردن گوشت چهارپای که خوردن مرداری بوده[۱] مکروه است. فتوی برین است، بعضی علما گفته اند که حرام است و اگر او را بسر بندند چنانچه بوی بد از گوشت برود مکروه استوحرام نیست ـ

۱. الفسج-د= که مرداری خورد

Marfat.com

فصل یازدهم

بقیه طعام و آب یعنی پس ماندهٔ آدمی هرچند جنب یا زن حایض باشد یا کافر باشد، پاک است و همچنین از چهار پای وپرنده که گوشت او حلال است مگر از مرغ[1] سر داده که نجاست می خورد، پس ماندهٔ او مکروه است و از درنده چهار پایان که گوشت ایشان حرام است، پس ماندهٔ ایشان نجس است. در اسپ خلاف است[2]. فتوای برانکه پس ماندهٔ او پاک است. و از سباع پرنده ها و درنده چون چرغ و باز و شاهین و از گربه و موش و مار و مانند اینها، پاک است لیکن مکروه است. بمعنی آنکه اولی و احتیاط آنکه احتراز کنند ازان و احتیاط نمایند. و بعضی علما فتوی داده اند که پس ماندهٔ چرغ و باز و مانند اینها پاک است بی کراهیت. چه ایشان به منقار خشک خود آب می خورند و لعاب ایشان بآن خلط نمی یابد[3] و پس ماندهٔ درازگوش و استر پاک است. و فتوی برین است. لیکن اگر طعام و یا شراب بخورد درازگوش یا استر، درین دو روایت است. بیک روایت حلال است و بیک روایت حرام است ازان نمی توان خورد. چه اگر پاک است پس ماندهٔ وی اما لعاب او حرام است نمی توان خورد ویرا، فتوی برین است و از آب که درازگوش خورده اگر آب دیگر یابد وضو نسازد. اما اگر آب دیگر نباشد وضو سازد. و تیمم کند تا نماز توان گذارد. و شیر درازگوش بیک روایت پاک است. اما در همهٔ روایات حرام است نمی توان خورد ویرا.

---

۱. ب = ,,مرغ'' ندارد ۲. ج' در اسپ اختلاف کرده اند.
۳. ب = بآن خلط نمی شود

Marfat.com

مسله : عرق هر جبنده حکم لعاب و پس ماندهٔ او دارد.

مسله : سرقین[۱] و افگندهٔ هر مرغ که گوشت او حلال است پاک است. مگر از مرغ خانگی و بط و قاز، چه افگندهٔ اینها پلید است.

مسله : افگندهٔ سباع مرغان یعنی درندهٔ ایشان مانند باز و شاهین و ,,سنقر،،[۲] پاک است و فتوی برین است. و بمذهب امام محمد رح پلید است پس تقوی و پرهیز گاری آنکه احتراز کند و احتیاط نماید ـ

مسله : بول یعنی شاشهٔ گربه و موش اگر در آب باشد، پلید کند و اگر بر جامه رسد نیز پلید کند، چون زیادت باشد بر یک درهم. اما بسیاری از علما فتوی داده اند که از جهت ضرورت پاک است. چنانچه بعضی از علما می فرموده اند که اگر بر جامهٔ من باشد (نماز نمی گذارم بی شستن اما اگر شخص دیگر باشد)[۳]، و به آن جامه نماز گذارد، او را نمی فرمایم که نماز را اعاده کن[٤]. چه بسیار مشکل است جامه نگاه داشتن از شاشهٔ گربه و موش.

مسله : شاشهٔ درازگوش پلید است و همچنین از اسب نیز اگر بسیار باشد. و بر قول امام ابو حنیفه رح[٥] از اسپ پاک است هر چند بسیار باشد. و همچنین از چهار پای که گوشت او حلال است. و عمل مردم برین روایت است.

مسله : افگندهٔ هر چهار پای و جبندهٔ که باشد، بر اصل روایت پلید است. اما تا به قدر درهم نرسد، هیچ باکی نیست و عفو است چون به یک

---

۱. ب-ج-د = مرگین. ۲. الف-ج-د، متن = شنقار، ب = ندارد
۳. الف-ب-ج-د = دارد، متن = ندارد ٤. الف-ب-ج-د = کند.
۵. الف-ب-ج = امام محمد

Marfat.com

درهم برسد و زیادت ازین (عفو)۱ نیست. نزد امام ابو حنیفه رحمةالله علیه. و نزد امام ابو یوسف و امام محمد رحمها الله تا بسیار نشود و فاحش، عفو است از جهت درماندگی بیشتر مردم در شهر ها. و بهر حال چون بر موزه رسد پاک میگردد اگر بر زمین مالد چنانچه اثر نماند، هر چند تر بوده باشد. و از جهت درماندگی بیشتر مردم گل کوچه را در شهر ها پاک میدارند، هر چند بر جامه گل بسیار باشد. ۲

۱. الف-ب-ج-د=عفو، متن = ندارد ۲. الف-ب-ج= بسیارگل باشد.

Marfat.com

فصل دوازدهم

بمذهب امام شافعی رحمةالله علیه بول و افگندهٔ هر چهارپای و جنبنده و هر مرغ که[۲] باشد پلید است. هر چند که گوشت ایشان حلال باشد. و لعاب و عرق و پس ماندهٔ هر جبنده و مرغ که باشد پاک است بغیر ازسگ و خوک و آنچه از ایشان زائیده شود. هر چند گوشت آن چیز حرام باشد۲ .

خاتمه

در بیان نامها و حکمها و خاصیتهای جانوران و غرایب حکایات که از ایشان نقل کرده اند به ترتیب حروف تهجی ذکر کرده شد۳ ـ

۱. ب ـ د = ,,هر مرغ'' ندارد ۲. ب = ,,هرچندگوشت آن چیز حرام باشد،، ندارد
۳. الف = ذکر کرده شود، ب = نقل کرده می شود.

Marfat.com

باب الالف

اسد : بفارسی شیر را گویند. او را میان جانوران بمنزلت پادشاه میدارند۱ از کمال شجاعت. و امیرالمومنین علی رضی الله عنه را اسدالله می نامند. ارسطوی حکیم گفته، یکنوع از شیر دیدم، روی وی مانند آدمی. بدن او بسیار سرخ رنگ، دم مثل دم کثردم. و یکنوع بشکل دراز دنبال شاخهای سیاه دارد، بدرازی یک دست۲. و گفته اند شیر یک بچه بیش نمی زاید ۳. و بچهٔ وی در اول گوشت پارچه٤ ایست نه حرکت و نه حس دارد، مادرش سه شبانه روز نگاه میدارد. بعد ازان پدرش می آید. و در وی باد می دمد تا حرکت و صورت و شکل شیر پیدا میکند و هفت روز چشم باز نمی کند. و چون شش ماهه می گردد، بخود شکار می کند و آورده اند که بسیار صبر دارد بر گرسنگی و تشنگی. و بازماندهٔ هیچ جانور نمی خورد. و بر سر بازماندهٔ طعام خود نیز نمی آید ٥ و از دهان وی بوی بد می آید از جهت آنکه آب دهان٦ کم دارد. و او را همچنانکه به دلیری صفت۷ کرده اند به بد دلی و ترس۸ وصف نیز نموده اند. و از آواز خروس و گربه و از چوب زدن بر طشت می ترسد. و از دیدن آتش حیران میشود. و عمر دراز دارد. علامت پیری وی آنکه دندانها وی می افتد. روایت کرده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که

---

۱. ب=دانند ۲. ب=یک شبر، ج=یک دست، د=یک بلشت الف ومتن=یک پدست
۳. ب=نمی آرد ٤. ب=پاره ٥. ب=نمی‌رود ٦. ب=دهن ۷. ب=وصف
۸. ب=ترسیدگی

Marfat.com

دعای شیر اینست (**اللهم لا تسلطنی علی احد ممن اخذ المعروف.**)[۱] یعنی خدایا مرا مسلط مگردان بر اهل سنت و جماعت. از امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه نقل کرده اند که چون بموضعی برسید که شیر آنجا می باشد و از وی بترسید بگویید **اعوذ بدانیال و ما یجب**[۲] **من شر الاسد.** ایمن شوید. و حکمت درین آنست که پادشاه ظالمی دانیال پیغمبر علیه السلام را در چاهی انداخت با شیران گرسنه. حق تعالیٰ او را نگاه داشت از شر شیران. آورده اند که همچنان آن پادشاه ظالم را در وقت زاییدن دانیال علیه‌السلام گفته بودند که آسیب ملک تو به شخصی است که درین سال متولد شده، حکم نمود[۳] که تمام فرزندان که درین سال زاییده اند[٤]، بکشند. مادر دانیال علیه‌السلام اورا در بیشهٔ شیران انداخت. حق تعالی شیری را بر وی مهربان کرده تا پرورش وی نمود. ازین جهت دانیال علیه‌السلام در نگین خود شکل و صورت طفلی و دو شیر که او را می لیسیدند نقش کرده بود تا بر دوام نعمت حق تعالی در نظر او باشد.

الحکم : گوشت شیر حرام است نزد جمهور علما وپیش امام مالک رح حرام نیست بلکه مکروه است.

خاصیت : هر که پیه شیر بر تن خود مالد جانوران درنده از وی[۵] بگریزند و از ایشان ضرری نرسد. و هر کودک که زحمت صرع داشته باشد پارچهٔ[٦] از پوست وی[۷] بندند خلاص گردد. و چون پارچهٔ[۸] پوست وی (در)[۹] صندوق رخت نهند از آسیب خوره ایمن شود وگوشت شیر در مرض[۱۰] فالج نفع رساند.

---

۱. ب-ج = من اهل المعروف، د = فمن اخذالمعروف. ۲. الف-ج = و بالجب، ب = والحب د = ومایجب ۳. الف-ب = فرمود ٤. ب = متولد شده اند ٥. ب = گردانید
٦. ب = پاره ۷. الف-ب-ج-د = شیر ۸. ب = پاره ۹. الف-ب-ج = ,,در،، ، متن-د = بر ۱۰. ب = زحمت

Marfat.com

ابل : به پارسی[1] شتررا گویند.

الحکم : حلال است گوشت و شیر وی. علما در شکستن وضو بخوردن گوشت وی خلاف کرده اند و بیشتر برانند که وضو نمی شکند. اما بمذهب امام احمد حنبل رح وضو می شکند و (امام شافعی‌رح در اول برین بوده، اما ازان رجوع فرمود)[2] و (امام نووی)[3] از بزرگان مذهب امام شافعی برین است که وضو می شکند. حکم دیگر آنکه مکروه است نماز گذاردن در موضعی[4] که شب در آنجا شتر خوابانیده باشند[5].

الاثار : از حضرت رسول صلی‌الله علیه وسلم روایت کرده شده، که فرموده که بدرستی شتر آفریده از شیاطین یعنی بسیار کینه دار است و منقول است که حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم گوشت هفت جانور خورده اند، از شتر و دراز دنبال و گوسفند و مرغ خانگی و خرگوش و گور[6] و حباری که بفارسی تغدری[7] را گویند و بعضی از اهل عرب برانند که حباری غیر تغدری است[8] در باب (حا) تفسیر حباری خواهد آمد ـ انشاالله تعالیٰ.

خاصیت : شتر زهره ندارد از میان جانوران، بر روی جگر او چیزی است مانند زهره، در وی لعابست که در چشم کشند ظلمت شبکوری را دور کند[9] و چون چشم (شتر)[10] بر ستارهٔ سهیل افتد فی‌الحال می میرد. و چون پشم شتر را بسوزانند و بر زخم بندند خون بایستد. گوشت وی در قوت جماع و شهوت زیادت کند.

---

۱. الف‌ـب‌ـج‌ـد= فارسی ۲. متن= ندارد ۳. ب ـج= نووی، الف‌ـد= نواوی متن= نوای، ٤. ب= جای ٥. الف‌ـب‌ـج‌ـ= می خوابانند ٦. ج= گورخر، ب= ندارد ۷. الف‌ـب‌ـج‌ـد= "تغدری"، متن= تقدیری ۸. ب= می‌گویند ۹. ب= زایل کند ۱۰. الف‌ـب‌ج‌ـد= "شتر" متن= ندارد

Marfat.com

ارنب : بفتح همزه و سکون 'را، و فتح ''نون،، بفارسی خرگوش. از غرایب حال او آنکه درمیان مردم شهرت دارد که یک سال نر می باشد و یک سال ماده. اما این اصل ندارد. و لیکن می گویند در حیض می شود و (خنثی می باشد و عرب میگویند)[1] که جنیان از وی میگریزند.

الحکم : حلال است گوشت وی نزد علما. مگر آنکه رافضیان[2] حرام میدارند در حدیث صحیح آمده که ابو طلحه انصاری ران و سرون [3] خرگوش بریان کرده هدیه فرستاد نزد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم، آنحضرت تناول فرموده. اما در روایت ضعیف آمده که حضرت‌ص فرموده که من نمی خورم او را، حرام نیز نمی دارم و هیچکس روایت نکرده که آنحضرت‌ص او را حرام داشته باشد.

خاصیت : چون خوگوش دریا بیند، بمیرد، ازین جهت در کنار دریا بار نمی باشد.[4] و هر کس دماغ خرگوش بریان کرده بخورد از رعشه‌ه که بجهت خشکی باشد، خلاص گردد.

افعی : بفارسی ماری را گویند، باریک گردن ، پهن سر، دم خورد دارد. بد ترین ماران است (خاصه افعی سجستان)[6] چه آورده اند که در آنجا افعی پای شخصی را گزید، پیشانی وی بشکست[7] و پاره شد. عرب وی را کنیت ابویحی می نامند. چه میگویند هزار سال می زید. آنگاه کور میگردد و می رود چشم خود را بر درخت بادیان می مالد، روشن میگردد و چشم وی درخت بادیان را پیدا[8] می سازد، هرچند میان وی و آنجا که بادیانست راه بسیاری دور باشد.

---

۱. الف‌ـب‌ـج‌ـد = دارد، متن = ندارد ۲. ج = شعیه ۳. ج = سرین ٤. ب‌ـج = کناردریانمی‌آید
۵. ج = عطسه ٦. الف‌ـج = خاصه افعی سجستان، ب = سیستان، متن د = ندارد
۷. ب = پاره شد ۸. ب = بید، د = پیدا

Marfat.com

از غرایب حال وی آورده اند که چشم ویرا برکنند، باز پیدا میشود. و همچنین اگر دم او را ببرند و اگر دندان او بر کنند بعد از سه روز پیدا می آید و چون خسته و بیمار شود درخت زیتون می خورد، نیک میشود.

الحکم : حرام است گوشت وی.

خاصیت : در مرض استسقا گوشت وی نفع رساند. خون وی روشنی چشم زیادت کند، و دل ویرا خشک کنند و بر خود بندند سحر کار نکند و اگر دندان ویرا بر ران عورتی بر بندند، بچه‌دار نشود.

ایل : بکسر همزه و تشدید یای مکسوره. بفارسی گاو گوزن[۱] و گاو گور[۲] می گویند مانند گاو کوهی[۳] است ـ در بیشتر حالها سال عمر وی بقدر عقده و گره های شاخ او باشد. تا دو سال شاخ ندارد. بعد ازان دو شاخ راست بر آرد. چون سه سال‌شد[٤] از شاخهای وی مانند شاخچهٔ درخت بیرون می آید و زیاده میگردد تا شش سالگی. و بعد ازان در هر سال یکبار برمی افتد شاخهای وی و باز برمی آید. و میان شاخ وی بسته و محکم است، سوراخ ندارد. و از غرایب حال او آورده اند که بشنیدن سرود[٦] میل دارد. او را بگرفتن سرود مشغول می سازند[۷] و از عقب او می آیند وی گیرند[۸]. و بدیدن ماهی میل دارد[۹] و ماهی نیز بکنار دریا می آید تا او را به بیند. ازین جهت صیادان پوست (وی)[۱۰] می پوشند و ماهی می گیرند. و دیگر از غرایب او آنکه بسیار بخوردن مار میل دارد. و در تابستان افعی میخورد، و حرارت بر وی غلبه می کنند بطلب آب می

---

۱. الف-ب-ج=گوزن ۲. الف-ب-ج-د=گاوگوز ۳. ب=کوه ٤. ب-ج=شود
٥. الف،ب=و ازغرایب حال اوآنکه ٦. ب=بشینیدن سرود و موسیقی میل تمام دارد
۷. الف-د=او را بگرفتن بسرودمشغول میسازند، ب=اورابسرودگفتن مشغول میسازند
ج=او را بگفتن سرود مشغول می سازند ۸. ب=از عقب او در آمده میگرند.
۹. ب=ماهی رابدیدن‌او میل بسیار است ۱۰. الف-ج-د="وی"، ب=او،متن=ندارد

Marfat.com

رود و در کنار رود خانه می ایستد و قانع می شود به نسیم و باد که از جانب آب می آید و آب نمی خورد آنمقدار که زهر افعی از اندرون او برود و اگر چنین نکند، بمیرد. و چون افعی بخورد گه باشد که اشک چند در نزدیک چشم او جمع میشود[1] و بسته میگردد مانند موم. و گویند آن تریاق است در زهرها. و خوب ترین وی زرد است. و آن را (فادزهر حیوانی)[2] نامند.

الحکم : حلال است گوشت وی.

خاصیت : اگر شاخ وی را (بر آتش نهند)[3] و بخور کنند گزنده ها بگریزند و اگر شاخ سوخته وی مسواک کنند زردی دندان دور کند. و هر کس چیزی از وی برخود بندند در خواب نشود و آشامیدن خون وی سنگ مثانه را دور کند[4].

ابن آوی : بفارسی شغال است.

الحکم : حرام است بمذهب امام ابو حنیفه رحمةالله‌علیه. اما در مذهب امام شافعی‌رح دو روایت است. قول درست آنکه حرام است.

خاصیت : زبان او را در خانه بگذارند، درمیان اهل آن خانه جنگ شود. گوشت او در زحمت دیوانگی و زحمت صرع که در آخر ماه پیدا شده باشد، سود مند باشد. گویند چشم راست او را بر چیزی بندند، چشم زخم نرسد.

اِوز : بکسر ''همزه''، و تشدید ''واو''، و به ''زای''، معجمه در آخر.

---

۱. ب = که اشکی چند در گوشه چشم او جمع شود ۲. الف = فادزهر حیوانی، ب = زهرحیوانی د = فازهر صوابی، متن = فازهر هوا ۳. الف-ب-ج = بر آتش نهند ٤. ب = به‌زیرآرد.

Marfat.com

بفارسی بط گویند. آواز نوحه دوست دارد. و آخر ماه بچه از تخم بیرون آرد و دران وقت که ماده بر سر تخم نشیند، نر یک لحظه از وی دور نمی گردد.

الحکم : حلال است به اجماع[1].

خاصیت : در اندرون وی سنگی است کـــه چـــون بسایند و در شـربت بیاشامند، در زحمت شکـم نفع رسانـد. و روغن پیـه او در زحمت داءالثعلب و ذات الجنب نیک باشد[2] چون طلا کنند.

۱. ب=باتفاق ۲. ب=سود دارد

Marfat.com

باب الباء

باز : عربی و فارسی او یکیست (اما در اصل)۱ در عربی بازی است. حرف ''یا،، را انداخته باز میگویند. بهترین اصناف او آنکه، پر های او کم باشد و چشمهای او بسیار سرخ و گردن دراز و سینه کشاده. او درمیان جانوران به تکبر و به بدخلقی معروف است. از غرایب او بعضی از اهل تاریخ گفته اند،۲ باز نمی باشد مگر ماده، و نر او از جنس مرغان دیگر باشد چون زاغ و شاهین. و ازین جهت شکل او بر یک نوع نمی باشد. و بهر حال مادهٔ او دلیر تر است بشکار کردن از نر او. و از اصناف باز شمرده اند باشه را که عرب او را ''باشق،، به فتح ''شین،، معجمه و به قاف، میگویند او را گفته اند که لایق ملوک و پادشاهان است. چه شکل خوب دارد و بجثه در نظر خورد می نماید و در وزن گران است۳.

حکایت : آورده اند که هارون‌الرشید خلیفه بازی داشت، پراند و غایب شد. بعد از درنگ بسیار چنانچه نومید گشته بودند، آمد٤. و درچنگال ماهی داشت.

الحکم : حرام است باز بانواع خود.

خاصیت : دماغ باشه در زحمت خفقان که از سودا باشد نفع رساند چون یک درهم ازان با گلاب خورند. و زهرهٔ ویرا در چشم کشند، تاریکی

---

۱. الف-ب-ج-د = ''امادر اصل،، متن = ندارد ۲. ج = آورده اند
۳. ب = اگر بجثه در نظر خورد می نماید اما بوزن گرانست ج = و پنجه در نظر خورد مینماید و در وزن گرانست د = وبجنب خورد مینماید در نظر و در وزن گران است
٤. بعد از زمانی دیر شد چنانچه از آمدن نومید گشتند

Marfat.com

چشم را دور کند۱.

ببغا : بفتح ''بای،، اولی و سکون ''بای،، ثانیه و بعین معجمه. بفارسی طوطی. او را اصناف می باشد. گویند در وقت معز الدوله طوطی سفید بود ، ۲ منقار و بالهای وی سیاه و بر سر تاج و (خول فیقی)۳ داشت و در زمان سلطان شهید سلطان ابو سعید میرزا طوطی سرخ آوردند.

الحکم : بر٤ مذهب امام ابو حنیفه رح حلال است و در مذهب امام شافعی رح دو روایت است.

خاصیت : هر کس زبان طوطی بخورد، فصیح زبان گردد.٥ و خوردن زهرهٔ٦ وی لکنت پیدا کند در زبان.

برغوث : در آخر ثاء مثلثه و در اول باء موحده مضمومه یا مکسوره، بفارسی کیک. از خاک پیدا میشود بی درنگ، خصوصاً در خانه های تاریک و در آخر زمستان و در اول بهار و بعد از آنک پیدا شد.۷ با ماده بسیار جفت میگردد و تخم می کند. واو بر شکل و طریق فیل است، خرطوم و دندان دارد. حضرت رسول صلی‌الله علیه وسلم منع کرده اند از آنکه ویرا دشنام دهند. چه او پیغمبر را علیه السلام بیدار کرده از برای نماز.۸

الحکم : خون وی عفو است در بدن و جامه، با او نماز می توان گذارد باتفاق علما اگر اندکی باشد. و فتوی برآنست که اگر بسیار (نیز باشد)۹ عفو است حاجت بشستن ندارد.

---

۱. ب=زایل کند ۲. ب=آوردند ۳. الف-ج=خول قتقی،، د=دل فتقی
٤. الف=در،ب=به ٥. ب=فصیح گردد ٦. ب=مغز ۷. ب=گردد،ج=میشود
۸. الف=نماز کردن ۹. الف-د=''نیز باشد،، متن=ندارد

Marfat.com

فایده[1] : روایت کرده اند بعضی علما کـه حضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده که بر قدح آب هفت بار (این آیت)[2] بخوانند **وما لنا الا نتوکل علی الله**[3]. بعـد ازان بگویند **فان کنتم مومنین فکفوا شرکم و اذا کم عنا**. و بعـد ازان بیفشانند آن آب را بر طرفهای جـامهٔ خواب، از کیک در ایمن شود.[4] امـا حکما گفته انـد کـه بـرای دفع کیک دود کنند گوگرد و راوند یا سیاه دانه را بجوشانند و آب آنـرا بیفشانند در خانـه. یا پوست نارنج را بسوزانند[6] کیک پیدا نشود.

بعوض : بفتح "با" موحـده در اول و ضـاء معجمه در آخـر. بفارسی پشه را گـویند و او مانند فیل است (و چهار پا و خـرطوم دارد و حرص دارد بـر مکیدن خون، چنانچه شق می گردد و می میرد یا عاجز میشود از پریدن تا هلاک میشود و گاه باشد چندان چهار پای را می گزد که او را می کشد و هر چهار پای که گوشت آن)[7] چهار پای بخورد، بمیرد. و از صنایع حکمت الهی آنکه باوجود خوردی پشه، در وی دماغ و قوت فکر کردن و قوت دیدن وشنیدن و غذا طلبیدن و سوراخ که از آنجا غذا خورد، و سوراخ دیگر که از آنجا بیرون آید، و رود ها و استخوان[8] دارد.

الحکم : خون او اگر بر بدن[9] و جامه رسد عفو است.

بغل : بفتح باء موحده و سکون غین معجمه. بفارسی استر. نتیجهٔ اسب است و دراز گوش. هر عضو وی مشابهت دارد بهر دو. و همچنین در اخلاق نه بزیرکی اسب است، نه بلاهت.[10] درازگوش بلکه درمیانه[11] است. میگویند که

---

۱ ب = خاصیت
۲. الف-ب-ج-د = "این آیت" ۳. الف-ب-ج = وما لنا ان لا نتوکل علی الله.
٤. ب = ایمن باشد، د = امان شوند ٥. ب = پاشند ٦. الف = بسوزند، ب = دود کنند
۷. الف-ج-د = دارد، متن = ندارد، ۸. ج-د = رودها واستخوانها الف = استخوان، متن = ندارد ۹. ب = تن ۱۰. ج = دلالت ۱۱. ج = به مشابه

Marfat.com

یکبار بـراهی که رفت،۱ میـرود به همـان راه و غلط نمی کنـد. و ازیـن جهت مـرکب پادشاهان است. اما از شاه مردان ۲ رضی‌الله عنه نقل کرده اند کـه چون نمرود آتش می افروخت از جهت سوختن ابراهیم علیه السلام، شتاب کننده ترین چهارپایان استر بود ازین جهت (خدای‌تعالی)۳ نسل ویـرا برانـداخت با اینکه پیشتر ازین نسل داشت. لیکن بعضی علما گفته اند که اول کسی که استر پیدا کرد قارون بود، بعد ازان ابراهیم ٤ علیه السلام.

الحکم : علما درین خلاف کرده اند که اسپ با درازگوش جفت سازند. بعضی علما مکروه داشته اند که پدر درازگوش باشد و مادر اسپ و بعضی علما مکـروه داشته اند بهر حال. • اما فتوی برآنست که مکروه نیست بهیچ حـال. حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم استر سوار شده اند و حق تعالیٰ استر را زینت خوانده و بدان بر خلق منت نهاد و حکم دیگر آنکه گوشت او حرام است بـاتفاق. لیکن این مشکل میشود باین مسله که اگر گرگ با گوسفند جمع شود و گوسفند بره بزاید آن بره حلال است، تابع مادر خود میشود. رفع این اشکال بدان روایت میشود که گوشت اسپ حرام باشد. چنانچه خواهد آمد درین رساله٦ انشاءالله تعالیٰ. اما اشکال بدین طریق باقی ماند که مادر استر درازدنبال باشد. مگر آنکه گـوییم گـوشت استر را حرام میداریم بجهت آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم او را حرام داشته هر چند حکمت او را ندانیم.

خاصیت : دل استر را خشک کنند و در آب اندازند. آن آب چـون بـه زن دهند حـامله و آبستن نگردد و همچنین اگـر (چرک)۷ گـوش ویرا شیاف۸ سازند و زن بـر دارد (بار دار شود)۹. اگـر سم۱۰ استر را بسوزند و با

---

۱. ب = رفته است ۲. ب = خلیفه‌چهارم ۳. الف-د = خدای‌تعالیٰ، ب-ج = حق‌تعالیٰ، متن = ندارد. ٤. ب = ندارد ٥. الف-ب-د = ندارد ٦. ب = "درین رساله" ندارد. ۷. متن = خر الف-ب-ج-د- = "چرک" ۸. ب = شافه ۹. ب = دارد، الف-ج-د متن = ندارد. ۱۰. ب = موی.

Marfat.com

روغن مورد۱ بر سر۲ کسی که موی نداشته باشد، مالند، موی بر آرد. اگر سم استر سیاه با خون وی در آستانه خانه دفن کنند، موش در آن خانه کم گردد و از غرایب او آنکه اگر (شخصی)۳ زکام داشته باشد، افگندهٔ استر را بوی کند و برآن تف اندازد و بعد ازان در راه نهد. هر کس برآن راه گذرد او را زکام شود و آن شخص٤ خلاص گردد.

بقر : بفتح قاف. بفارسی دراز دنبال. او بانواع می باشد. از آنجمله گاو میش در هند ٥ بسیار است. و در مصر یکنوع می باشد که گردن دراز دارد. از غرایب درازدنبال آنکه آواز ماده بصلابت تراست از آواز نر.

الحکم : حلال است باتفاق.

خاصیت : در حدیث آمده که رسول صلی‌الله علیه و سلم فرمود که روغن گاو و شیر او شفا است و گوشت او داء است یعنی بیماری.٦ و از خواص او آنکه پیه او با زرنیخ سرخ دود کنند، گزنده ها از آنجا به تخصیص کژدم بگریزد. و اگر پیه او بر کوزه مالند۷ و در زمین گیرند،۸ کیک که در آن خانه باشد برآن جمع شوند. اگر زهرهٔ درازدنبال با آب یا خون (او) ۹ طلا کنند، بواسیر را دفع کند.۱۰ و چون شاخ گاوکوهی را بسوزند و با سرکه طلا کنند برص را دفع سازد. ۱۱

بوم : مرغیست که شب خواب نمی کند و بسیار شوکت و قوت دارد چنانچه بر بیشتر پرنده ها غالب میگردد و در آشیان (ایشان)۱۲ می رود و بچهٔ ایشانرا می خورد و (چون)۱۳ روز شد، ۱٤ پنهان می شود. گمان می برد که بر جمال او چشم نرسد. و بوم انواع باشد۱٥

---

۱. الف-ب-ج = مرد ۲. متن = سر (ندارد) ۳. ب-ج-د = شخصی ٤. ب = شخص اول
٥. ب = هندوستان ٦. ب = دواست بیماری را ۷. ج = در کوزه اندازند ۸. ب = کنند
۹. ب = او ۱۰. ب = سود دارد ۱۱. ب = ببرد، ج-د = کند ۱۲. الف-ب-ج-د = ایشان
۱۳. الف-ب-ج-د = چون ۱٤. ب = شود ۱٥. ب = و بوم انواع باشد (ندارد)

Marfat.com

الحکم : گوشت او همه انواع حرام است. مگر بیک روایت ضعیف از امام شافعی رح (حلال است)۱.

حکایت : آورده اند که کسری فرمود شخصی را که بدترین مرغان شکار کن۲. به هیزم که بدترین هیزمهاست کباب ساز۳. و به بدترین مردمان ده٤. آن شخص بوم گرفت و به هیزم تلخه کباب کرد و به عاملی که قصد مال مردمان بناحق می کند، داد او را.

خاصیت : چون بوم بکشند یک چشم او کشاده می ماند و یکی پوشیده. آن چشم کشاده را هرکس با خود دارد، در خواب نرود. و زهرهٔ او تاریکی چشم را دور کند.

۱. الف-ب-ج-د = حلال است، متن = ندارد ۲. الف-ب-ج = کند ۳. الف-ب-ج = سازد
٤. الف-ب-ج = دهد

Marfat.com

باب التاء

التدرج : بفارسی تذرو است. گویند در وقت خوشی هوا و وزیدن باد شمال فربه میشود و در وقت کدورت هوا و وزیدن باد جنوب لاغر میشود.

الحکم : حلال است.

خاصیت : گوشت (او)۱ زیاده می کند در فهم و در قوت جماع کردن. بآزهرهٔ وی را در بینی چکانند، وسواس را دفع کند.

تمساح : بکسر تاء فوقانیه و سکون 'میم، و به حاء مهمله در آخر بفارسی نهنگ را گویند آن حیوانی است که در غیر دریای نیل مصر نمی باشد. او بر صورت سوسمار است. دهان کشاده دارد، زبان دراز و شست دندان نیش۲ دارد در زنخ بالا و چهل دندان نیش در زنخ پایان. و در میان هر دو دندان پیش دو دندان خوردی چهار گوشه. چنانچه دندانهای او برهم نشیند در میان یکدیگر در می آید. و بعضی میگویند هشتاد دندان نیش دارد. چهل در زنخ بالا و چهل در زنخ پایان. وی بسیار سطبر۳ ''ستبر،، است(چنانچه سینهٔ چسفیده حرکت نمی کند)٤ و پشت نهنگ برپشت سنگ پشت می ماند، و آهن در وی کار نمی کند و چهار پای دارد و دم دراز و نمی توان کشت (او را)٥ مگر از زیر بغل. و گاه می باشد که بدرازی ده گز می باشد و در پهنا دو گز. هر وقت که خواهد که جفت شود از دریا بیرون می آید و ماده را بر٦ پشت می اندازد. و تخم در

---

۱. الف ـ ب ـ ج ـ د = ,, او ،، متن ندارد ۲. ب ـ د = پیش ۳. ب ـ ج ـ د = بزرگ
٤. الف ـ ب ـ ج ـ د = دارد، متن = ندارد ٥. الف ـ ب = او را، ج ـ د = وی را، متن = ندارد
٦. ب = در

Marfat.com

خشکی میکند. آنچه از بچگان وی در آب می رود نهنگ می شود و آنچه در خشکی می ماند سقنقور. و از عجایب او آنکه سوراخ ندارد که فضلهٔ طعام او ازآنجا بیرون آید. چون شکم وی پر میگردد از آب بیرون می آید و دهان باز میکند مرغکی خورد می آید و در دهان وی می رود و آنچه بدهان وی می آید، می‌خورد. و آن مرغک بر سر خود چیزی دارد مانند خار. نهنگ چون دهان خود برهم نهد آن مرغک آن خار را بر دهان[1] می زند، دهان می کشاید (و مرغک بیرون می آید)[2].

الحکم : گوشت نهنگ حلال است نزد امام ابو حنیفه رحمةالله علیه. و حرام است بر قول درست نزد امام شافعی رح. و بر یک قول او نیز حلال است.

خاصیت : چشم کسی چون درد کند اگر راست باشد چشم راست نهنگ بر وی بندند نفع رساند[3] (و اگر چپ درد کند چشم چپ نهنگ بر وی بندند نفع رساند)[4]. و اگر پیه او را با موم فتیله سازند و روشن کنند و در آب اندازند بزغ یعنی مکل فریاد نکند درآب. و آب زهرهٔ وی در چشم بجهت روشنائی کشند.

تنین[5] : بکسر تاء و تشدید نون. بفارسی اژدها و یکنوع از ماهی را نیز گویند که دندانهای دراز دارد بسیار تیز و دراز. چشم سرخ دارد مانند خون می درخشد. و رنگ پشت مانند پلنگ. در حرمت و حلال بودن گوشت وی خلاف است که در نهنگ بود[6].

خاصیت : خوردن گوشت وی دلیری زیادت کند.

---

۱. ب = به کام ۲. ب = دارد ب-ج-د، متن = ندارد ۳. ب = کند ٤. الف-ج-د دارد ب = اگر چپ باشد چنین بکنند. متن ندارد ۵. متن = تن ٦. الف ج = گذشت

Marfat.com

باب الثاءالمثلثه

ثعلب : بفتح ثاء. بفارسی روباه، جانوریست بسیار با مکر. چنانچه چون لیک بر وی غلبه کند در آب می رود و بفرصت اندک همه کیکها بر گرد دهان وی جمع میشوند. فی الحال غوطه می خورد و می جهد۱ و دیگر آن شکم خود را پر باد می کند و می خسپد۲ و پایهای را بلند می کند چنانچه جنده ها گمان برند که مرده است۳. چون نزدیک می آیند، برخیزد و می گیرد.

الحکم : حرام است گوشت وی بر قول بیشتر٤ علماء. و امام شافعی رح و جمعی حلال داشته اند.

خاصیت : سر وی را در کبوتر خانه بگذارند، کبوتران بگریزند ازآنجا. زهرهٔ وی دربینی کسی که صرع داشته باشد بچکانند (سودمند بود)٥. گوشت وی در زحمت لقوه و جذام سودمند٦ است و پیه وی در زحمت نقرس طلا کنند (فایده دهد).۷ و خون وی را بر موضعی طلا کنند موی رسته گردد.

---

۱. ب = چون لیک بر وی غلبه کند در دهن خود پوست باره می گیرد و در آب می رود. بفرصت اندک اندک چون همه لیک ها درآن پوست جمع گشتند در حالی غوطه می خورد و پوست را از دهان می گذارد.

۲. ب = بر آستان خواب می رود.

۳. ب = هر جنده که وی را بیند گمان برد که مرده است.

٤. ب = اکثر

٥. الف = سودمند بود، ب = سود دارد، ج-د-ستن = (ندارد)

٦. ب = سود دارد.

۷. ب = فایده دهد.

Marfat.com

حکایت : در زمان حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم شخصی بود که بتی داشت و نان و مسکه می آورد و بر سر او می نهاد که بخورد. ناگاه روباهی آمد، نان و مسکه را بخورد و بر سر آن بت شاشه[1] کرد. آن شخص آن بت را بر زمین زد و آمد نزد حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم مسلمان شد.

۱. ب = شاشید.

Marfat.com

باب الجیم

جراد : بفارسی ملخ. از عجایب او آنکه زمین یا سنگ محکم پیدا سازد و دم خود را آنجا فرو برد و تخم کند. و دیگر آنکه قوت مردم میشود به تخصیص در سال قحطی. و گاه باشد که سبب هلاک مردم میگردد. چه غله زراعت را می خورند و قحط میشود. مانند لشکری جمع میشوند در هوا. چون اول ایشان فرود آمدا بتمام فرود می آیند. در حدیث آمده که ملخی در پیش حضرت رسالت صلی‌الله علیه وسلم افتاد. آنحضرت ص فرمود که بر بال او نوشته بخط ۲ عبرانی که لشکر بزرگ خداییم. و مارا نود ونه بیضه و تخم است اگر صد تخم تمام گردد، تمام دنیا را بخوریم. حضرت صلی‌الله علیه و سلم دعا فرمود. خدایا. هلاک گردان ملخ را، بکش کلان ایشان را و بمیران خوردان ۳ ایشان را و فاسد گردان تخم ایشان و به بند دهان ایشان از زراعت مسلمانان. در ملخ صفت شش جنبنده است،٤ چشمهای فیل و روی اسب و گردن درازدنبال ه و سینهٔ شیر و پرهای عقاب و پایهای شتر مرغ.

الحکم : حلال است باتفاق علما. اما امام مالک‌رح شرط کرده اند که سر او را بیندازند چه لعاب او زهر است. در حدیث آمده که در هفت جنگ صحابه ملخ می خورده اند. و در زمان حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم بیک

---

۱. ب = می آید ۲. ب = بخط عبرانی (ندارد) ۳. ب = خورد ایشان را
٤. ب = درملخ صورت چندحیوان است. الف = شش صفت، ج-د = چند صفت ه. ب = گاو

Marfat.com

دیگر هدیه می فرستادند در طبقها. اما آن حدیث که حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم نهی فرموده اند از کشتن، به صحت نرسیده. و اگر صحیح باشد تاویل آن آنست که چون خرابی زراعت نکند بخوردن او حاجت نباشد.[1]

خاصیت : اگر ملخ را بر آتش نهند، دود او کسی را که سوزاک داشته باشد نفع رساند اگر دوازده ملخ را سر و دم بیندازند و با شربت مردانه بخورند استسقا را نفع رساند.

۱. ب = بخوردن ایشان احتیاج نباشد.

Marfat.com

باب الحاء المهمله

حباری : بضم حای مهمله و فتح یای موحده. مرغیست دور رو و بسیار تیز پر. چنانچه کسی او را در بصره صید کرد. در اندرون وی دانهٔ حب‌الخضرا یعنی سیاه دانه که در بلاد شام می باشد، یافت شد، گردان دراز خاکسترگون است و او بسیار حیله می نماید در طلب دانه و با این از گرسنگی می میرد. مثل است درمیان مردمان که افگندهٔ آن آلت جنگ ویست چه هرگاه که مرغی [1] را بطرف او انداختند او بیخال خود را برو می اندازد و همچنین درمیان مردمان به بلاهت مشهور است. چنانچه می گویند هر جبندهٔ باحباری بچهٔ خود را دوست میدارد و اگر پر وی را بر کنند و دیر بیرون آید، او از اندوه می میرد. در حدیث آمده که حضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم گوشت تغدری خورده اند. بیشتر مردم برانند که حباری بفارسی تغدریست[2].

خاصیت : اگر دل وی را بر کسی بندند، خواب کمتر کند[3]. در اندرون وی سنگ یافت میشود چون بر شخصی بـر بندند، هرگز او را احتلام نیفتد[4] و شخصی را اگر رعاف باشد خون بایستد. اگر زحمت اسهال باشد، کم شود.

حجل : بفتح حاء مهمله و جیم. بفارسی کبک و آن دونوع باشد. یکنوع منقار و پایهای سرخ دارد و نوعی دیگر در پایهای وی سفیدی و سبزی

---

۱. ج = چرغ ۲. ب = بیشتر مردم ..... تغدریست (ندارد) ۳. ب = آنکس خواب برود
٤. ب = نشود ٥. الف-ب-ج-د = وحجل، متن = حداء حمل (بفتح حاء مهمله ومیم)

Marfat.com

باشد. گویند که گاه باشد که ماده بشنیدن آواز کبک نر و هادی٦ که بر شاشهٔ کبک نر گذشته باشد بوی رسد، تخم نهد و گاهی باشد که در خاک غلطد و خاک بر پر های خود پاشد، تخم نهد و دو آشیان سازد. چون تخم کند کبک نر تخم که بچهٔ نر دارد نگاه می دارد و کبک ماده تخم که بچهٔ ماده باشد نگاه دارد.٣ گویند که کبک ده ساله میشود و غیرت بسیار دارد، ازین جهت جنگ بسیار می کند.

الحکم : حلال است باتفاق علما. نقل کرده اند که شخصی کبک بریان کرده هدیه فرستاد نزد رسول صلی‌الله علیه و سلم. (ایشان میل فرمودند)٤

خاصیت : اگر از جگر او که گرم باشد بخورند، از زحمت صرع ایمن شوند.٥ زهرهٔ او را در چشم کشند، در دفع تاریکی نفع رساند٦ و در هر ماه آب زهرهٔ وی در بینی چکانند ذهن را تیز کند چنانچه کم فراموش شود چیزی.

حداء : بکسر حا و فتح دال و بعد ازان همزه. بفارسی موش گیر. فرو ترین٧ مرغان است دو تخم نهد و گاهی سه تخم.٨ و بهر حال سه بچه بیرون آورد و صید نمی کند بلکه می رباید و درمیان پریدن ساکن می شود. چنانچه پرهای وی حرکت نمی کند. گویند بهترین مرغان است در حق همسایه خود. چنانچه اگر از گرسنگی بمیرد قصد بچه و تخم مرغ که نزدیک وی باشد نمی کند.

حکایت : کرده اند بعضی علما٩ که در زمان سلیمان علیه السلام

---

١. الف-ب-ج-د = بمجرد شنیدن آواز ٢. الف-ج-د = با دی که ب = ندارد، متن = یاد گه
٣. ب = و کبک ماده به عکس آن. ٤. ب = دارد، متن الف-ج-د = ندارد
٥. ب = اگر نیم مثقال ازجگراو که گرم باشد کسی که صرع داشته باشد، بخورد، سود دارد
٦. ب = تاریکی ببرد. ج = دور کند. ٧. د = خورد ترین. ٨. ب = یا سه
٩. الف = روایت کرده اند بعضی علما، ب = بعضی علما گفته اند.

Marfat.com

موش گیر صید میکرد مانند چرغ و شاهین. چون سلیمان علیه السلام دعا کرد که خدایا، مرا ملکی ده که بعد از مرگ من کسی را نباشد و صید کردن موش گیر از جمله این ملک بود. چون سلیمان علیه السلام فوت شد صید کردن وی (برطرف شد)۱.

الحکم : گوشت او حرام است و در حدیث آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم امر فرمود (بکشتن وی)۲ هر چند آنکس احرام حج کرده باشد چنانچه بعضی کشتن وی واجب داشته اند.

خاصیت : زهرهٔ او را در تاریکی خشک کنند و در آبگینه بجنبانند چون دسی را گزنده بگزد، درآن موضع مالند نافع باشد۳ و همچنین اگر ازان آب سرمه کشند٤ (دفع گزندگی کند)٥ اما بشرط آنکه زخم گزنده بطرف راست آن شخص باشد در چشم چپ کشند و اگر در طرف چپ باشد در راست کشند. اگر موش گیر در خانه بیاویزند در آن خانه مار و کژدم نیاید.

حمار اهلی : بفارسی درازگوش٦. مردم در حال او دو گروه اند، بعضی مردم او را مدح۷ گفته اند و به تیز شنوایی۸ وصف کرده اند. و به این که در راهی که یکبار رفت بدان راه توان رفت.۹ اما بیشتر چیزها در مذمت او واقع شده، اگر بر بام باشد بلند و آواز شیر شنود، خود را از ترس پیش وی در پایان اندازد. و در حدیث آمده که حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم فرمود که چون آواز درازگوش بشنوند.۱۰ پناه گیرند۱۱ بخدای تعالی از شیطان گمراه.

---

۱. الف-ب-د = بر طرف شد، ج = بر طرف گشت، متن = بد شد ۲. الف-ب-ج-د = بکشتن وی . متن = ندارد ۳. ب = بر آن موضع طلا کنند سود دارد.
٤. ب = اگر در چشم کشند. ٥. ب = دفع گزندگی کند ٦. ب = خر
۷. ب = نیکی ۸. ب = به تیز گوشی نسبت کرده اند. ۹. ب = دران راه تنفیص می رود ۱۰. الف ب ج = بشنوید، د = بشنود ۱۱. الف-ب-ج گیرید، د = گیرد

Marfat.com

چه دراز گوش شیطان را می بیند و نعره می زند۱. لکن حضرت ص بر درازگوش برهنه سوار شده اند.

الحکم : بیشر علما برآنند که گوشت او حرام است اگرچه در اول اسلام حلال بوده و منسوخ گشته و بر افتاده حلالی وی.۲ و ابن عباس رضی‌الله تعالی عنهما حلال داشته اند. و رخصت داده اند. و امام مالک‌رح می گوید، مکروه است. و شیر او را بعضی علما مباح ۳ داشته اند. اما فتوی بر آنست که آن شیر٤ حرام است.

خاصیت : چرک گوش او بکسی دهند دیر تر از خواب بیدار شود. از سم او اگر انگشتری سازد و کسی که زحمت صرع داشته باشد بر خود بندد نفع رساند.٥ و سم او را بروغن زیت بر خنازیر مالند دور کند. و اگر سرکه بر٦ سرگین او پاشند.۷ و کسی که خون از دماغ می رود بوی کند،نفع رساند.۸ و اگر کسی را کشردم بگزد باز گونه بر درازگوش نشیند یا در گوش او بگوید مرا کشردم گزیده، درد کم شود.

حمار وحشی : بفارسی گور۹ گویند. گمان اهل تاریخ برآنست که عمر وی دویست سال می باشد و بعضی گفته اند هشت صد سال نیز زیاده می باشد.۱۰. و رنگهای وی بسیار است از آنجمله تیره رنگ درازعمر تر می باشد. آورده اند که اصل وی از کسری ارده۱۱ شیر بوده، گریخته به جنگلها و اینها ازو متولد شده اند.

الحکم : حلال است گوشت وی هرچند خانگی شود و انس۱۲ گیرد با مردم. و درازگوش اهلی حرام است هر چند وحشی و صحرائی شود۱۳. و عمر

---

۱. ب=فریادمی کند ۲. ب=برافتاده‌حلال‌وی (ندارد) ۳. ب=حلال
٤. ب=شیر (ندارد) ٥. ب=''از سم او..... نفع رساند'' (ندارد) ٦. متن=در، الف-ب-ج-د=بر ۷. ب=ریزند ۸. ب=دارد. ۹. ب-ج-د=گورخر
۱۰. ب=بعضی..... می‌باشد(ندارد) ۱۱ ب-د=''ازو'' الف‌ومتن=آرده' ج=ازده
۱۲. ب=خانگی‌واهلی‌شود ۱۳. ب=شده‌باشد

Marfat.com

درازگوش اهلی زیاده از چهل سال نقل نمی کنند.

خاصیت : نظر کـردن در چشم گور سبب صحت چشم است و فـرود آمدن آب در چشم منع کند. و سرمه کشیدن بآب زهرهٔ وی چشم را روشن و تیز کند و از فرود آمدن آب منع کند. و خوردن گوشت وی در زحمت مفاصل نفع رساند و زهرهٔ وی داءالثعلب یعنی موی ریختن دور سازد و همچنین اگـر بچه ۱ در جامهٔ خواب بول کند (و شاشد زهرهٔ او را به او دهند دیگر نه شاشد)۲. وپیهٔ خشک کردهٔ او چون با روغن زنبق طلا کند بهق را دور سازد.۳

حمام : بفتح حا و تخفیف میم. در اصل لغت، مرغ را گویند که طوق داشته باشد، چون فاخته و قمری و کبوتر.٤ اما حالا به عرف عام کبوتر را خاصه گویند، و از طبیعت کبوتر است که خانه و آشیان خود را می طلبده و اگرچه هزار فرسنگ دور رفته باشد و ده سال گذشته باشـد.٦ و نقل کـرده انـد بعضی مورخان که سه هزار فرسنگ در یک روز قطع کرده.۷ و ارسطو گفته که کبوتر هـزار سال میگردد. آورده اند که آنچه میان عاشق و معشوق باشد، میان کبوتر می باشد، چنانچه بوسه می زند در وقت جفت شدن.

الحکم : (حلال است باتفاق)۸. نگاه داشتن کبوتر به جهت تخم و بچه و انس بدان و مکتوب فرستادن بر بال وی جایز داشته اند بی کراهیت. در حدیث آمده کـه امیرالمومنین علی رضی‌الله عنه شکایت کـرد از تنهائی. حضرت رسول صلی‌الله علیه‌و سلم فرمود که یک جفت کبوتر نگاه دار. اما بازی کردن و پرانیدن کبوتر و شرط بستن و گذشتن در پریدن مکروه است نزد جمهور علما. سفیان ثوری

---

۱. ب = کودک ۲. الف-ب = دارد، متن-ج-د = ندارد. ۳. ب = سود دارد ٤. ب = کبوتر (ندارد) ۵. ب = جوید ٦. ب = ده سال گذشته باشد (ندارد) ۷. ج = کند،
۸. ب = دارد، الف، ج-د- متن = ندارد

Marfat.com

رحمة الله‌علیه گفته که کبوتر بازی عمل قوم لوط است. و گواهی کبوتر باز نمی توان شنود نزد امام ابو حنیفه رح و امام مالک رحمهماالله. اما بمذهب شافعی بمجرد این گواهی را رد نمی توان کرد.

خاصیت : کسی که آبله یا (سکته)۱ یا فالج یا سبات داشته باشد در کبوتر خانه بایستد،۲ نفع رساند. و خون کبوتر بجهت جراحتی که درچشم باشد، در آن چکانند نافع باشد. و افگندهٔ وی را در آب گرم جوشانند کسی که سوزش بول دارد، بر آن آب نشیند و دو درهم افگندهٔ وی با سه درهم دار چینی بکسی که زحمت استسقا دارد، بدهند۳ (سود مند بود)٤٠ و اگر کبوتر زنده را دو نیم کنند و آنرا گرم بر جای نهند که کشردم گزیده باشد، درد را تسکین دهد و اگر سر شکسته باشد (و دو نیم شده باشد)٥ و باستخوان رسیده٧ خون کبوترچکانند نفع رساند.

حوت : بفارسی ماهی است. بزرگ میشود. و او انواع باشد. از آنجمله یکی را عنبر می نامند. در عهد حضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم جمعی کثیر از صحابه در سفری گرسنه شده بودند ماهی عنبر نام را گرفتند و قوت خود ساختند و یک استخوان پهلوی وی در زمین فرو بردند و شتر سوار از زیر او می گذشت و یک نوع ماهی را حوت الحیض میگویند. بسیار بزرگ، چنانچه کشتی را از رفتن باز میدارد.٦ اما چون اهل کشتی پارچهٔ٨ آلوده به حیض را در دریا اندازند، بگریزد و اگر زنی در حیض باشد آن ماهی نزدیک او نمی رود. ٩

الحکم : خون ماهی پلید است نزد امام شافعی‌رح. اما نزد امام ابوحنیفه‌رح پاک است. چه در حقیقت خون نیست. زیرا که درآفتاب سفید میشود و خون سیاه میگردد.

---

۱. الف-ب-د = سکته ، متن = شکه ۲. ب = مقام کند ـج، باشد ۳. ب = و دو درهم.....بدهند (ندارد) ٤. الف = سود مند بود ٥. الف-ب-ج-د = دارد، متن = ندارد
٦. ب = ندارد ۷. ب = چندلنگر کشتی را از برمی دارد ۸. ب = لته پاره
۹. ب = آن ماهی آرند بگریزد

Marfat.com

خاصیت : از زهرهٔ او بوزن حبه در بینی آنکه صرع داشته باشد، بریزند دفع کند. و جگر ماهی را خشک کنند و بسایند، بر عضوی که از آنجا خون می رود، ریزند، بایستد.

حیه : بفتح حا و تشدید یای تحتانیه. بفارسی مار. بد ترین انواع او افعی است که خال سیاه و خال سفید دارد. گویند هزار سال عمر میدارد. و بیضه و تخم مار نیز رنگهای مختلف دارد. سبز و سیاه و سفید و خال دار و خاکستر رنگ و سبب این اختلاف در بیضهٔ او معلوم نیست. و زبان او دو شق است. چنانچه بعضی گمان برده اند که دو زبان دارد. از غرایب امر او آنکه بغیر از گوشت جانور زنده نمی خورد. و به نسیم بسنده می کند۱ از طعام و میل بآب نمی کند. اما به شراب میل بسیار دارد، چون بوی وی بشنود چندان بخورد که مست گردد و گاه باشد که در مستی بمیرد. همچنین به شیر میل دارد. و دیگر آنکه چشم او در سر او نمی گردد بلکه مسمار و محکم است. و دیگر از شخص برهنه می گریزد و بدیدن آتش میل دارد. و اگر او را بتازیانه که به عرق اسب آلوده باشد بزنند بمیرد. و چون سینهٔ او در سوراخ رود، هیچکس او را بزور (بیرون)۲ نتواند آورد.

الحکم : حرام است گوشت همهٔ انواع مار و تریاق که معجون سازند که ازان داشته باشد حرام است مگر در حال ضرورت. اما آنچه در حدیث که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم امر فرموده بکشتن مار به طریق ندب است نه به طریق وجوب یعنی واجب نیست کشتن او بلکه اولیست. و در حدیث آمده که در خانه های مدینه یک نوع از پریان و جنیان مسلمان اند بصورت مار ظاهر میشوند، هر گاه از ایشان دیده شود، سه روز مهلت دهند و ایشان را

---

۱. ب = به نسیم بسنده می کند (ندارد) الف-ج-د = بیرون

Marfat.com

بترسانند و تعرض نرسانند. اگر بعد از سه روز دیده شود،بکشند ایشانرا. بعضی از علما این حدیث را خاصهٔ مدینه داشته اند و نزد بیشتر علما در همه شهرها چنین است. پس مار خانگی را سه روز مهلت باید داد و طریق امان دادن و بیم کردن چنین است که بگوید(**انشدکم باالعهدالذی اخذه علیکن نوح و سلیمان علیهماالسلام ان لا تبدون علینا و لا توذینا**) یعنی سوگند می دهیم شما را به عهد که ستانیده از شما نوح و سلیمان(ع) که بر ما ظاهر نشوید و ما را ایذا نکنید.[1]

خاصیت : دندان مار را در زندگی وی بر کنند و محکم بندند بر شخصی که تب ربع دارد. نفع رساند و گوشت وی چشم و گوش را نفع رساند و قوت دهد.

١. ب = آزار نکنید

Marfat.com

باب الخاء المعجمه

خطاف : بضم خا و تشدید طاء مهمله. بفارسی، ''فرشتوک[1]،، و پرستو[2] گویند از عجایب حالهای وی که نقل کرده اند، آنکه چشم ویرا بر کنند باز پیدا شود. و جفت نمی گردد در نظر مردم و خفاش یعنی شب پرک دشمن وی است. قصد بچهٔ وی میکند. و او در آشیان خود (کرفس)[3] می اندازد، چه از بوی آن خفاش میگریزد آشیان از کاه گل می سازد وقتی که نمی یابد آنرا خود را در آب می اندازد. بعد از آن در خاک می غلطد و پر های وی گل اندود می شود، ازان آشیان می سازد. و چون آواز رعد شنود، می لرزد چنانچه بمردن رسد. دیگر از عجایب او آورده اند که بچهٔ وی به زعفران رنگ کرده اند، رفته و سنگ یرقان آورده. اما خواجه نصیر طوسی گفته که معلوم نیست که این سخن راست است یا دروغ.

الحکم : گوشت وی حلال است در مذهب امام ابوحنیفه رح. اما در مذهب امام شافعی رح دو روایت است.

خاصیت : زهرهٔ وی (موی)[4] سفید را سیاه کند و گوشت او سبب بی خوابی گردد.

خفاش : بضم خا و تشدید فا. بفارسی شب پرک. در روز پنهان است. در وقت نماز شام پریدن آغاز می کند. از غرایب او آنکه پشه دران وقت بجهت قوت

---

۱. متن = فرشتک، الف = فراشتک، ب = فرشتورک، ج = بفرسنک، د = فراشتورک
۲. ب = پرستو (ندارد) ۳. متن-ب-ج-د = کرفش، الف = کرفس
الف-ب-ج-د = موی، متن = ندارد

Marfat.com

بیرون آید و خون جانوران خورد، خفاش او را بگیرد و بخورد. ازعجایب خفاش آنکه گوش و دندان و پستان و منقار و دو خصیه دارد و بی پر می پرد. و مادهٔ وی در حیض میگردد و بچه را شیر میدهد و بول می کند. و پشه و مگس و بعضی میوه ها می خورد و برگ خیار را نیز می خورد. و میخندد چون آدمیان و دراز عمر است. بعضی علما گفته اند که خفاش خلق[1] کردهٔ عیسی علیه‌السلام است . ازان صفتهای مرغان دیگر ندارد .

الحکم : حرام است باتفاق.

خاصیت : چون سر وی درمیان بالشت کند هر دس سر بر آن نهد در خواب نگردد بشرط آنکه آن شخص نداند که در زیر بالشت است. اگر از خون وی طلا کنند عانهٔ[2] بچه را که بالغ نشده باشد موی بر نیاید.

خنزیر : بفارسی خوک. پلید ترین جانوران است و در قوت مجامعت زیادت است از هر جنبنده.[3] پس شرم آدمی زاد که میل بسیار داشته باشد با جماع کردن.[4] خوک چون هشت ماهه گردد، جفت میشود. و ماده در شش ماهگی آبستن میشود و گه باشد که در چهار ماهگی. و هشت بچه می زاید و چون پانزده ساله شد دیگر نمی زاید.[5] و از غرایب اوآنکه‌چون بیمار میگردد ، خرچنگ خورد نیک گردد. اگر خوک را محکم بر درازگوش بندند بریسمان و درازگوش بول کند. می میرد.[5] و دیگر چون سه روز چیزی نخورد و گرسنه[6] شود، بعد ازان دو روز چیز خورد، فربه میشود. ترسایان در روم خوک چنین فربه می سازند. و اگر یک چشم او بر کنند بمیرد.

الحکم : حرام است گوشت وی و بهای وی و نگاه داشتن او . اگر

---

۱. ب = معجزه ۲. ب = خایه. ۳. ب = میل به مجامعت از همه جانوران زیادت است. ٤. ب = پس آدمی زاد که میل بسیار داشته به جماع مشابه اوست. ٥. ب = اگر خوک را .....می میرد(ندارد) ٦. ب = لاغر

Marfat.com

چیزی پلید گردد بخون یا به آب دهان او یا بول وی، پاک میگردد به شستن نزد امام ابوحنیفه رحمةالله علیه. اما در مذهب امام شافعی رح شرط است که هفت بار بشویند در اول یا در آخر آب بخاک (آمیزش)[1] دهند. و اگر به موی خوک موزه دوزند بمذهب امام ابو حنیفه رحمةالله علیه روا باشد بران موزه نماز گذاردن و بر او مسح توان کشیدن. اما بمذهب امام شافعی‌رح روا نباشد.

خاصیت : جگر او نفع رساند در گزیدن مار و کژدم و زنبور و دردفع قولنج نیز، چون خشک کرده بآب آمیزش داده دهند. استخوان سوختهٔ او را بر جای که ناسور شده باشد، بیفشانند. خوک آبی حلال است نزد بیشتر علما. اما بیک روایت از امام ابوحنیفه رحمةالله علیه حرام است ورع آنکه نخورند.[2]

خیل : بفارسی اسب. بفتح خا و سکون یای تحتانیه. و عرب او را فرس گوید. در شرف اسب همین پسنده است که حق تعالیٰ در قران سوگند یاد کرد باسپانی که مومنان بر ایشان با کافران جنگ کنند. و ایشان می دوند و آواز می کنند. حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم فرموده که بسته شده موی بر پیشانی اسپان به نیکوی تا روز قیامت و آن نیکوی ثواب آخرت و غنیمتی که از کافران بستانند.[3] و نیز فرمود حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم که ملایکه در هیچ لهو و بازی حاضر نشوند مگر در وقت بازی مردان با زنان خود و در وقت اسب دوانیدن[4] و تیر انداختن. و باید دانست که علما چنین آورده اند که در میدان اسب تاختن، میدان اسب شکم دزدیده و میان کشیده سه فرسنگ و اسب شکم نا دزدیده و میان نکشیده یک فرسنگ.[5] و در حدیث آمده که حضرت

---

۱. الف-ب-ج-د= آمیزش، متن = آهوش
۲. ب = اما بیک ..... نخورند (ندارد)
۳. ب = که بسته شد .... کافران بستانند (ندارد)
٤. ب = تاختن
٥. ب = تیر انداختن .... یک فرسنگ (ندارد)

Marfat.com

رسول صلی‌الله‌علیه وسلم مکروه میداشته اسبی که شکال باشد. و در تفیسر شکال خلاف است. جمهور علما گفته اند مراد آنکه سه دست و پای اسب سفید باشد و (دیگر بی سفیدی باشد)۱ و بعضی گفته اند مراد اسب یک نشان است. و بعضی علما تفیسر باین کرده اند که دو دست و دو پای وی سفید باشد و اگر پیشانی وی نیز سفید باشد، کراهت نیست. بعضی علما گفته اند که اول کسی که اسب سوار شده، اسماعیل علیه السلام بوده. پیشتر ازان اسپان در بیابانها می بودند و کسی را مسخر نمی شدند. و بعضی علما گفته اند که اسپ پیشتر از آدم(ع) آفریده شده. و آنچه در حدیث آمده که در سه چیز شامت می باشد. زن و سرای و اسب. اختلاف کرده اند در تاویل آن. بعضی علما بر ظاهر رفته اند که حق تعالیٰ این سه چیز را سبب ضرر می سازد. چاره آنست که از ایشان مفارقت کنند. و چون این معنی در خاطر افتد، زن را طلاق دهد.۲ و ازان سرای به جای دیگر رود. و اسب را بفروشد. عایشه صدیقه رضی‌الله عنها می گوید که این سخن جهودان است آنکس که این حدیث را روایت کرده، اول حدیث را نیاورده. و حدیث چنین است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که قتال کند خدای تعالیٰ با یهود که می گویند شامت در سه چیز است و بعضی علما چنین تاویل می کنند که شامت زن آنکه نزاید یا بد زبان یا پاک نباشد یا کابین گران داشته باشد. و شامت سرای آنکه تنگ باشد یا همسایه بد داشته باشد و شامت اسب آنکه جهاد بر وی نکنند یا تنگ رو باشد و مانند اینها.

الحکم : حلال است گوشت و شیر او۳ نزد امام شافعی‌رح و امام ابو یوسف‌رح٤ و امام محمدرح. و در مذهب امام‌مالک‌رح اولی آنکه نخورند نزدیک بحرام

---

۱. الف-ب-ج-د = دارد، متن ندارد، ب = دیگر سفید نباشد. ۲. ب = کند
۳. ب = اسپ. ٤. الف-ب-ج-د = ام ابو یوسف، متن = امام حنیفه

Marfat.com

است بقول امام ابوحنیفه رح. فتوی بـر آنست که میتوان خورد.

خاصیت : عرق او را بر جای که طلا کنند موی بر نیاید. و موی دنب او را بر درخانـهٔ که بیاویزند، پشـه آنجا نرود. و دو سم او را بسوزند و با روغن زیت بر خنازیر مالند، نفع رساند ۱۰

۱۰ ب = سود دارد

Marfat.com

باب الدال

دب : بضم دال و تشدید باء بفارسی خرس. از هر چه اسپ و درازگوش و (شتر)۱ می خورد، بخورد. و همچنین هر چه درنده ها و هم چنین هرچه آدمی خورند از میوه ها۲. و در زاییدن رنج۳ بسیار میکشد. چناچه بعضی گمان برده اند که از دهان می زاید او در زمستان کم تردد می نماید و گاهی که گرسنه می گردد، دست و پای خود می مکد. و فربه می شود. و چون بهار، بیرون می آید فربه تر ازان میشود.٤ و زیرکی بسیار دارد در تعلیم گرفتن. اما فرمان برداری معلم خود نمی کند مگر به زحمت و زدن بسیار.

الحکم : (گوشت)٥ او حرام است نزد علما. اما بیک روایت از امام احمد حنبل‌رح که حلال است.

خاصیت : دندان پیش او را در شیر اندازند. و آن شیر را به بچه دهند بآسانی دندان بر آرد. و پیه او منفعت بسیار دارد. و از آنجمله که او را طلا کنند بر برص، دفع کند.٦ و همچنین در ناسور نفع رساند. اگر بر سگ مالند، دیوانه گردد. و خون وی در چشم کشند، سوی زیادتی بر نیاید و پوست وی را بر بازوی بچه که بد خوی باشد، آویزند، (خوش خوی شود).٧

دراج : بضم دال و تشدید ,,را،، و آخر آن جیم. بفارسی ورتج۸ بود.

---

۱. ب ج = شتر ، د = شیر، الف ومتن = بشر ۲. ب = و همچنین هر چه.....
.....میوه ها(ندارد) ۳. ب = زحمت ٤. ب = و چون بهار.....میشود
(ندارد) ٥. الف-ب-ج-د = گوشت، متن = ندارد ٦. ب = نفع کند
۷. الف-ج-د = خوش خوی شود، متن = ندارد ۸. الف-ب-ج-د = پور

Marfat.com

گوشت وی بغایت خوش مزه است. در عقل افزاید و آب منی زیادت کند. در هوای خوش و باد شمال می پرد و چون باد جنوب می وزد، نمی پرد. می گویند در بانگ خود این کلمات می گوید که **بالشکر تداوم‌النعم** یعنی بشکر کردن بر نعمت حق تعالیٰ آن نعمتها باقی ماند.

(**الحکم :** حلال است باتفاق.)[1]

خاصیت : پیه او را می گدازند و در گوش که درد می کند، می چکانند. درد را تسکین دهد. [2]

دیک : بکسر دال و سکون یاء تحتانیه. بفارسی خروس. از عجایب کار او آنکه وقت (نماز)[3] می داند. چنانچه بعضی علما در مذهب امام‌شافعی‌رح گفته اند که بر بانگ خروس اعتماد توان کرد. چون تجربه کرده باشند[4] او را چند نوبت و در باب خروس سفید روایت کرده اند که حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم فرموده که خروس سفید دوست من است. لیکن این حدیث ضعیف است. بلکه موضوع و دروغ است. اما به صحت پیوسته که حضرت رسول صلی‌الله علیه وسلم فرمود که چون خروس بانگ کند، از فضل خدای تعالیٰ چیزی سوال کند. چه خروس ملکی بیند، بانگ می کند. سلف خروس نگه داشته اند خاصه در سفر.

الحکم : جنگ انداختن خروس مکروه است. و خصی کردن وی در مذهب امام ابو حنیفه رح روا است. اما علماء مذهب امام شافعی‌رح حدیثی روایت کرده اند که حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم منع فرموده اند از خصی کردن خروس و گوسفند و اسپ.

---

۱. ب = الحکم حلال است باتفاق، الف-ج-د، متن = ندارد. ۲. ب = ساکن شود.
۳. الف-ب-ج-د = نماز، متن = ندارد ٤. ب = دریافته اند

Marfat.com

خاصیت : اگـر خون خروس و دماغ وی را بر جای که گزنده گـزیده باشد، مالند، نفع رساند. و سرمه کشیدن بخون وی سفیدی که در چشم پیدا شده، دفع کند. و تاج خروس را بسوزند و بکسی دهند که در خـواب[1] بول کنـد، دفع کند.

۱. ب = شب .

Marfat.com

باب الذال المعجمه

ذباب : بضم ذال، بفارسی مگس. درخانه های تاریک از عفونت پیدا می گردد برفور. و بایک دیگر جفت میگردد. و بچه زاینده میشود. هیچ جانوری از مرده ها به سر زبان آب نمی خورد، مگر مگس. و حکمت الهی در پلک هر چشم آنست که از غبار نگاه دارد چشم را. چون مگس پلک ندارد از خوردی حدقهٔ وی بدست آن کار میکند دایما. و حدیث صحیح آمده که چون مگس در کاسهٔ شما افتد، او را فرو برید در آش یا در شربت که در آن کاسه باشد. چه در یک بال وی زهر و زحمت خستگی است و در بال دیگر شفا است. اهل تجربه گفته اند که بال چپ را اول فرو برد. و در حدیث آمده عمر مگس چهل شب و چهل روز است. وهر مگس که هست در آتش است مگر مگس عسل. از عجایب امر او آنکه افکندهٔ وی بر سیاه سفید و بر سفید سیاه است.

الحکم : حرام است. اما اگر در دیگ آش افتد و جوشیده شود و درمیان آش کم گردد،۱ حلال است.

خاصیت : اگر سر مگس را بسر کنند و بر جای که زنبور گزیده باشد، مالند، نفع رساند. و مگس را بسوزند و با عسل طلا کنند در زحمت داءالثعلب۲ (مفید بود)۳ و اگر در خانه ورق کدو بسوزند، مگس دور شود.

فایده : بر جسد مبارک حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم مگس نمی

---

۱. ب = پیدا شود
متن = ندارد

۲. ب = بر داء الثعلب

۲. ب = مفید بود، الف-ب-ج-د،

Marfat.com

نشست وحکمت درین آنکه مگس بر نجاست می نشیند، و دیگر آنکه بر آن شخص می نشیند که او را اندک عجز و خواری هست. حکایت کرده اند که ابو جعفر خلیفه از یکی از علما سوال کرد که حکمت در آفریدن مگس چیست؟ آن دانشمند ۱ گفت: که عجز متکبران ظاهر گردد.

ذیب : بکسر ذال و سکون همزه یا سکون یا' تحتانیه. بفارسی گرگ. چون چیز خوردنی نیابد، به نسیم هوا قناعت نماید.۲ و از غرایب حال او آنکه چون در خواب شود یک چشم او در خواب باز است و یکی پوشیده و چون در صحرا باشد بسیار فریاد کند. و چون او را گرفتند۳ هرچند بزنند بچوب یا ویرا پاره کنند بشمشیر فریاد نمی کند تا بمیرد. و از یک فرسخ ٤ بوی مرداری می شنود. پوست وی را بر پوست گوسفند اندازند، موی وی بریزد و از غرایب آنکه گرگ پیش صحابه رضی الله عنهم سخن کرده و بر نبوت حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم گواهی داده.

الحکم : حرام است باتفاق همهٔ علما.

خاصیت : چون سر گرگ را در کبوتر خانه بیاویزند گربه و مانند آن بآنجا نیایند.(و چشم راست وی را هرکس با خود دارد از هیچ چیز نترسد) ٥ و خون وی با روغن جوز بجهت گرانی گوش نافع باشد. و جگر وی در زحمت جگر نفع رساند. و بر پوست وی نشستن بجهت قولنج، نیک است٦ و چون از پوست وی طبلی سازند و درمیان طبلها بزنند (طبلها)۷ پاره شود. و پیه وی در زحمت موی۸ ریختن نافع است.

---

۱. ب = عالم ۲. ب = به هوا قناعت کند ۳. ب = بگیرندش ج بگیرند
٤. ج = فرسنگ ٥. الف ب-ج-د = دارد، متن = ندارد ٦. ب = نافع است
۷. متن = صبلها، ندارد، الف-ب-ج-د = دارد. ۸. متن = مذی

Marfat.com

باب الزاءالمعجمه

زرافه : بضم زا و بفتح آن نیز و تشدید را. جانوری است دراز دست و کوتاه پای. مجموع دست ها و پایهای وی ده گز است.۱ سر او مانند شتر و شاخ وی مانند درازدنبال٦ و پوست وی مانند یوز و دنب۳ او چون دنب آهو. در پایهای وی زانو نیست بلکه در دست وی است.٤ چون راه می رود، دست راست و پای چپ را پیشتر بر می دارد ٥ بخلاف جانوران دیگر.

الحکم : بعضی علما در مذهب امام شافعی‌رح گفته اند که حرام است. اما فتوی مذهب ایشان بر آنکه حلال است. و در کتابهای مذهب ابوحنیفه رح بصریح در باب گوشت وی روایت دیده نشده. اما اصل٦ ایشان تقاضای آن می کند که حلال باشد.

زلال : کرمیست، درمیان یخ می باشد. در اندرون وی آب بسیار خنک است. آنچه از کتابهای امام شافعی‌رح فهم میشود، چنین است. اما مشهور درمیان مردم آنکه زلال آب خوشگوار.

۱. ب — بود ۲. ب = گاو ۳. ب — دم ٤. ب = در دست زانو دارد
٥. ب = می نهد ٦. ب = مذهب

Marfat.com

باب السین المهمله

سرطان : بفتح سین و را. بفارسی خرچنگ گویند. از غرایب او آنکه چشم وی در کتف است. و دهان او در سینه. و در سالی سه نوبت پوست می اندازد. و خانهٔ خود را دو در می سازد . یکی بطرف آب و یکی بطرف خشکی. و چون پوست می اندازد دری که بطرف آب دارد محکم می کند و دری که بطرف خشکی است باز می کند. تا خشک شود و محکم. و اگر او را مرده بر پشت در سوراخ یابند، علامت امنیت است در آن ولایت.

الحکم : حرام است مگر بیک روایت از امام شافعی‌رح و این قول امام مالک‌رح است.

خاصیت : اگر او را بیاویزند در درخت، میوهٔ او بسیار گردد و گوشت او در زحمت دق بسیار نفع رساند[۱].

سلحفاه : بضم سین و فتح لام. بفارسی کاسه پشت[۲] و کشف نیز گویند چون تخم کند بنظر کردن در وی بچه بیرون می آرد چه شکم او محکم است کرمی ندارد[۳].

الحکم : حرام است مگر بیک روایت[٤] در مذهب امام‌شافعی[٤] رح.

خاصیت : چون او را بگیرند و بر پشت اندازند، چنانچه دست و پای

---

۱. ب=نافع است د= گوئی ندارد
۲. ب=سنگ پشت
۳. ب=گرمی‌ونرمی لدارد،ج=گرمی‌دارد
٤. ب=از امام شافعی

Marfat.com

بطرف آسمان ماند، میوهٔ آن موضع را سرما ضرر نرساند. و خون وی درزحمت مفاصل نیک است[1].

سنجاب : بفتح سین و سکون نون. جانوریست که ازپوست او پوستین می سازند. درطرف ترکستان می باشد.

الحکم : حرام است بمذهب امام ابو حنیفه رحمةالله علیه. اما حلال است بمذهب امام شافعی رح. لیکن او را بکشند بر وجه شرع روا است پوشیدن پوستین که از وی سازند، بمذهب امام شافعی رح. اگر باین طریق بکنند که خفه کنند او را مثلاً روا نیست، پوستین که از وی سازند. چه موی مرده بمذهب امام شافعی رح پاک نمی گردد و بمذهب امام ابوحنیفه رح پوستین که از پوست وی سازند پاک است چه موی جانور مرده بدباغت پوست وی پاک میگردد.

خاصیت : گوشت وی ازجهت دفع دیوانگی مناسب است[2].

سنور : بکسر سین و تشدید نون. بفارسی گربه. عرب او را هره گوید. و از غرایب او آنکه فیل از وی می گریزد. و او را این شرف بسنده که روایت کرده اند که حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم کاسهٔ آب را کج کرد تا گربه آب خورد. و آن حضرت (ص) از باقی مانده وضو ساخت. و گربه انواع باشد، خانگی و صحرایی. و از آنجمله گربهٔ زباد بضم زا و باء موحده[3]، گربه صحرایی است دنب دراز دارد. و موی بسیاهی نزدیک تر است و رنگ وی گاه باشد که مانند یوز باشد که از طرف هندوستان می آورند[4]. چرک سیاه دارد در شکم و ران و دنب خود. بوی وی مانند مشک است و این پاک است.

الحکم : حرام است گوشت همه اصناف گربه اما فروختن گربه خانگی

---

۱. ج-د = مناسب است ۲. ب = گوشت وی در دفع دیوانگی نیک است
۳. ب = و از آنجمله ..... موحده (ندارد) ٤. ب = می آورند (ندارد)

Marfat.com

و بهای ستانیدن روا است نزد بیشتر علما . بعضی گفته اند که مکروه است از جهت آنکه در حدیث آمده که حضرت رسول صلی‌الله علیه وسلم زجر کرده و منع فرموده اند از فروختن گربه و خوردن بهای وی . و بیشتر علما جواب گفته اند[1] که این زجر و منع در گربه صحرائی است و از آن نفع نمی توان گرفت و نگاه نمی توان داشت[2].

مسئله : اگر کسی گربه دارد که مرغان وی میگیرد و طعام وی می خورد و این عادت وی شده ، بروی تاوان باشد هر چیزی که از کسی تلف کند بمذهب امام شافعی‌رح. اما قیاس مذهب امام ابو حنیفه‌رح آنکه تاوان نیست مگر آنکه او را گویند که از گربهٔ تو ضرر است او را دفع کن و او نکند . بعد ازان ضرری که برسد بوی تاوان باشد . اگر کسی گربه را بکشد درین تفصیل است. بمذهب امام شافعی‌رح اگر در وقتی که ضرری می رساند و کسه می شکند[3] مثلاً روا باشد. و اگر درین حالت نباشد، روا نیست. و بعضی علما گفته اند که اگر درشکم بچه دارد، به هیچ حال کشتن روا نباشد. اما بمذهب امام ابوحنیفه‌رح گربه را که ایذا می کند و ضرر می رساند، روا باشد اگر به کرد نیز سر برند. لیکن نشاید که او را بزنند و گوش او بمالند، چنانچه مشهور است درمیان مردم[4].

خاصیت گوشت گربهٔ سیاه خانگی از برای دفع سحر نافع است. و جگر وی را بر عورتی که خونش دایم می رود، بندند، دفع کند. و مغز سر گربه صحرایی از برای تفسخ[5] گرده فایده می رساند .

---

۱. ب=داده اند ۲. ج="و نگاه نمی توان داشت" (ندارد) ۳. ب=کسه می شکند (ندارد) ۴. ب="لیکن نشاید.....درمیان مردم (ندارد)
۵ الفسد=نفخ، ب-ج=دفع

Marfat.com

باب الصادالمهمله

صرحوا : بضم صاد و فتح را. بفارسی در کتابهای لغت تفسیر بگزنده کرده و بعضی مردم او را سبز کرامی[1] گویند. والله‌اعلم. علما در صفت او چنین آورده اند که منقار سر وی کلان و نیمهٔ وی سیاه و نیمهٔ وی سفید. به بد نفسی و شرارت و شومی آواز مشهور است. هر مرغی که می خواهد، شکار کند، حیلت آواز وی می کند[2].

الحکم : حرام است نزد بیشتر علما. چه حضرت رسول صلی الله علیه‌وسلم منع فرموده اند از کشتن وی. و بعضی علما گویند که این نهی نه از جهت آن است که گوشت او حرام باشد. بلکه ازین سبب که عرب گمان برده اند که شوم است می باید کشت ویرا.

صقر : بفتح صاد و سکون قاف. نزد عرب هر مرغی که بدان شکار کنند، غیر از عقاب و کرگس و چون باز و شاهین. و اما نزد عجم چرغ است و بس. و چرغ از خنکی آب نمی خورد. و ازین جهت بوی دهان دارد و مزاج شاهین (خنک تر)[3] و خشک تر است. و ازین سبب از بالا محکم حرکت می کند بطرف زمین[4]. چنانچه گاهی خود را بر زمین می زند و می میرد. بعضی گفته اند در وصف شاهین که همچون نام خود است یعنی ترازو. چه اندکی گرسنگی و سیری را تحمل نمی کند. گویند ملکی از ملوک پیشین شاهین را تعلیم کرده بوده که بر سر وی سایه می کرد. دیگر روز[5] مرغی بر زمین می رفت. یک شاهین از

---

۱. ب = بیز کرمی، د = سبزه کره ۲. ب = هر مرغی که.....می کند(ندارد)
۳. الف-ب-ج-د = خنک تر، متن = ندارد ٤. ب = پایین ٥. ج-د = یک

Marfat.com

بالای سر وی فرود آمد و گرفت آنرا. او را خوش آمد. بعد ازان دیگر بوی صید می کرد. و اول کسی کـه بـه چرغ صید کرد بهرام بن خود ۱ بود و بعضی اهل تاریخ برآنند ۲ که اول کسی که به چرغ صید کرد حارث‌بن مقرنه بن شود ۳ بود.

الحکم : حرام است نزد علماء مگر امام مالک رح، که حلال است پیش‌وی.

خاصیت : از غرایب او آنکه زهره ندارد. اگر کسی وی را بگیرد ، نگاه دارد، از غم بمیرد.٤

---

۱. ج حور ، د = جود. ۲. ب = اندک گرسنگی..... ..اهل تاریخ برآنند (ندارد)
۳. ب = حارث بن معویه ، ج، = حارث بن معونت، د. = حارث بن معاویه بن سود
٤. ب = اگر کسی ..... غم بمیرد، (ندارد)

Marfat.com

باب الضاء المعجمه

ضب : بفتح ضاد. بفارسی سوسمار. آب نمی خورد و به نسیم و خنکی می زید. و در چهل روز یک قطره بول کند و هفتاد بیضه تخم کند[1] و چنین گویند که هفت صد سال بزید. نر وی دو ذکر و مادهٔ وی دو فرج دارد و در حدیث آمده سوسمار بزبان فصیح به نبوت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گواهی داد.

الحکم : حرام است نزد امام ابو حنیفه رح و حلال است نزد امام شافعی رح و جمهور علما. چه در حدیث آمده که در مجلس شریف حضرت رسول صلی الله علیه وسلم صحابه (رض) سوسمار خورده اند و آنحضرت (ص) منع نفرموده اند. و گفت که در زمین قوم من قریش نیست و قوم من نمی خوردند[2]. من ازان نفرت دارم[3].

خاصیت : دل او در زحمت خفقان نافع است. و افگندهٔ وی طلا کنند بر برص، دور کند[4]. اگر در چشم کشند، سفیدی که در چشم پیدا شده باشد، دفع کند. اگر کف دست او را بپیش روی[5] اسبی بیاویزند در دویدن بر اسپان دیگر غالب آید و بگذرد از ایشان.

ضبع : بفتح ضاد و ضم باء موحده. بفارسی کفتار از غرایب او آنکه در حیض میشود. و سالی نر باشد و سالی ماده، والله اعلم. اگر ماهتاب باشد و سگ بر بام، چون کفتار بر سایهٔ آن سگ برود، فی الحال از بام پیش او بر زمین آید[6]. و او به حماقت و ابلهی مشهور است درمیان مردم. چنانچه معلوم

---

۱. ب = وهفتاد می نهد ۲. ب = که بهترین قوم قریشی اند و ایشان نمی خرند
۳. الف. ب. ج. د. = طبع ض ازان نفرت دارد.
۴. ب = سود ۵. ب = پیشانی.
۶. ب = اگا ماهتاب ..... بر زمین آید (ندارد)

Marfat.com

میگردد از طریق گرفتن وی .

الحکم : حلال است در مذهب امام شافعی‌رح و مکروه است نزد امام مالک‌رح و حرام است نزد امام ابو حنیفه‌رح .

خاصیت : زهرهٔ وی در چشم کشند، جلا دهد و روشن سازد. و سر او را در کبوتر خانه دفن کنند، کبوتر در آنجا بسیار شود و چون بخورند، زحمت وسواس را دوا کند، اگر کسی را حظل در دست باشد کفتار از وی بگریزد.

---

۱. الف، نفع رساند، ب = رفع کند، ج د = دور کند

Marfat.com

باب الطاء المهمله

طاوس : عربی و فارسی او یکیست . او درمیان مرغان مانند اسپ است درمیان جانوران در کمال حسن و غیرت. در سه سالگی نر وی بر کمال می رسد و مادهٔ وی تخم می نهد. اما در سالی یک بار دوازده تخم یا کمتر می کند. و با یکدیگر بسیار بازی میکند چنانچه تخم را می شکند. ازین جهت[1] تخم وی در زیر ما نیان می نهند اما زیاده از دو تخم نمی توان نگاه داشت زیاده از دو تخم شکسته میشود. بچهٔ طاوس که مرغ بیرون می آورد خوردتر و حسن و جمال او کمتر می باشد . و از عجایب او آنکه با یکدیگر جفت نمی گردند بلکه چون نر مست شود در گرد چشم وی اشکی پیدا میشود و ماده آنرا می خورد بدین قدر تخم می کند و بچه بیرون آورد . و گفته اند که باین حسن و جمال نگاه داشتن ویرا در خانه ها مبارک نمی گیرند[3] . و حکمت این آن تواند بود که ابلیس را به بهشت برد و آدم علیه‌السلام ازین سبب از بهشت بیرون آمد[4] . اما ما خلاف این مشاهده کردیم که اهل دولت بسیار نگاه میدارند.

الحکم : حلال است در مذهب امام ابو حنیفه‌رح. و فتوی به مذهب امام‌شافعی‌رح بدان که حرام است . اما بیع و فروختن و بهای گرفتن رواست بجهت تفرج رنگ و دنب و آواز وی.[5]

خاصیت : (چون)[6] در طعام زهر باشد هر گه طاوس او را بیند رقص کند

---

۱. ب=ازین جمله ۲. ب=وی‌را در خانه ها، (ندارد) ۳. ب=مبارک نیست
۴. ب=و حکمت این ..... بیرون آمد (ندارد)
۵. ب= جهت آنکه تفرح کنند دم او را ۶. الف-ب-ج-د=چون (دارد)، متن=ندارد

Marfat.com

ز فریاد کند. این غریب است.[۱] شوربای گوشت وی کسی را که مرض ذات الجنب داشته باشد، نفع کند. و زهرهٔ ویرا با سرکه بر جایی که زنبور و مانند او گزیده باشد مالند (نافع بود)[۲]. و زهرهٔ وی با سکنجبین و آب گرم در زحمت شکم، نفع رساند.[۳] و چون خواهند که گوشت وی خورند، بعد از کشتن دو روز آویزند و بر پای وی سنگ گران بندند[٤] و با سرکه پزند وی را.

۱. ب = این از غرایب اوست ۲. الف = نافع بود، ب-ج = نفع رساند، متن = ندارد
۳. ب = و زهره وی . . . . . نفع رساند (ندارد) ٤. ب = و برپای وی سنگ گران بندند (ندارد)

Marfat.com

باب الظاء المعجمه

ظبی : بفتح ظا و سکون با' موحده. بفارسی آهو. به تیزی چشم او را وصف کرده اند. و از همهٔ جانوران وحشی ۱ تر است. او انواع می باشد. یکی از آنها آنست که مشک از نافهٔ او بیرون آید، رنگ او سیاه باشد و بزرگتر۲ از آهوی این ولایتها. و دو دندان سفید باشد بیرون آمده از بخور پایین۳ وی. و مشهور است در حقیقت مشک آنکه خونیست که در ناف آن آهو جمع میشود در هر سال یکبار ناف وی ورم میکند او را بر جای می مالد می افتد. ازین جهت مردم آن ولایت در بیابان آنجا میخها ٤ و چوبها فرو می برند تا آن آهو ناف خود را بران چوبها و میخها می مالد. و خواجه نصیر طوسی چنین آورده است که چون آهو بکشند، دست بر شکم و اعضای وی می مالند تا خون نافه جمع گردد و خون آهو سرد گردد و بدانند که دیگر خون نمی آید نافهٔ وی بر دارند و یکسال بیاویزند. هر خونی که پیشتر از کشتن آهو در نافه رفته باشد مشک خوب و ریزان۵ می باشد. و آنچه بعد از کشتن پارهای بزرگ باشد. و بعضی میگویند که نافهٔ مشک در شکم وی می باشد مانند پنیر مایه در اندرون بره۶ و بعضی می گویند که آهو نافه را بیرون می اندازد مانند مرغ (تخم)۷ خود را.

الحکم : حلال است گوشت همه انواع آهو و مشک نیز پاک و حلال،

---

۱. الف-ب-ج-د — وحشی، متن = وحی ۲. ب = کلان تر ۳. ج-د = مابین وی
٤. ب = میخها (ندارد) ۵. ب = ریزان (ندارد) ٦. ب = در اندرون بره (ندارد)
۷. الف-ب-ج-د = تخم، متن = ندارد

Marfat.com

و بیع آن روا باشد.[1] و آنچه از شیعه و رافضیان نقل می کنند که مشک پلید است، باطل است.

خاصیت : شاخ او را دود کنند، گزنده ها بگریزند. و زهرهٔ او در گوش چکانند درد گوش تسکین دهد. و از غرایب او آنکه مشک را چون بسیار در طعام کنند بوی دهان پیدا شود.[2]

۱. ب = وبیع آن روا باشد (ندارد) ۲. ب = خاصیت (ندارد)

Marfat.com

باب العین المهمله

عقاب : مرغی است مشهور. عرب او را سید مرغان میگوید. و رنگ های مختلف دارد، از دور می بیند. و تیز پر است. چاشتگاه در عراق چیزی می خورد و شام در یمن و سه تخم بیشتر نمی کند و در سه روز بچه بیرون(می‌آرد)[1] (و از سه بچه یکی را بیرون می اندازد)[2] حق تعالیٰ مرغی را که شکنندهٔ استخوان ها نامند[3]، بر وی مهربان می سازد تا دلان کند. و از غرایب او آنکه بعضی اهل تاریخ آورده اند که عقاب همه ماده است و با غیر جنس خود جفت میگردد[4] دیگر آنکه چون پیر گردد، کور شود. بچگان او را بر می دارند و به هند می برند.[5] آنجا چشمه ایست، در آنجا غوطه می دهند، بعد ازان در آفتاب میدارند تا پرهای وی ریزد و پرهای نو بیرون می آرد. و دیگر آنکه چون جگر وی را قصوری پیدا شود، جگر روباه و جگر خرگوش می خورد، نیک شود.

الحکم : حرام است گوشت او. و بعضی علما اولی و بهتر داشته اند کشتن او را.

خاصیت : زهرهٔ وی را در چشم کشند، از نزول آب نگاه دارد و چشم را تیز کند. و پر وی را بسوزند و بر جای که کف یعنی ناش[6] افتاده باشد، مالند، دور کند آنرا. و افگندهٔ آنرا بر خنازیر مالند نفع رساند.

عقرب : بفارسی کژدم. رنگ های مختلف دارد، بسیار بچه می‌آرد. بعضی علما گفته اند که بچه شکم ویرا می درد و بیرون می آید. اما این قول صحیح

---

۱. الف-ج-د = می آرد، ب = می کند، متن = می اندازد ۲. الف-ب-ج-د = و از سه بچه یکی را بیرون می‌اندازد(دارد) متن = ندارد ۳. ب = شکننده استخوانها نامند (ندارد)
٤. ب = چنین میگردد، ج = جمع میشود ٥. ب = ندارد ٦. ب = ناش (ندارد)

Marfat.com

نیست. بلکه قول درست آنکه از دهان خود می زاید. و بچه وی مانند کیک است. از عجایب او آنکه مرده را نگزد[1]. و همچنین کسی که در خواب باشد مادام که دست او حرکت نکند. اگر افعی را بگزد، بمیرد[2] و ملخ را بر سر چوبی کنند و در سوراخ کژدم کنند، او بیرون آید، چه حریص است بر خوردن او. در شهر حمص از ولایات عرب کژدم زنده نمی ماند. هرچند از جانب[3] دیگر بیاورند.

الحکم : حرام است. لیکن در کاسهٔ آب و دوشاب و مانند اینها افتد و بمیرد، نجس نمی شود آن چیز در مذهب امام ابو حنیفه‌رح[4]. و فتوی مذهب امام شافعی‌رح نیز برین است. لیکن شرط آنکه بسیار نباشد. و افسون کردن به جهت گزیدن مار و کژدم رواست، بشرط آنکه از قرآن و دعای که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه وسلم روایت کرده اند، باشد. و بزبان فارسی یا به چیزی که معنی آن نه دانند، روا نیست. چه احتمال کفر دارد. از جمله افسون کژدم = **سلام علی نوح فی العالمین و علی محمد فی المرسلین من حاملات السم اجمعین لادابه بین السماء و الارض الا ربی آخذ بنا صیتها اجمعین کذالک نجزی عباده المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم** . نوع دیگر = **قال لکم نوح من ذکر لا یاکلوه ان ربی بکل شیٔ علیم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و اصحابه و سلم** .

هر که در اول شب بگوید = **عقدت العقرب[5] و لسان الحیه و یدالسارق بقول اشهد ان لااله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله.** از شر مار و کژدم و دزدان خلاص شود. **افسون** دیگر در شبانگاه گوید = **اعوذ بکلمات الله التامات کلها من شر ما خلق** یا بگوید. = **سلام علی نوح فی العالمین انا کذالک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین.**

---

۱. ب = مرده بگزد بمیرد ۲. ب = ومهچنین کسی که..... بمیرد (ندارد)
۳. ب = ولایت، ج = جای ٤. ب = ندارد
۵. متن = بعقدالعقرب، الف = عقدت زیا باالعقرب، ب = عقدت زبانا باالعقرب، د = ذنب العقرب

Marfat.com

خاصیت : کژدم را در کوزه کنند و سر وی را محکم سازند و در تنور آتش نهند، چنانچه خاکستر گردد. و خاکستر را بآب به کسی که سنگ مثانه داشته باشد، دهند، نفع رساند. اگر کژدم را دود کنند، بعضی گویند که کژدمها از آنجا میگریزند، و بعضی میگویند ده جمع میشوند آنجا. و اگر به رزینخ سرخ و پیه گاو دود کنند، کژدمان بگریزند. اگر کژدم را بکوبند و بسایند و بر جای ده کژدم گزیده باشد، مالند، درد تسکین یابد. و اگر کژدم سیاه خشک کرده بسایند و در جای که برص باشد مالند، دور شود.

عقعق : بدو عین مفتوحین و دو قاف. بفارسی عکه. او را به دزدی و خیانت وصف کرده اند.[1] چون تخم کند به ورق درخت پنهان می سازد،[2] از جهت آنکه اگر شب پره[3] نزدیک تخم وی رود، کنده میشود. و قوت خود پنهان می کند. گویند آدمی و عکه و موش و مورچه قوت خود پنهان می سازند.

الحکم : حلال است در مذهب امام ابوحنیفه رح. اما فتوی امام شافعی رح بر آنکه حرام است.

مسئله : اگر کسی به سفری می رود عکه بانگ کند باز گردد، در کفر آنکس علما خلاف کرده اند، احتیاط در آن که چنین نکند.

خاصیت : اگر دماغ وی بر پنبه طلا کنند[4] و بر سر زخم تیر نهند، بیکان تیر به آسانی بیرون آید.[5]

عصفور : بضم عین. بفارسی چغوک. او انواع باشد. و از عجایب او آنکه گوشت می خورد چون سباع.[6] لیکن ناخن درنده ندارد. و دانه می چیند چون مرغان. لیکن چون بر چوبی افتد و نشیند، سر دست و پای خود را

---

۱. ب = می کند ۲. ب-د = می کند ۳. ج = شب پرده د = شب تیره، الف-ب = ندارد
٤. ب = برپنبه نهند ٥. ب = بیکان بیرون آورد

Marfat.com

پیش می فرستد، و یکی را می گذارد. و باقی مرغان دو چنگال را بر چوب می نهند.۱ و مشهور درمیان مردم آنکه دراز عمر است، هزار ساله میشود. اما بعضی علما آورده اند که بسیار جفت می گردد، در ساعت صد۲ نوبت. ازین جهت کوتاه عمر است، زیادت از یک سال نمی باشد.

الحکم : حلال است و کشتن او رواست. در حدیث آمده که حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم فرمود که هیچکس ازجنبندهٔ چغوک یا کلان تر از وی را نکشد مگر آنکه حق او پرسند و حق او آنست که سر برد و بخورد، نه آنکه سرش برد و آنرا بیندازد، و مقصود حدیث ظاهر، والله اعلم. چنان است که به بازیچه و بی غرضی صحیح جنبنده را نکشند، چون تسبیح حق می گوید.

مسئله : اگر کسی ازجنبنده چون آهو و از پرنده مانند چغوک و کبوتر۳ را بعد از گرفتن سر دهد و آزاد کند رواست٤. از ابو دردا رضی الله عنه صحابی نقل کرده اند که از بچگان چغوک می خرید و سر میداد. اما فتوی‌امام شافعی رح بر آنکه روا نیست مطلقاً. و بر قول امام ابو حنیفه رح روا باشد، بشرط آنکه در وقت سر دادن مباح گرداند، هر کس که گیرد. و اگر کسی جنبنده اهلی را چون اسپ و شتر و گوسفند و دراز دنبال را در صحرا سر دهد و آزاد کند، روانیست باتفاق علما و گناه گار است. ٥

خاصیت : گوشت او به تخصیص دماغ او در قوت مجامعت و دفع فالج و لقوه نفع رساند و کباب وی با نمک، سنگ مثانه را دور کند. و دماغ وی با عسل چون بر نهار بخورند، نافع باشد در زحمت بواسیر٦.

---

۱. ب – لیکن چون... می نهند (ندارد) ۲. ج = چند نوبت ۳. ب – از چرندوپرند
٤. ب = روا نباشند، الفتح متن = ندارد ٥. ب = به اتفاق علماو گناهکار است (ندارد)
٦. ب = کباب وی... در زحمت بواسیر (ندارد)

Marfat.com

باب الغین المعجمه

غراب : مشهور است. انواع می باشد، سرخ منقار، سفید بال و سفید پای و از آنجمله کلاغ بیشه و کلاغ سیاه نیز. چنانچه در بعضی کتابهای لغت فارسی، وی همین کلاغ گفته اند در طبع هم اصناف آن پنهان کرده جفت شدن با ماده. و جفت شدن او از خلق بسیار پنهان است. چنانچه بعضی علما می گویند، جفت نمی شوند بلکه بهمان که بر منقار خود طعمه به ماده میدهد، پسنده می کند. یکبار که جفت شد با ماده، دیگر با ماده جمع نمی شود. گفته اند که جهت بی وفایی، چون بچه از تخم بیرون می آرند، گرد وی نمی گردند و طعمه نمی دهند از جهت آنکه بسیار بد شکل است، جثه بسیار خورد و سر کلان.[1] حق تعالی پشه را بر ایشان می گمارد تا قوت ایشان می گردد تا وقتی که پر بر می آرند، پدر و مادر هر دو باز می آیند. عرب غراب را شوم می گیرند و غراب البین می گویند.[2] چه از نوح علیه السلام جدا شد. که خبر آورد که در زمین خشکی پیدا شده و برفت. یا آنکه چون دو بانگ می کند شوم است، اما اگر سه بانگ می کند، نیک باشد، یا آنکه چون مردم بجهت علف چرانیدن لوچ کردند، او می آید، در جای ایشان طعمه می طلبد.[3]

الحکم : بمذهب امام ابوحنیفه رح حلال است آن صنف غراب که دانه می خورد و نجاست نمی خورد. و بقول امام ابو یوسف رح آنکه دانه را به نجاست می خورد هم حلال است. اما آن صنف که نجاست تنها می خورد حرام است باتفاق. و در مذهب امام شافعی رح چنین است که غراب سیاه کلان و

---

۱. ب = از جهت آنکه بسیار بدشکل است جثه بسیار خورد و سر کلان (ندارد)
۲. ب = وغراب البین می گویند (ندارد) ۳. ب = یا آنکه.... می طلبد (ندارد)

Marfat.com

بیشه که در کوه می باشد، حرام است[1] و غراب خورد سیاه و خاکسترگون در آن خلاف است. و زاغچه که دانه می خورد، حلال است.

خاصیت : غـراب طوق دار[2] بریان کرده در قولنج نفع رساند و افگندهٔ غراب ابلق[3] دفع خنازیر می باشد.

۱. ب = باتفاق.....حرام است (ندارد) ۲. ب = طوق دارد (ندارد)
۳. ب = ابلق (ندارد)

Marfat.com

باب الفاء

فاخته : در طبع او انس[۱] است با آدمی.[۲] گویند مار می گریزد از آواز او از آن خانه که در آنجا آواز می کند. عمر می باید تاچهل سالگی مشاهده رفته.

الحکم : حلال است. و روا بود فروختن او.

خاصیت : خون وی با خون کبوتر سیاه بر برص طلا کنند، رنگ وی را تغییر نماید. و خون ویرا بر چشم طلا کنند، وقتی که بوی ضربه رسیده باشد، کوفتگی ویرا بیرون برد.

فاره : بفتح فا و سکون همزه یا الف بی همزه بفارسی موش. در جنبنده[۳] ها هیچ یک آن مقدار ضرر و نقصان نمی رساند (که موش)[٤]. حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم او را فاسق نامیده، چه در شبی که آنحضرت(ص) بیدار شد دید که موشی فتیلهٔ چراغ را گرفته و می‌کشد بطرف آنحضرت (ص) که آتش بر آنحضرت(ص) اندازد. و در بعضی روایات آمده که بر مصلی آنحضرت(ص) انداخت، چنانچه مقداری بسوخته، آنحضرت(ص) او را بکشت و حلال ساخت کشتن ویرا هرچند کسی در حرم مکه[۵] باشد. و ازین جهت امر فرموده اند که در خانه[٦] که شب آنجا خواب می کنند، آتش نگذارند. چه شیطان این کار می کند و چراغ و شمع[۷] در حکم آتش اند.

الحکم : (حرام است باتفاق)[۸] موش در روغن و مانند آن افتد و بمیرد

---

۱. الف-ب-ج-د = انس، متن = آتش ۲. ب = با آدمی (ندارد) ۳. ب = ازحیوانات
٤. الف-ب-ج-د = که موش، متن = ندارد ۵. ب = خانه کعبه ٦. ب = درخانه که(ندارد)
۷. ب = شمع (ندارد) ۸. ب = حرام است باتفاق، الف-ج-د-متن = ندارد

Marfat.com

اگـر روغن بسته باشـد، موش را و آن مقدار روغن کـه در نزدیک وی باشـد، بیندازند و باقی پاک باشد. (و اگر روغن روان باشد)[1] یا چیزی باشد مانند سرکه و شیر، پلیـد است و حرام باشد خوردن وی. اما چراغ و شمع روشن کردن روا باشد ازان روغن، لیکن مکـروه است. و چـراغ مسجد ازان روشن روا نباشد.

خاصیت : افگندهٔ گرگ یا سگ دود کنند، از آنجا مـوش بـگریزد. همچنین اگـر دنب او را ببرنـد و درمیان خانـه دفن کنند، موش در آنجا نیایـد و چشم او را برکنند و بر کسی بندند چشم (زخم) [2] نرسد.

فـهـد : بفتح فا و سکون ها. بفارسی یوز، مانند پلنگ است در مزاج. و رنگ و طبیعت مثل سگ. بدندان شکار می کند. گوینـد کلان وی زود تـر آموخته گردد از خورد آن. چون پیر شود، از صید کـردن باز مانـد. رود پیش حیوانی که صید می کند، با آن می خورد. و بسیار خواب می کند.[3] اول کسی که یوز بر قفای اسب نشاند، یزید بن معاویه بود.

الحکم : حرام است گوشت او. لیکن فروختن و اجازت دادن که بدان شکار کنند، روا باشد.

خاصیت : گوشت او ذهن را تیز کند. و بول او در موضعی که باشد موش بگریزد.

فـیـل : معروف است. گویند که نر او چون پنج ساله شود، جفت گردد. و مادهٔ او بعد از دو سالگی بچه دار میگردد. و بچه در شکم فیل سه سال می مانـد. و تا سه سال دیگر از زاییدن نر با وی جفت نمی گردد. و غیرت بسیار

---

۱. الف-ج-د=اگرروغن روان باشد.ب=اگر روغن بسته نباشد متن ندارد.
۲. الف=زخم، ب=سحر کار نکند،متن و ج = ندارد ،د =چشم ترسد. ۳. ب = رود پیش.....می کند (ندارد)

Marfat.com

دارد. و عمر فیل چهار صد سال می شود و این را بداغهای پادشاهان میدانند[1] و میان گربه و فیل دشمنی بسیاراست چنانچه فیل از وی بترسد.

الحکم : حرام است نزد امام ابو حنیفه‌رح. اما بیع وی رواست. و استخوان او که عاج میگویند و از آن دستهٔ کارد می سازند، پاک است. و پوست وی بدباغت پاک میگردد. اما بمذهب امام شافعی‌رح فتوی بر آنکه حرام است گوشت او، و استخوان او پلید است مگر آنکه سر بریده باشند. و پوست وی پلید است هر چند سر بریده باشند و دباغت نمی پذیرد.

خاصیت : اگر کسی چرک گوش او بآب بخورد، هفت روز در خواب بماند. و استخوان دندان وی را از درخت بیاویزند، درخت در آن سال میوه نیاورد. اگر زن که ویرا بچه نمی شود، هفت شبانه روز دو درهم از عاج بآب عسل بیاشامد و در عقب او جماع کند، بچه دار شود. زهرهٔ وی را سه روز بر برص طلا کنند، زایل گردد.

۱. ب=و این را.....می دانند (ندارد)

Marfat.com

باب القاف

قـرد : بکسر قاف. بفارسی بوزینه[۱] از (میان)[۲] جانوران مشابهت بیشتر دارد به آدمیان[۳]. می خندد و طلب[٤]. می نماید و چیز را بدست می گیرد و انگشتها، که بندها در دست دارد[٥]. بسیار غیرت دارد. و بر مادهٔ خـود صنعتها می آموزد.

حکایت : کرده اند، در زمان متوکل علی‌الله خلیفه بوزینه درزی و زرگر بوده.

الحکم : حرام است در مذهب امام ابو حنیفه‌رح. و حلال است در مذهب امام مالک رح. امـا بیع و خریدن وی جـایز است چـه قابـل تعلیم است.

فایـده : مقرر است که بعضی امتان گذشته صورت ایشان مسخ گشتـه و بوزینه شـده اند اما علما خلاف کرده انـد کـه این بوزینه ها کـه درین زمان است از نسل ایشان هستند یا نی. و بعضی علما گفته اند که احتمال دارد کـه باشند. اما جمهور علما بر آنند که احتمال ندارد، چه آنچه مسخ شده سه روز زیادت زنده نمی مانده اند و او را فرزند نمی شده و نمی خورده و نمی آشامیده.

خاصیت : گوشت وی در مرض جذام نفع رسانـد و دندان وی بر کسی بندند، کم خواب شود و نترسد از چیزی. و اگر از پوست او غربال سازند و

---

۱. ج-د=بورنه ج=طرب آشامیده (ندارد)
۲. الف-ب-ج-د=میان، متن=آدمیان
۳. ب-ج=با آدمی ٤. ب، ٥. ب=و در انگشتان وی بندهاست.
٦. ب=نمی خورده و نمی

Marfat.com

بدان گندم زراعت کنند[۱]، آن زراعت را آفت ملخ نرسد. و اگر کسی خون گرم وی را بخورد، گنگ گردد و اگر در طعام زهر باشد، بوزینه چون آنرا ببیند، بترسد[۲] و فریاد کند.

قمری : مرغیست مشهور. از غرایب او بعضی اهل تاریخ آورده اند چون قمری(نر)[۳] بمیرد، مادهٔ او با دیگری جفت نمی گردد. و ناله می کند تا بمیرد. و از آواز قمری حشرات زمین چون کژدم و خوز دوک[٤] بگریزد.

حکایت : امام شافعی رح در چهارده سالگی در مجلس استاد خود امام‌مالک‌رح حاضر بود که شخصی آمد وگفت که قمری فروخته بودم بشخصی، آن شخص قمری بمن رد می کند بعلت[٥] آنکه قمری بانگ نمی کند. من بطلاق سوگند خورده ام که تاصباح بانگ می کند قمری من. امام‌مالک‌رح گفت زن تو طلاق شد. امام شافعی‌رح پرسید ازان مرد فروشنده که بیشتر شب بانگ می کند یا خاموش است. گفت بیشتر شب بانگ می کند[٦]. امام‌شافعی‌رح فتوی داد که طلاق نشده، چه عرب غالب[۷] چیزی را در حکم دوام ندارد. امام مالک تحسین فرمود.

حکایت : اهل[۸] تاریخ آورده اند که پادشاه هند از برای سلطان محمود مرغی بشکل قمری هدیه فرستاد که چون طعام که دروی زهر بودی حاضر ساختی اشک از چشم وی میرفت و بر شکل سنگ پشت و آن سنگ را می تراشیدند و بر جراحتها می نهادند فراهم میشد[۹] والله‌اعلم.

قنفذ : بضم قاف و نون و بضم فا و فتح آن و بذال معجمه. بفارسی

---

۱. الف-ج-د = بدان گندم و جو بیزند، ب = گندم و جو را که تخم‌می کنند ببیزند.
۲. ب = بترسد (ندارد) ۳. الف-ب-ج-د = نر، متن = ندارد ٤. ب-ج = خوردک، د = جنوردورک ٥. ب = عیب ٦. ب = من بطلاق.....می کند (ندارد)
۷. ب = اگر ۸. ب = ندارد ۹. ب = نیک شد

Marfat.com

خارپشت. بسیار در شب راه می رود و بخوردن افعی میل دارد. و اگر افعی وی را بگزد، سقر ا می خودر نیک گردد.

الحکم : حرام است نزد امام ابوحنیفه و حلال است نزد امام‌شافعی‌رح. و امام مالک‌رح تردد دارد.

خاصیت : گوشت او در زحمت جذام فایده دارد. خون وی بر جای که سگ دیوانه گزیده شده، مالند، نفع رساند، زهرهٔ وی بر موضعی که موی از آنجا بر کنده باشند، مالند، دیگر موی برنیاید. و اگر در چشم کشند سفیدی که در وی پیدا شده باشد، دور کند۲ و اگر با گوگرد بر بهق طلا کند، دور کند.

۱. ج=شعیر ۲. دفع کند

Marfat.com

باب الکاف

کرکدن : بفتح کاف و سکون را و فتح کاف دیگر و فتح دال آخر آن. حافظ چنین گویند که وی جانوریست در هند می باشد. دشمن فیل است. بشکل نزدیک به گو میش. و او را درازگوش هندی گویند. بر پوست وی کارد[۲] در نمی کند. یک شاخ بزرگ دارد بر پشت بینی خود. و این شاخ محکم میان وی خالی نیست. بسر شاخ تیز با فیل بدان شاخ جنگ می کند. چون شاخ وی را می شکافند اندرون وی منقش است به نقشهای عجب[۳]. پادشاهان(چین)[٤] از شاخ وی کمرها سازند و پیش ایشان بقیمت و عزیزه می باشد. بر سر آن جانور شاخ دیگر هست مانند شاخ درخت. از خاصیت وی آنکه هر گره و عقده که باشد بوی باز می گردد،[٦] چنانچه اگر کسی قولنج داشته باشد، بدست گیرد خلاص گردد. و اگر زن بچه دار بگیرد، بچه بیندازد. و اگر سایند و بکسی که صرع داشته باشد بدهند، نفع رساند. این بآدمی زاد بسیار دشمن است[۷] و می دشمد ویرا. اما از گوشت وی نمی خورد.

الحکم : در باب حلال و حرامی وی روایتی به صریح دیده نشده، اما ظاهر حلال است چه علف می خورد. احتمال دارد که حکم فیل دهند، چه آلت جنگ و دریدن دارد.

کرکی : بضم کاف اول. بفارسی کلنگ. جانوریست معروف. از صفات خوب او آنکه چون مادرش پیر گردد، او را ضایع نگذارد، بلکه همراه خود برد، هر جا که رود. در طعمهٔ وی مدد کند. و غالباً ازین جهت است آنچه نقل کرده اند

---

۱. ب = آورد اند، ج = جاحظ، الف-د = حافظ ۲. ب = کارد و شمشیرونیزه ج = شمشیر
۳. ب = غریب، ج-د = عجیب، ٤. الف-ج-د = چین، ب = ندارد، متن = جنس
۵. ب = بسیار عزیز، د = عزیز و با قیمت، ٦. ب = هرگره.... باز می گردد (ندارد)
۷. الف-ب-ج-د = دشمنی دارد.

Marfat.com

که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در نگین خود شکل کلنگ که دو سر داشته باشد، نقش کرده بود. حالا فتوی بر آنست که تصویر کردن حرام ۱ است. و عرب کلنگ را به حماقت صفت۲ کرده، اند، بسبب آنکه بر یک پای بر زمین می‌رود،۳ و ترسد که زمین فرو نرود اگر بدو پای رود. حماقت دیگر آنکه مردم بر روی زمین دست جنبانند، او بگریزد و بطرف دیگر رود که جانور دار باشد.

الحکم : حلال است باتفاق.

خاصیت : زهرهٔ او اگر کسی با خود دارد، دلیر شود . از غرایب او آورده اند که دماغ ویرا با روغن زنبق در دماغ چکانند، چیزی که فراموش کرده باشد باز یاد آید.

کلب : بفارسی سگ. بسیار ریاضت می کشد و وفادار و حمایت خداوندش می کند در غیبت و حضور٤ . و کم خواب می کند.

الحکم : حرام است و نجس و نیز مکروه . بمذهب امام مالک‌رح پاک است. و جایز است نگاه داشتن وی بجهت پاسبانی و صید کردن بوی باتفاق. لیکن امام حنبل‌رح صید کردن بوی روا نداشته انده. و اول کسی که سگ بجهت پاسبانی نگاه داشت نوح علیه السلام بوده. و جایز است کشتن سگی که در وی ضرر باشد باتفاق. و سگی که در وی ضرر نباشد خلاف است درمیان علما. و نگاه داشتن سگی که پاسبانی نکند و بدان صید نتوان کرد، روا نیست. در حدیث آمده که ملایکه در خانهٔ که سگ باشد در نمی آیند. بعضی علما گفته اند که این حدیث در حق سگی است که بدو حاجت نباشد و بعضی در جمیع سگان داشته اند٦.

---

۱. الف ـ ب ـ ج = مکروه ۲. ب = نسبت

۳. الف، ب،=راه می رود ٤. ب= در غیب و حضور(ندارد) ٥. ب= لیکن..... نداشته‌اند (ندارد)٦. ب = بعضی در جمیع سگان داشته اند (ندادد)

Marfat.com

خاصیت : زبان سگ بر کسی بندند که سگ دیوانه گزیده باشد، نفع رساند. و اگر بچه بندند دندان بآسانی بر آورد. و هر کسی که دندان وی را نگاه دارد، سگان بر وی حمله نیاورند. و اگر خاک که سگ بر وی بول کرده باشد، در روز چهار شنبه غلوله سازند و بر کسی که تب‌دارد، بندند، خلاص شود[1] باذن الله تعالی.

فایده : بیشتر علما بر آنند که سگ اصحاب کهف ازین جنس بوده[2] و بعضی گفته‌اند که مراد از سگ اصحاب کهف شیر است و عرب شیر را کلب می گویند.

۱. ب = رفع شود- ۲. ب = که سگ اصحاب کهف ازین جنس بوده (ندارد)

Marfat.com

باب اللام

لقلق : بفارسی لکلک. او را به زیرکی وصف کرده اند.

الحکم : حلال است به مذهب امام ابو حنیفه‌رح . و در مذهب امام شافعی‌رح دو روایت است. بیشتر علمای شافعی فتوی داده اند که حرام است، که مار می خورد.

خاصیت : بچهٔ وی بکشند و بر بدن کسی که جذام داشته باشد مالند[1] نفع رساند. و از غرایب او آنکه بعضی حکما آورده اند که اگر کسی غم و اندوهی داشته باشد استخوان وی را نگاه دارد، غمش برود. غریب تر آنکه اگر چشم او را کسی با خود دارد در آب غرق نشود هر چند شنا[2] نداند.

۱. ب-ج = ندارد، د = بندند ۲. ب = آب‌بازی، د = شنان

Marfat.com

باب المیم

مالک‌الحزن : بفارسی بوتیمار. و این نام ازین جهت یافته که بر کنار رود می باشد و چون قطرهٔ آب کم می گردد در غم می شود و آب نمی خورد تا از تشنگی[۱] می میرد.

الحکم : حلال است گوشت او[۲].

خاصیت : گوشت وی چون بسیار خورند، بواسیر پیدا شود.

۱، ب = تشنگی (ندارد) ۲. الف‌ـد = حلالست، ب‌ـج = حلالست باتفاق

Marfat.com

باب النون

نسر : بفتح نون و سکون سین مهمله. بفارسی کرگس. او را عرب عریف می گوید. یعنی خبردار است از کارها. و سید مرغان نیز گویند. بلکه بعضی اکابر این را از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند و مشهور است درمیان مردم که عقاب سید مرغان است. و دراز عمر است چنانچه بعضی گویند هزار سال می زید. و تیز چشم است چنانچه می گویند از چهار صد فرسخ[1] می بیند. و همچنین بوی مرداری از دور در می یابد. اگر بوی خوش بوی رسد بیمار میشود چنانچه بعضی گفته اند می میرد. و تیز می پرد چنانچه مابین شرق وغرب را در روز پرد. و چیز بسیار می خورد چنانچه اگر سیر گردد بآسانی او را توان گرفت. و بعضی مورخان گفته اند که چون نر به ماده نظر کند ماده تخم می کند و بچه بیرون آرد. بگرمی آفتاب در جای بلند نشیند. اما قول درست آنکه مانند فرس جفت میگردد. با جفت خود چندان دوستی کند که از غم بمیرد چون جدا شود.

خاصیت : اگر پر وی را در زیر پای زنی که بچه دشوار می زاید نهند آسان گردد. و زهرهٔ وی را در چشم کشند بآب شور[2] هفت بار، و طلا کنند بآن گرد، چشم را از فرود آمدن آب[3] نگاه دارد.

---

۱. ج=چهار فرسنگ. ۲. الف-ب-ج=مرد، د=شور ۳. ب=از نزول.

Marfat.com

نعامه[۱] : بفتح نون و عین مهمله. بفارسی شتر مرغ. بر طبیعت جنبنده ها ست و مرغ نیست، هر چند تخم می کند و پر دارد. و تخم دراز کند بر وجهی که اگر ریسمان بر وی نهند نقطه در وی تفاوت نکند. و گویند تخم های خود را سه بخش کند، از یک بخش بچه بیرون آرد و یک بخش را می خورد و یک بخش را در هوا میدهد تا گنده میشود و ازان کرمها بیرون می آید و بچهٔ وی ازان می خورد. از عجایب او آنکه حاسهٔ سمع و شنیدن[۲] ندادر. اما جاسئه شامه و بوی شنیدن بسیار قوی دارد. و آب بسیار کم می خورد، بلکه نمی خورد. اگر یک پای وی شکند، بیک پای اصلا راه نمی توان رفت، بر جای بماند تا هلاک شود. و به حماقت و ابلهی مشهور است، چنانچه از صیاد بگریزد و سر خود را در ریگ پنهان کند.

الحکم : حلال است.

خاصیت : اگر او را در اول تابستان یا در آخر بهار بگیرند، پیه ویرا بر جای بنهند، افعی از آنجا بگریزد. و پیه وی را در جای که کژدم گزیده باشد، مالند و آنکس بخورد، درد تسکین یابد و همچنین هر ورمی که از سردی باشد و همچنین بر ورمها مالند، تحلیل کند.[۳]

نمر : بفتح نون و کسر میم با سکون را، بفارسی پلنگ است. بدترین سباع است و نخوت و نازش[٤] بسیار دارد. چون سیر گردد، خواب کند سه شبانه روز. دهان وی خوش بوی است بخلاف شیر و گرگ. و چون خسته شود، موش[٥] خورد، نیک شود. و گویند شراب دوست دارد، چندان بخورد که مست گردد، چنانچه ویرا بآسانی توان گرفت. و از مرداری و صید جانور دیگر نمی خورد. و غضب و قهر بسیار دارد.[٦] چنانچه در حدیث ضعیف آمده که از جمله کسانی که گرامی اند نزد خدای تعالیٰ ، کسی است که غضب کند وقتی که شخصی

---

۱. ب = نعاب ۲. ب = شمیدن. ۳. ب = و همچنین هر..... تحلیل کند(ندارد)
٤. ب = نازش ندارد) ۵. الف-ب-ج-د = موش، متن = معاش ٦. ب = فهم بسیار داد.

Marfat.com

خلاف حکم خدای تعالیٰ میکند. چنانچه پلنگ حمایت نفس خود می نماید.

الحکم : حـرام است گوشت[۱] وی باتفاق. اما پوست او بمذهب امام ابوحنیفه رح پاک است، چون ویـرا بکشند. پوست او بدباغت پاک میگـردد، و چون مردار شده باشـد. بمذهب امام شافعیرح موی وی پاک نمی گردد هـر چند او را کشته باشد یا دباغت کننـد. پس بمذهب امام شافعی رح نشایـد کـه پوست پلنگ را فرش سازند. در حدیث آمده که حضرت رسول صلی‌الله علیه وسلم نهی فرموده اند ازانکه او را فرش سازند. و فرموده که در هر قافله که پوست پلنگ باشـد ملایکه با ایشان نمی باشند.

خاصیت : پیه وی نافع ترین چیز است در زحمت قولنج[۲] و در رحم[۳] زنان و در جراحت کهنه. و زهرهٔ او در چشم کشند، روشنائی زیادت کند و پنج درهم گوشت او بخورند بجهت دفع زهر ها.

نـمـل : بفارسی مورچه. از همه جانوران پرحیله تر است در طلب روزی. و ذخیره نهد دانه ها دو نیم کند تا سبز[۵] نگـردد. گشنیز را به چهار بخش کند، چه اگر دو نیم کنـد، سبز میگردد و گاهی می ترسد که دانها گنده شود، بیرون می آورد از خانـهٔ خود و بر روی زمین پراگنـده می سازد. و باین حرص، بعضی علما گفته اند که حیوة او از خوردنی نیست، چـه معده ندارد، بلکـه بـه بوی دانه که می شکنند، پسنده می کند[۶].

الحکم : اگـر ایذا نکند و ضرری نرساند، مکـروه است کشتن او بلکـه حرام است. و چون ایذا و ضرر رساند، آنگاه جایز است کشتن او. اما در آب و

---

۱. ب = گوشت (نداود) ۲. ب = فالج ۳. ب = زخم ٤. ب = حریص تر
۵. الف-ب- = سبز، ج = سیر، متن = بز ٦. ب = زنده می باشد

Marfat.com

آتش انداختن یا سوختن خانه وی را روا نیست. در مذهب امام شافعی رح سوختن وی و خانهٔ وی روا نباشد. و در کشتن وی تفصیل است. اما آنچه کلان است و دراز پای است، آنرا سلیمانی[1] می گویند در ایشان ضرر رسانیدن نیست و کشتن وی روا نباشد. و مورچهٔ خورد که در وی ضرر و ایذا رسانیدن باشد کشتن وی روا باشد. و بمذهب امام شافعی رح آنچه مورچه در دهان خود دریا دست و پای خود داشته باشد، مکروه است خوردن وی. و درین باب حدیثی نقل کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم از خوردن این چیز منع فرموده اند.

خاصیت : تخم مورچه بر بغل یا عانه بچه که بالغ نشده باشد، مانند موی برنیاید[2]. و اگر تخم مورچه در خانه اندازند، اهل آن خانه متفرق شوند. و اگر گوگرد در خانهٔ مورچه اندازند، بمیرد. و اگر مورچه را در روغن زیت بجوشند و ازان روغن قطرهٔ درگوش که آواز می کند، چکانند، نفع رساند[3].

۱. ب = مسلمان ۲. ب = موی برنیاید (ندارد)
۳. اگر مورچه را..... نفع رساند (ندارد)

Marfat.com

باب الهاء

هد هد : بضم ها و سکون دال اول. مرغ مشهور است آب را در زیر زمین می بیند، ازین جهت دلیل سلیمان علیه السلام بوده.

الحکم : حلال است بمذهب امام ابوحنیفه‌رح، و بیک روایت از شافعی‌رح. لیکن فتوی بر مذهب او برآنکه حرام است. از جهت آنکه بوی بد می آید از وی و قوت او کرم است. و دیگر آنکه حضرت رسول‌الله‌صلی‌علیه‌وسلم منع فرموده اند (ازکشتن [۱])[۲]

خاصیت : گوشت او را بجوشانند، آب آن در زحمت قولنج دهند (نفع رساند)[۳] . اگر او را بیاویزند بر کسی که در وی آثار زحمت جذام باشد در امن شود. مادام که آویخته باشد اگر پر وی را دود کند، گزنده‌ها بگریزد از آنجا. و اگر کسی باخود دارد بر دشمن ظفر یابد. و خون ویرا در چشم کشند سفیدی که عارض گشته باشد برود. و مغز سر وی را در کبوتر خانه دود کند، کبوتر ها آنجا از جانوران در امن باشند. و اگر هد هد را تمام در خانه بیاویزند، اهل خانه را از هیچ چیز ضرر نباشد.

---

۱. ب = از جهت آنکه.....از کشتن (ندارد) ۲. متن = ازکشتن (ندارد)، الف‌ـج = دارد ۳. ب = نفع رساند، الف‌ـج، متن = (ندارد)

Marfat.com

باب الیاء

یربوع : بفتح یا و سکون را. بفارسی موش دشتی و موش دو پای نیز گویند. چه در صحرا می باشد[1]. و پایهای دراز دارد و دستهای کوتاه. رنگ وی نزدیک به رنگ آهو بره.

الحکم : حلال است نزد امام شافعی‌رح و حرام است نزد امام ابوحنیفه رح.

خاصیت : موی زیادتی که در پلک چشم پیدا شده باشد، بر کنند و خون یربوع بر آنجا طلا کنند،[2] موی زیادتی بر نیاید. والله اعلم باالصواب.

---

۱. ب = چه در صحرا می باشد (ندارد) ۲. ب = مالند

Marfat.com

ضمیمه

بخش صید و ذباحه و اطعمه و اشربه

از

شرح فارسی شرایع الاسلام

(متن از محقق حلی و شرح از ابوالقاسم ابن احمد یزدی)

Marfat.com

Marfat.com

کتاب صید و ذباحه است

مترجم گوید که: مصنف [illegible] کتاب و بعضی دیگر از فقهاء عنوان کتاب را به «صید وذباحت» نموده‌اند وچون ذباحت. مصدراست به معنی ذبح کردن، پس صید نیز به مناسبت باید که به‌معنی مصدری بوده باشد. و هردو اشاره بوده‌باشد بدو نوع تذکیه:

اول ذبح که مندرج باشد در تحت آن نحر. یا حقیقة چنانکه بعضی ادعاء نموده‌اند. و یا مجازاً ازباب تغلیب. چون ذبح «اکثرافراداً» می‌باشد ازنحر، و این‌نوع ذبح در حیوانی است که قدرت برآن‌توان یافت.

و نوع دویم. عقرکردن حیوانی است که قدرت نتوان برآن‌یافت. در هر موضعی ازاوکه بوده‌باشد. و اغلب افراد این نوع عقر نمودن حیوان وحشی، یا اهلی است که سرباز زند. و خودرا دست ندهد به‌آلت‌صید. و در تحت این نوع مندرج می‌باشدحیوانی که در چاه وگودی بیفتد که ازهاق روح آنرا بنماید. واین قسم را حقیقة صید نگویند.

و اکثر فقهاء که از آن جمله است مصنف ره. عنوان کتاب را به «صید و ذبایح» کنند. وچون «ذبایح» جمع «ذبیحه» است. و آن به‌معنی حیوانی است که ذبح می‌شود؛ پس به قرینهٔ آن‌مراد ازصید نیزحیوانی می‌باشدکه ذبح‌می‌شود، نه به معنی مصدری. واین انسب میباشد به مقصود بالذات از کتاب. چه مقصود بالذات حیواناتی است که‌قابل تذکیه می‌باشند. چه به صید وچه به ذبح، نه‌این‌دو عمل. چنانکه پوشیده نمی‌باشد.

و برهرتقدیر اصل درمباح بودن صید آیه و اخبار و اجماع علماء است.

وصید به‌معنی مصدری بردومعنی اطلاق می‌شود:

اول: بدست‌آوردن حیوان وحشی‌است به‌نحوی که حلال باشد، و برطرف کند امتناع وسرباز زدن را به‌آلت صید و غیرآن. وصید باین‌معنی، خلافی نمی‌باشد

Marfat.com

درآنکه جایز می‌باشد بهرآلتی که بآن توان توصل جست، خواه سگ باشد ، یاسبع ، یاآلت جارحه ، یا غیر جارحه ، مثل کمند وغیرآن.

و معنی دویم: صید عقری‌است که ازهاق کند روح حیوان ممتنع را به آلت صید ، بروجهی که حلال باشد خوردنش. و درحکم صید باین‌معنی که‌ازهاق روح باشد ، تفصیلی می‌باشد که مصنف ره متعرض آنشده است، و مترجم نیز متعرض شرح آن خواهد شد انشاءالله.

مصنف‌ره فرموده است که: و نظر درصید استدعاء مینماید بیان سه‌امررا:

امراول: درآنچه صید آن خورده می‌شود، هرچند بکشد آنرا، یعنی: ذبحش به‌عمل نیاید. و مختص می‌باشد این حکم از میانهٔ حیوانات به‌کلب معلم .

مترجم گوید که: ظاهرآنست که‌خلافی‌نباشددرآنکه آنچه «کلب‌معلم» بگیردآن را ، و مجروح سازد آن را ، و بچنگ آورد آن را صاحب‌سگ ، خواه مرده باشد آن ، یاحرکت مذبوحی بکند ، که حلال می‌باشد خوردنش ؛ و درآنکه، فرستادن صاحب سگ سگ را ، و جراحت نمودن سگ آن حیوان را ، درهرموضعی از آن حیوان که بوده باشد ، قایم مقام ذبح‌است درحیوانی که قدرت برآن حاصل باشد.

مصنف‌ره فرموده است‌که: نه‌غیرآن ، از حیوانات درنده ، و مرغها.

مترجم گوید که: امادر کلب‌غیرمعلم، به‌جهت آیه که: «وماعلمتم‌من‌الجوارح» الی آخره ، و اخبار. و ظاهر چنانکه‌بعضی ادعاء نموده‌اند ، آن است که حکم در آن وفاقی باشد،

و اما درسایر آلات صید ازآنچه مصنف ره بعد می‌شمارد آنها را و غیر آنها ، پس‌مشهور ، بلکه **سیدمرتضی** ره ادعاء اجماع برآن نموده است، آن است که چنین نیست ، بلکه محتاج به تذکیه می‌باشد، به‌جهت آیه که «مکلبین» قید شده است ، و به جهت اخبار کثیره.

و ازابن ابی‌عقیل نقل شده است که: حلال‌می‌باشد صید آنچه شباهت به کلب داشته باشد از یوز وپلنگ وغیرآنها ، به جهت عموم قول خداوند که«وما علمتم من الجوارح» ، و آنکه ذکر «مکلبین» به جهت دفع توهم حظر درآن است به جهت

Marfat.com

نجاستش . و به جهت اخبار متعدده.

و بعضی جمع نموده‌اند میانهٔ این دو صنف اخبار . یا به حمل اخبار رخصت بر تقیه ، یا به‌حمل اخبار منع بر اولویت.

و مؤید اخبار اول است صحیحهٔ **حلبی** ، و روایت **ابان** ، واحوط نیز می‌باشد، و مخالف تقیه، و موافق ظاهر آیه که قید «مکلبین» شده است. و در «کلب معلم» که مذکور شد که وفاقی است ، فرق نمی‌باشد میانهٔ سگ سیاه و غیر سیاه .

و از **ابن جنید** ، منقول است که: جایز نمی‌باشد صید نمودن بسگ سیاه. وآن مذهب بعض علماء **عامه** می‌باشد . و بنابر عدم جواز به غیر کلب معلم،

مصنف تفریع فرموده است که: پس اگر شکار کند به غیر آن. مثل یوز و پلنگ یا غیر آنها از درندگان ؛ حلال نیست آن شکار، مگر آنچه دریافته شود تزکیهٔ آن.

و همچنین است اگر شکار کند بباز وعقاب وباشه وغیر اینها ازمرغهای زخم زننده ، خواه تعلیم داده شده باشند و خواه‌نشده باشند.

مترجم گوید که: در صحیحهٔ **ابی عبیدة حذاء** مذکور است که: عرض نمودم خدمت **ابی عبدالله** که: چه میفرمایی درشکار باز و چرخ و کلاغ ؟ پس فرمود که: هر گاه دریافتی تزکیهٔ آن‌را ، پس بخور؛ و اگر درنیافتی تزکیهٔ آن‌را . پس مخور.

مصنف‌ره فرموده است که: وجایز است شکار کردن به‌شمشیر و نیزه.

مترجم گوید که: خواه بزرگ باشد یا کوچک ، اگرچه به‌شکل عصایی باشد که سرش مثل سر نیزه آهن تیزی‌باشد.

مصنف‌ره‌فرموده است که: وتیر کمان وهرچیزی که درآن پیکانی باشد.

مترجم‌گوید که : به علاوه آنکه خلافی در آنها نقل نشده است. دلالت می کند بر آن اخبار و اصالت حلیت ، مگر در چیزهاییکه حرمتش منصوص می‌باشد.

مصنف ره فرموده است که : و اگر از طرف پهنا خورد و بکشد ، حلال است.

مترجم‌گوید که : خواه جراحت بکند یا نکند ، ولیکن مشروط است بخوردن آهن بآن . پس شرط نمی‌باشد که طولا بخورد ، چنانکه اخبار دلالت میکند برآن .

مصنف ره فرموده است که: و خورده می‌شود هرچه را بکشدمعراض، یعنی : تیرهای بی پر و پیکان ، هرگاه بدردگوشت را. و همچنین است حکم تیری که

Marfat.com

پیکان ندارد ، هرگاه تیز باشد، پس بلدردگوشت را.

مترجم‌گوید که : و اگر چه اندك باشد دریدنش.

خلاصه آنکه مردنش مستند بدریدن باشد. و اگر ندرد اصلا ؛ حلال نخواهد بود ، به جهت صحیحهٔ ابی عیلة از حضرت ابی عبدالله ع که فرمود که : هرگاه انداختی معراض را ، پس خرق نمود ، بخور ؛ و اگر خرق ننمود ، و به پهنا افتاد، مخور. و در صحیحهٔ حلبی از حضرت ابی عبدالله ع مرویست که اگر از برای صیاد تیری بجز معراض نباشد ، وهر وقتی که معراض‌را می‌اندازد نام خدا را ببرد؛ پس بخورد ازآن. و اگر تیری غیر آن دارد ، پس نخورد.

و این تفصیل در کلام فقهاء نمی‌باشد . و همچنین آنچه صدوق از زرارة به سند صحیح روایت نموده‌است که: شنیدم از ابی‌جعفر ع که میفرمود در بارهٔ آنچه بکشد معراض که : باکی‌بآن نمی‌باشد ، هرگاه بسازد آن را از برای این کار.

و صاحب کفایة گفته است که : وجه حلال بودن آن است نزد خرق . وبعد از آن‌گفته است که :اگر معراض سنگین باشد که نکشد به خرق خود ، بلکه بسنگینی خود ، مثل سنگها و بنادق ؛ حلال نیست مقتولش مطلقاً . خواه قطع کند بندقه سرش را ، یا عضو دیگرش را ، به جهت عمل کردن به اخبار بسیار.

و بعد از آن‌گفته است که : و در مثل آلتی که‌تازه بهمرسیده‌است دراین‌زمان‌ها که مسمی است به « تفنگ » تردد است.

و اگرگفته شود به حلال بودنش ؛ دور نخواهد بود ، به جهت عموم ادلهٔ حلیت و دخولش در تحت عموم قول ابی جعفرع که فرمودکه : هر آن‌کس بکشد که صیدی را به سلاحی ، تا آخر حدیث.

و اخباری که در خصوص بندقه وارد شده است ، مصروف است بآنچه‌در آن زمان معروف بوده است. و مؤید آن آن است که فرمودند که : بندقه صید نمیکند شکاری را ، و کفایت نمیرساند دشمنی را ، یعنی : نمی کشد آن را ، و لیکن می‌شکند دندان را ، و کور میکند چشم را. و وجه تأیید آن است که « تفنگ » شکار میکند ، و می کشد دشمن را.

و بعد ازآن‌گفته است که : احوط دوری است. وگفته‌اند که : شرط نمی‌باشد

Marfat.com

در حلال بودن شکار که مردنش بیک آلت باشد. پس اگر متعدد باشد ، و آن شکار حلال باشد به جهت هر یک از آنها ، و بمیرد بهمهٔ آنها؛ حلال بوده باشد.

مصنف ره فرموده است که : و شرط است در حلال بودن شکاری که سگ آن را می کشد اینکه بوده باشد معلم.

مترجم‌گوید : یعنی : به فتح لام و تشدید آن ، یعنی : تعلیم کرده شده باشد ، واین به جهت آیه و اخبار است.

مصنف ره فرموده است که : و متحقق می‌شود این معلم بودن بسه شرط : این که برود رو بشکار ، هر وقت که او را بفرستد، یعنی : صاحبش.

مترجم‌گوید که : مراد آن است که هر وقت که او را اشاره کند ، و تحریص کند آن را بشکار ، او به هیجان در آید.

مصنف ره فرموده است که : و ممنوع شود هر وقت که او را منع کند.

مترجم‌گوید که : کلام فقهاء در اینّ شرط دویم مطلق می‌باشد چنانکه می‌بینی. ولیکن **شهید اول** در **دروس** مقید نموده است آن را با آنکه : هرگاه بشکار نرسیده باشد. ، چه اغلب‌آنست که در آن وقت هیچ سگی باز نایستد .

و صاحب **مسالک** نیکو شمرده است این تقلید را. ، و **علامه** در **تحریر** نیز سخنش نزدیک است بسخن **شهیدین**.

مصنف ره فرموده است که : و نخورد آنچه را که نگاه میدارد. پس اگر بخورد بر سبیل ندرت ، ضرر نرساند در مباح بودن آنچه میکشد آن را.

مترجم‌گوید که : در مشهور ، اعتبار نموده‌اند این شرط را. و جمعی که از ایشانند **صدوقین** ، شرط ننموده‌اند نخوردن را ، و اخبار بسیاری نیز دلالت بر آن مینماید.

و بعضی فقهاء ادلهٔ منع را حمل بر کراهت ، یا تقیه نموده‌اند. و پاره‌ای اخبار نیز شهادت بر این جمع میدهد.

و **ابن جنید** فرق‌گذارده است میانهٔ خوردنش پیش از مردن شکار ، و میان خوردنش بعد از آن ، و اول را باعث قدح در حلیت دانسته‌اند ، نه دویم.

و بنابر قول مشهور است آنچه مصنف ره فرموده‌است که : و همچنین ضرر

Marfat.com

ندارد ، اگر خون شکار را بخورد و بس.

مترجم‌گوید که : یعنی اصلاگوشتش را نخورد. و در خوردن آنچه در اندرون شکار می‌باشد ، بعضی دو احتمال داده‌اند.

مصنف ره فرموده است که : و ناچار است از مکرر صید کرد: باو در حالی که متصف باشدباین سه شرط ، تا اینکه معلوم شود حصول این شرطها در آن، و کافی نیست اتفاق افتادن این شرطها در یک مرتبه.

مترجم‌گوید که : بعد از اتفاق بر کافی نبودن یک مرتبه خلاف نموده‌اند.

پس بعضی تحدید نموده‌اند بدو بار ، و بعضی‌اعتبار سه بار نموده‌اند ، واکثر تحدید ننموده‌اند. و بعضی مناط را عرف دانسته‌اند ، به جهت‌عدم تحدید شرعی در باره آن به جهت نبودن نصی در این باب ،وگفته‌اند که: بعد از آنکه محقق‌شدتعلیم، ضرر نمیرساند مخالفت یک مرتبه ، چنانکه مصنف ره اشاره بان فرمود.

مصنف ره فرموده است که: و شرط است درآنکه سگ را بشکارمی‌فرستد، چهار شرط :

اول : آنکه مسلمان باشد.

مترجم‌گوید که : چونکه صید یک نوع تز کیه می‌باشد ، و چنانکه‌صحیح‌نمی باشد تز کیه غیر مسلمان به ذبح نمودن ، یا تحر کردن ، همچنین صحیح نمی‌باشد فرستادنش سگ را بشکار. ولیکن‌درغیر مسلمان تفصیلی می‌باشد چنانکه مصنف ره عن قریب اشاره بآن خواهد فرمود.

مصنف ره فرموده است که : یا در حکم مسلمان باشد مثل کودک.

مترجم‌گوید که : یعنی: کودک ممیز. واما غیرممیزوهمچنین‌مجنون، پس‌شهید اول دردروس‌گفته است که : حلال نمی‌باشد آنچه شکار مینماید.

مصنف ره فرموده است که : بنا بر اعتبار اسلام تفریع فرموده است که :پس اگر بفرستد آن سگ را گبری یا کافربت پرستی ، حلال نیست خوردن آنچه می کشد آن را.

مترجم‌گوید : یعنی : بدون خلاف ، ولیکن در باب تز کیه مذکور خواهدشد که در باب مجوسی خلافی می‌باشد.

Marfat.com

مصنف ره فرموده است که : و اگر بفرستد آن سگ را ، یهودی یا ارمنی در آن خلاف است. اظهر اینست که حلال نیست.

مترجم‌گوید که : و مشهور نیز منع است.

دویم : آنکه بفرستد او را به جهت شکار کردن. که اگر از جانب خود برود، شکارش حلال نیست.

مترجم‌گوید که : مستند این حکم‌پاره اخباری است که سنداً ودلالة قاصر است از افادهٔ مدعی ، و به‌علاوه معارض است به روایت **قاسم بن سلیمان** .

مصنف ره فرموده است که : بلی ، اگر منع کند آن را بعد از رفتن ، پس بایستد ، و بعد از آن تحریص کند آن را؛ صحیح است، به جهت آنکه خود رفتن بریده شد به سبب ایستادنش ، وگردید تحریص کردن فرستادنی از نو. و این چنین نیست؛ اگر خود سر برود ، پس صاحبش تحریص کند او را.

سیم : اینکه اسم خدا را یادکند در وقت فرستادن سگ. پس اگر ترک کند نام بردن را عمداً ، حلال نمی‌شود آنچه راکه میکشد آن را.

مترجم‌گوید که : مستند این حکم آیه و اخبار است. و حکم انداختن تیر نیز چنین است ، به جهت پاره‌ای اخبار. ولیکن هرگاه اسم را نزد فرستادن سگ ، یا انداختن تیر برده باشد ؛ خلافی‌درمجزی بودنش نمی‌باشد . ولیکن هرگاه تسمیه میانهٔ فرستادن و دندان گرفتن باشد، یا خوردن تیر بآن؛ دو قول می‌باشد. ولیکن نصوص عام میباشد ، و دلیلی بر منحصر بودن زمان آن در وقت فرستادن یا انداختن نمی‌باشد.

مصنف ره فرموده است که : و ضرر نمیرساند هرگاه ترك نمودن اسم خدا از روی فراموشی باشد.

مترجم‌گوید که : اگر این نسیان در حالت فرستادن بوده باشد ، و بعد بیاد آورد ، و تسمیه به عمل آورد ؛ خلافی نمی‌باشد ظاهراً در مجزی بودنش. و اما اگر بالمرة فراموش کند تسمیه را ؛ باز حلال است آنچه راکه سگ کشته است، به جهت عموم خبر نبوی ص که : « رفع عن امتی‌الخطاء والنسیان » برداشته‌شد ازامت من خطا و فراموشی . و در باب جاهل دو احتمال داده‌اند. و بعضی در آن تفصیل

Marfat.com

داده‌اند میانهٔ آنکه بالمرة معتقد تسمیه نباشد، و میانهٔ آنکه معتقد باشد ، ولیکن در این مسأله که در وقت فرستادن سگ باید که تسمیه نمود جاهل باشد .

مصنف ره فرموده است که : واگر یکی سگ را بفرستد ، ودیگری تسمیه کند ؛ حلال نمی‌شود شکار با کشتن سگ آن را.

مترجم‌گوید که : به جهت صحیحهٔ **محمد بن مسلم** .

مصنف ره فرموده است که : و اگر یکی تسمیه کند، یعنی : دروقت فرستادن سگ خود ، پس بفرستد دیگری سگ خود را ، و تسمیه نکند ، پس هر دو سگ شریک شوند در کشتن شکار ؛ حلال نباشد.

مترجم‌گوید که :گفته‌اند که : معتبر درتسمیه درباب صید و ذبح ونحر ، ذکر خداست که مقرون باشد به تعظیم ، مثل هر یک از تسبیحات‌اربع . ودرمثل: «اللهم اغفرلی وارحمنی ، واللهم صل علی محمد وآل محمد» دو قول است . ومختار صاحب **کفایة** اجزاء آن است به جهت عموم ادله . وهمچنین‌اجزاء همان «الله» فقط است ، چه بر آن صدق میکند ذکری که در آیه مذکور است. و همچنین اجزاء غیر عربی ، هر لغتی که باشد . مراد از «الله» در آیه ذات خداوند است، نه لفظ مخصوصی.

چهارم : آنکه ، غایب نشود شکار ، در حالتی که حیات آن مستقرباشد .

مترجم‌گوید که : معنی شرط آن است که موتش مستند به جراحت سگ ، یا تیر و امثال آن باشد.

پس اگر بمیرد به صدمهٔ دیگر ، یا دریدن جانوری، یا آنکه‌چیزی‌دیگربه‌جز جرح شریک باشد در کشتن آن ؛ حلال نباشد،.

و از این جاست که مصنف ره متفرع ساخته است بر آن، وفرموده است که: پس اگر یافته شود شکار کشته یا مرده بعد از غایب شدنش ؛ حلال نیست ، به جهت احتمال آنکه بوده باشد کشتن نه از سگ ، خواه بیابد سگ را سر اوایستاده ، یادور از او.

مترجم‌گوید که : و اما اگر آن شکار در وقت غایب شدن او از آن حرکت مذبوحی مینموده باشد ، یا آنکه فرض شود که عالم باشد، یعنی : ظن غالب داشته

Marfat.com

باشد که مردنش مستند بآن جراحت می‌باشد ؛ حلال بوده باشد، به جهت روایات عدیده .

مصنف ره فرموده است که: وجایز است شکار کردن بدامها و تله‌ها وشبکه‌ها که آن هم نوعی از دام است . لیکن حلال نیست چیزی از آن شکارها ، مگر آن چه دریافته شود تزکیهٔ آن ، هر چند در آن دامها سلاحی بوده باشد.

و همچنین است شکاری که به تیر میکند ، هرگاه در آن پیکان نباشد ، وندرد یعنی :گوشت را. و بعضی‌گفته‌اند که : حرام است که بزند صید را بچیزی که‌بزرگ تر از آن باشد.

و بعضی‌گفته‌اند که : مکروه است. و این اولی‌است.

مترجم‌گوید که : یعنی: مثل‌سنگ بزرگی‌بزند بشکار که آن سنگ بزرگتراز آن شکار باشد.

و آنچه از ظاهر عبارت شیخ مستفادمی‌شود آن است که: هم‌عمل حرام باشد، و هم شکار ، اگر اتفاق افتد که بآن سنگ بمیرد مثلا. ولیکن صاحب تنقیح ، به تبعیت مصنف ره، و بعضی دیگرگفته‌اند که: اشبه کراهت است، به جهت اصالت حلیت.

امردویم : در احکام شکار کردن است. هرگاه بفرستند مسلمانی و بت‌پرستی آلت خود را بسوی شکار ، پس هر دو آلت بکشند آن را؛ حلال‌نیست ، خواه متفق باشد آلت ایشان ، مثل آنکه بفرستند دو سگ را ، یا بیندازند دو تیر را ، یا مختلف باشد ، مثل اینکه بفرستد یکی سگ را ، و بنیدازد یکی تیری را ، و خواه اتفاق بیفتد رسیدن بشکار در یک وقت ، یا در دو وقت ، هرگاه اثر هر یک از دوآلت کشنده باشد . و اگر سست کند شکار را مسلمان ، پس شمرده نشود حیاتش مستقر ، و بعد ار آن بسازد کار آن را دیگر ، یعنی : کافر ؛ حلال است از جهت آنکه کشنده مسلمان است. و اگر عکس فرض شود ، حلال‌نیست. و اگر مشتبه باشد این‌دوحال ؛ حرام است ، به جهت غالب‌کردن حرمت. و اگر بوده باشد با مسلمان دو سگ که بفرستد یکی را ، و دیگری خود سر برود ، پس بکشند آن را ؛ حلال نباشد.

مترجم‌گوید که : حاصل سخن آن است که شرط است در حلیت صید مستند

Marfat.com

بودن موتش بسوی سببی که حلال کننده باشد.

پس اگر بمیرد بدو سببی که یکی از آن دو مباح باشد. و دیگری حرام ؛ غالب گردانیده می‌شود جانب حرمت. و این قاعده‌ایست کلی.

مصنف ره فرموده است که : و اگر بیندازد تیری‌را. یعنی : به‌قصد شکاری، پس برساند آن را باد بسوی آن شکار . پس بکشد آن را ؛ حلال است . و هر چند بوده باشد که اگر نمی‌بود باد. نمیرسید تیر.

مترجم‌گوید که : به جهت آنکه احتراز از وزیدن باد . ممکن نمی‌باشد در اغلب اوقات .

مصنف ره فرموده است که : وهمچنین است ؛ اگر بزند تیر بزمین ، و بعد از آن جستن نماید . پس بکشد.

مترجم‌گوید که : این دو حکم مشهور می‌باشد میانهٔ فقهاء و دلیلی از برای آن بجز عمومات ادلهٔ حلیت نقل نشده است.

مصنف ره فرموده است که : و اعتبار در حلال بودن شکار به مرسل، یعنی : بکسی است که سگ را می‌فرستد . نه به معلم . یعنی : آنکه سگ را تعلیم کرده است. پس اگر فرستنده مسلمان باشد ، پس بکشد ؛ حلال است هر چند معلم‌گبر یا بت پرست باشد.

مترجم‌گوید که : این کلام ، اشاره است به رد کلام **شیخ** در **مبسوط** که‌گفته است که : حلال نمی‌باشد کشتهٔ سگی که تعلیم نموده باشد آن را مجوسی. واحتجاج نموده است به قول خداوند که : « **یعلمو نهن مما علمکم الله** » ، و به روایت **عبدالرحمن بن معایة** که‌گفت : پرسیدم از **ابی‌عبدالله** ع ، و عرض نمودم که : سگ مجوسی را من عاریه مینمایم ، پس شکار مینمایم بآن ؟ آن حضرت فرمود : مخور از شکار آن ، مگر آنکه بوده باشد که تعلیم نموده باشد آن را مسلمانی. و جواب‌این احتجاج آنکه مفهوم آیه حجت نمی‌باشد ، به‌جهت آنکه وارد شده‌است موردغالب، پس مفهومش حجت نمی‌باشد ، چنانکه در محلش بیان شده است. و نهی درحدیث محمول است بر کراهت ، به جهت جمع میانهٔ اخبار.

مصنف ره فرموده است که : و اگر بوده باشد فرستنده‌نامسلمان، حلال‌نیست

Marfat.com

آن شکار ، هر چند معلم مسلمان باشد.

و اگر بفرستد سگ را بسوی شکاری ، و تسمیه به عمل آورد ، پس بکشد شکاری دیگر را ؛ حلال است.

مترجم‌گوید که : به جهت عمومات ادلهٔ حلیت ، و خصوص روایت **عبادبن صهیب**.

مصنف ره فرموده است که : و همچنین اگر بفرستد آن را بر شکارهای بزرگ ، پس آنها متفرق شوند از کوچکها ، پس بکشد آنها را ، یعنی : کوچکها را ؛ حلال باشند آنها ، هرگاه ممتنع ، یعنی : سرباز زننده ، باشند.

مترجم‌گوید که : به‌جهت‌حصول‌شرایط صیددرآنها ، درصورتی که‌ممتنع باشند ، چه صید وحشی است ، و ممتنع بالفعل است ، و کشته کشته است بسگ معلم با تسمیه ، زیراکه شرط نمی‌باشد تسمیه بر مرسل الیه ، بلکه کافی است تسمیه باارسال آن بسوی صید ، و اگر چه بکشد غیر آن را ، به خلاف آنکه آن صغار ممتنع نباشند ، و به حیثیتی باشند که قادر بر خواستن و دویدن یا پریدن نباشند ، و سگ آنها را بکشد ، که حرام و میته میباشند ، زیراکه نه ذبح شده‌اند ، و نه سگ آنها را بروجه شرعی کشته است.

و آنچه مذکور شد اختصاصی بسگ نمیدارد ، بلکه در آلات صید ، از نیزه و شمشیر و تیر هم جاری می‌باشد.

پس اگر تیری را بیندازد بسوی صید کبار ، پس بکشد صغاری را که ممتنع باشند ؛ حلال خواهند بود.

و هرگاه بکشد صغاری را که ممتنع نباشند ؛ حرام خواهد بود ، چنانکه مصنف ره فرموده است که : و همچنین است حکم ، در آلت. اما اگر بفرستد سگ را ، و مشاهده نکند شکاری را ، پس اتفاق افتد خوردن بشکاری ؛ حلال نیست ، هرچند تسمیه به عمل آورده باشند ، خواه بوده باشد آلت سگ ، یا سلاح ، چونکه اوقصد ننموده است شکار را ، پس جاری مجرای رفتن خود سگ باشد.

و شکاری که حلال می‌شود بکشتن سگ او را ، یا کشتن آلت در غیر موضع تزکیه ، هر چیزی است که سرباز زننده باشد ، یعنی : آنکه نتوان آنرا بدست آورد ،

Marfat.com

چه وحشی باشد ، یعنی : دراصل، مثل آهو، یا اهلی باشد ، یعنی : وممتنع شده‌باشد.

و همچنین است آنچه حمله کند ، یا شاخ زند از حیوانات ، یا بیفتد در چاهی و نحو آن ، و متعذر باشد ذبحش ، یا نحرش ، پس بدرستی که کافی است مجروح کردنش در مباح شدنش بآن ، و مختص نمی‌باشد در این وقت ، زخم زدنش بـه موضعی از جسدش.

مترجم‌گوید که : خلافی در میانهٔ **امامیه** در آنچه گفته شد نمی‌باشد، وبه‌علاوه اخبار نیز فی‌الجملة دلالت بر آن میکند.

مصنف ره فرموده است که : و اگر تیرزند جوجه راکه‌برنمی‌خیزد، یعنی : سرکشی نمیتواند نمود ، پس بکشد آن را ؛ حلال نمی‌شود.

مترجم‌گوید که : چونکه بالفعل ممتنع نمی‌باشد، و اگرچه بالقوة ممتنع باشد،

مصنف ره فرموده است که : و همچنین اگر بیندازد تیر به مرغی و جوجه‌ای که نتواند برخیزد . یعنی : بپرد ، پس بکشد هر دو را ؛ حلال است مرغ ، نـــه جوجه.

مترجم‌گوید که : این نیز بهمان جهت که مذکور شد ، و به علاوه در هیچ یک از این دو حکم ، خلافی در میانهٔ **امامیه** نقل نشده است.

مصنف ره فرموده است که : و اگر پاره پاره نمایند سگها شکاررا پیش ازدر یافتن آن ، حرام نمی‌شود.

مترجم‌گوید که : **شهید ثانی** ره‌گفته است که : اصحاب ، این حکم را بـــه عنوان اطلاق ذکر نموده‌اند . و غباری بر آن‌نمی‌باشد، هرگاه‌سگان آن را بیک‌دفعه پاره پاره نموده باشند. اما اگر بر سبیل تعاقب باشد ، مشروط می‌باشد حلال بودنش بیکی از دو شروط : یا آنکه اول‌یکی‌از آن سگان ، اورا غیر ممتنع وغیرمستقر الحیاة نموده باشد ، و یا آنکه در وقتی که آن دیگر بسوی او می‌آید ، هنوز ممتنع باشد ، خواه مستقر الحیاة باشد یا نباشد . واگر بفرستد شخص شکاری سگان را، پس پاره پـــاره کننـد او را ، و معـلوم نباشد کیفیـت آن ؛ در ایـن‌صورت دو اصل‌بایکدیگر معارضه می کند : یکی اصل عدم دفعی بودن ، و دیگر اصل نگشتنش غیر ممتنـع

Marfat.com

پیش از فعل بعضی از آنها . و بعد از آن گفته است که : وجه خوردن‌است به جهت آنکه تزکیه شده است به سببی شرعی ، ومحتمل می‌باشد تحریم به‌جهت مجهول بودن سبب قطعی . پس غالب گردانیده می‌شود جانب تحریم.

مصنف ره فرموده است که : و اگر بزنـد شکاری را به تیر ، پس بیفتد از کوهی ، یا بیفتد در آب . پس بمیرد ؛ حلال نیست ، به جهت محتمل بودن آنکـه بوده باشد مردنش از افتادن.

مترجم‌گوید که : یعنی : آنکه یقین نمی‌بـاشد که مرگش مستند به‌سبب مبیـح شرعی می‌باشد . و به علاوه دلالت میکند بر آن حسنهٔ **حلبی** و روایت **سماعة**.

مصنف ره فرموده است که : بلی ، هرگاه بگردد حیاتش غیر مستقر ، یعنی : از آن تیر ؛ حلال است . به جهت آنکه جاری مجرای مذبوح است.

مترجم‌گوید که : مثل آنکه تیر در موضعی خورده باشد که اهل خبره شهادت دهند بآنکه آن تیر کشنده است . چنانکه اگر در دلش خورده باشد ، در این صورت حلال است ، و اگر چه افتاده باشد از کوهی یا در آبی.

و **صدوقین** گفته‌اند که : وقتی حلال است که مرده باشد در آب ، و سرش در بیرون از آب باشد . و این مندرج می‌باشد در آنچه‌گفته شد که معلوم باشد که موتش مستند به تیر می‌باشد ، و خصوصیتی از برای بودن سر در بیرون آب نمی‌باشد، بلکه این مثالی است از برای آنچه ذکر شد ، اگر قرینه بر خلاف آن نباشد.

مصنف ره فرموده است که : و اگر جداکند آلت از آن شکار چیزی را ، می باشد آن قطعهٔ جدا شده میته.

مترجم‌گوید که : چه صدق میکند بر آن که قطعه‌ایست جدا شده است از زنده پیش از تزکیه‌اش ، زیرا که بآن ضربتی که از آن جدا نمود این قطعه را حاصل نشد تزکیهٔ آن ، پس چنان است که جدا شده باشد از آن ، بدون شکار کردن.

مصنف ره فرموده است که : و تزکیه می‌شود آنچه باقی مانده است ، اگر حیاتش مستقر باشد.

مترجم‌گوید : یعنی اگر آن بـاقی ممتنع نیز نباشد. و اگر بـاقی حیاتش مستقر نباشد مقتضای قواعد صید آن است که همهٔ آن حلال باشد.

Marfat.com

مصنف ره فرموده است که : و اگر آن را دو نصف کرده باشد ، پس هیچ یک از آن دو نصف حرکت نکنند ، پس هر دو حلال است. و اگر یکی حرکت کند ، پس حلال آن است.

و بعضی گفته‌اند : هر دو خورده می‌شوند ، اگر نبوده باشددر آن که حرکت میکند حیات مستقره. و این اشبه است . و در روایتی است که: خورده می‌شود آن قطعه که سر در آن است.

مترجم گوید که : این روایت **عمار بن اسمعیل** است از حضرت **صادق** ع.

مصنف ره فرموده است که : و در روایت‌دیگراست که‌خورده می‌شود قطعهٔ بزرگتر ، نه کوچکتر.

مترجم‌گوید که : این روایت **سکونی** است از حضرت **صادق** ع.

مصنف ره فرموده است که : و هر دو شاذ است.

امر سیم : در لواحق است و در آن چند مسأله است.

مسألهٔ اول : شکار کردن به آلت غصبی حرام و معصیت است ، و حرام نمی‌شود شکار.

مترجم‌گوید که : در این مسأله تفصیل می‌باشد ، ومبنای آن بر عدم دلالت‌نهی بر فساد در غیر عبادات مطلقاً ، یا بنابر بعضی وجوه ، یا دلالتش بر آن می‌باشد. و موضع تحقیقش در اصول است ، وکلام مصنف ره مبتنی بر عدم دلالت مطلقاً می‌باشد، ولهذا مصنف ره بر آن متفرع فرموده است که : و مالک‌می‌شود آن شکار را شکار کننده ، نه صاحب آلت ، و بر اوست ، اجرة المثل آن آلت ، خواه بوده باشد آلت سنگ یا سلاح.

مسألهٔ دویم : هرگاه دندان‌گیرد سگ شکار را ، بوده باشدموضع دندان گرفتن نجس ، و واجب است شستن آن ، بنا بر اصح.

مترجم‌گوید که : به جهت عموم ادلهٔ نجاست سگ . و **شیخ** در **خلاف** و **مبسوط**گفته است که : پاك است، نظر به ظاهرقول خداوندکه: « فکلوامماامسکن» یعنی : بخورید آنچه را که سگان نگاه داشته‌اند ، و نفرموده است خداوند که : بشویید و بخورید، و نظر بپاره‌ای اخبار دیگر باین‌مضمون، و در هیچیک از آنها

Marfat.com

امر نفرموده‌اند بشستن. وبعضی**عامه** نیز قایل به قول **شیخ** می‌باشند . و بعضی قایـــل به عفو شده‌اند، به جهت احتیاج و دشوار بودن احتراز.

مسألهٔ سیم : هرگاه بفرستد ، یعنی . صیاد سگ خود را. یا سلاح خودرا. پس مجروح کند آن شکار را .

مترجم‌گوید که : فقهاءگفته‌اند که : بر او است در این هنگام که مبادرت کند بسوی آن به قرینهٔ معتاد. و ظاهر کلام ایشان و جوب این مبادرت است.و بعضی‌در اثبات و جوب اشکال نموده‌اند.

باری ، بعد از آنکه رفت بر سر شکار ؛ اگر در نیابد آن را زنده . بلاخلاف حلال بوده باشد ؛ و اگر دریابد آن را زنده . پس مصنف ره فرموده است که : و در یابد آن را زنده ، پس اگر نبوده باشد حیاتش مستقر ؛ پس آن درحکم‌مذبوح است. و در احادیث است که : پست تر چیزیکه درك میکنی تذکیه‌اش را این است که بیابی آن راکه حرکت میکند چشمش ، یا حرکت میکند پایش. یا حرکت میکنـد دمش.

مترجم‌گوید که : در روایت **لیث** ، از حضرت **صادق** ع مرویست که فرمود که : این ، یعنی : حرکت پا و حرکت چشم و حرکت دم، آخر تذکیه‌است. پس بنابراین ، هرگاه رفت بر سر شکار به طریق معتاد ، و این امور را در آن مشاهـــده ننموده، و واگذارد او را تا خود مرد؛ بلا اشکال حلال باشد . و هرگاه یافت این امور را در آن؛ گفته‌اندکه : اولی آنست که آن را تذکیه نماید ، خواه تفسیر شـود حیات مستقره بآن یا نه ، به جهت عمل به روایت مزبوره ، و اگر چه درتفسیرحیات مستقره خلافی می‌باشدکه انشاءالله در ذبایح مذکور خواهد شد.

مصنف ره فرموده است که : و اگر حیات‌مستقره داشته باشد ،

مترجم‌گویدکه : ظاهر فقهاء نیز آن است که واجب باشد مبادرت نمودن بسوی‌تذکیه‌اش ، وگرچه بعضی در این وجوب تأملی میدارند.

باری ، بعد از مبادرت نمودن بسوی تذکیه ، اگر دریافت تذکیه‌اش را؛ بلا اشکال حلال خواهد بود.

و اگر متعذر با شد تذ کیه‌اش به جهت تقصیر صیاد ، مثل آنکه بهمراه خود

Marfat.com

نبرده باشد آلت تذکیه را ، و بمیرد آن شکار بآن جراحت ؛ پس مشهور چنانست که مصنف ره فرموده است که : و وقت گنجایش ذبح آن داشته باشد، حلال نمی‌شود خوردنش تا ذبح شود.

مترجم گوید که : در حرمت آن در این صورت ، بعضی اشکال نموده‌اند نظر به عمومات ادلهٔ حلیت.

مصنف ره فرموده است که : و بعضی گفته‌اند : اگر نبوده باشد با او آنچه ذبح کند بآن ؛ واگذارد سگ را تا بکشد آن را ، و بعد از آن می‌خورد آن را، اگر خواهد.

مترجم گوید که : قول این بعض موجه می‌باشد نظر به عموم آیه و خصوص صحیحهٔ جمیل و عمومات اخبار دیگر.

مصنف ره فرموده است که : اما اگر وسعت نداشته باشد زمان از برای ذبح آن ، پس آن حلال است.

مترجم گوید که : مراد آن است که هرگاه تعذر تذکیه مستند به تقصیر صیاد نبوده باشد ، مثل آنکه زمان وسعت تذکیه نداشته باشد، یا آنکه صیاد مشغول شود بگرفتن آلت ، یا کشیدن کارد و نحو آنها ، پس بمیرد صید ؛ در این صورت حلال می‌باشد ، هر چند حیاتش مستقر بوده باشد ، چنانکه مصنف فرموده است که : هر چند حیاتش مستقره باشد.

مترجم گوید که : این کلام مصنف ره اشاره است به رد جمعی که رفته‌اند به حرمت آن . نظر بآنکه حیاتش مستقر می‌باشد ، پس اباحه‌اش منحصر به تذکیه می باشد. و وجه رد منع کلیت کبری است.

مصنف ره فرموده است که : وهرگاه بگرداند تیراندازنده شکار را غیرممتنع ؛ مالک شود آن را . و اگر چه نگرفته باشد آن را. پس اگر بگیرد آن را غیر او ؛ مالک نشود آن را دویمی . و واجب است دادنش به اول .

مترجم گوید که : و همچنین آنچه در آلت صیاد ، مثل دام می‌افتد ، ملک بریا کنندهٔ آن آلت است. و همچنین هر آن آلتی که معتاد باشد صید نمودن بآن، و بیرون [illegible] جستن صید از آن از ملک او بعد از افتادنش در آن آلت. واما هرگاه معتاد

Marfat.com

نباشد صید نمودن بآن. مالک‌نشود مالک آن آلت . پس مالک نشود شخص صیدی راکه در زمین او بگل‌نشسته است . یا در خانهٔ او آشیانـه نموده است . و همچنین مالک کشتی . مالک نشود ماهی راکه خود به جهد در آن کشتی .

و اگر قصد تملک نموده باشد ، مثل آنکه خود آن زمین راگل نموده باشد که صید در آن بنشیند . یا خانه را به‌خصوص این‌ساخته باشد که مرغ در آن آشیان‌نماید ، یاکشتی را باین خصوص ساخته باشد که ماهی در آن‌افتد ؛ در این صورت‌دواحتمال می‌باشد : از آنجاکه آلت در معتاد آلت صید نمی‌باشد ، و از آنجاکه ید او بـر آن تعلق‌گرفته است با قصد ملکیت آن.

و اگر رهاکند صید را از دست خود ،گفته‌اندکه : بیرون نرود از ملک او ، هر گاه قصد قطع ملکیت خود از آن ننموده باشد. و هرگاه این‌قصدرا نموده باشـد . در بیرون رفتنش از ملک او یـا نرفتنش دو قـول می‌باشد . و اشهر اول است . و مصنف ره اشاره خواهد نمود بپاره‌ای از این احکام.

واماذباحت : یعنی : ذبح کردن ، پس نظر در آن یا در ارکان است و یـا در لواحق.

امااارکان : پس سه چیز است : ذبح کننده و آلت و چگونگی ذبح.

مترجم‌گوید که : بعضی از فقهاء ارکان ذبح را چهار قرار داده‌اند . بـــه علاوه نمودن حیوانی که ذبح بر آن واقع می‌شود که مصنف ره آن را در خاتمه ذکر نموده است . و شک نمی‌باشد در اولویت و متانت آن ، چه ذبح چنانکه بدون این سه امر متحقق نمیگردد ، همچنین موقوف می‌باشد بر حیوان مذبوح.

مصنف ره فرموده است که : اما ذبح کننده ، پس شرط است در آن اسلام ، یا حکم اسلام. پس مباشر نشود آن را ، یعنی : ذبح را ، بت پرست. پس اگر ذبح کند ، بوده باشد مذبوح او میته.

مترجم‌گوید که : خلافی در میان علماء اسلام نمیباشد در حرام بودن ذبیحـــهٔ غیر اهل کتاب از اقسام کفار ، خواه بت پرست باشند ، یا آتش پرست ، یا مـرتد ، یا نواصب، یا غلات ، یا منکرضروریات‌دین.

خلافی که می‌باشد در ذبیحهٔ اهل کتاب میباشد ، چنانکه مصنف ره اشاره بآن

Marfat.com

فرموده است که : و در اهل کتاب ، دوروایت است.

یعنی : دو صنف روایت است ، اشهر آن دو منع است ، پس خورده نمی‌شود ذبیحهٔ یهودی و نه نصرانی و نه مجوسی.

مترجم‌گوید که : و بر این صنف روایت است عمل اکثر اصحاب ما امامیه. و جمعی دیگراز اصحاب که از جملهٔ ایشانند **ابن عقیل** و **ابن جنید** و **صدوق** ، قایل به حلیت شده‌اند . ولیکن **صدوق** ره شرط نموده است شنیدن تسمیهٔ ایشان را بر ذبیحه ، و فرق نگذارده است میانهٔ مجوس و باقی اهل کتاب . و **ابن ابی‌عقیل** تخصیص داده است حلیت را به یهود و نصاری. و بسوی قول **صدوق** اشاره نموده است مصنف ره که فرموده است که : و در روایت سیم است که خورده می‌شود ذبیحهٔ ذمی ، هرگاه شنیده شود تسمیهٔ او. و این روایت طرح شده است :

مترجم‌گوید که : دو طریق از برای جمع میانهٔ اخبار می‌باشد:

یکی : حمل اخبار حلال بودن بر تقیه . و دویم حمل اخبارمنع بر رحجان و اولویت. و مؤید اول است شهرت حرمت آن، ومقوی ثانی است اصل، و اشعار به استحباب در پاره‌ای از اخبار و آنچه دلالت میکند بر منحصربودن محرمات در اشیائی چند که این از آن جمله نمی‌باشد . و همچنین تقویت میکند آنرا ، قول ابی **بصیر** در صحیحهٔ **شعیب** که گفت : بخورآنها راکه‌درگردن من‌باشد آنچه‌در آن است. پس به تحقیق که شنیدم از او و پدرش علیهما السلام ، یعنی : **صادق** و **باقر** ع که امر میفرمودند بخوردن آن.

مصنف ره فرموده است که : و ذبح میکند زن مسلمان و خصی ،یعنی : خواجه ، و جنب و حایض و فرزند مسلمان ، هر چند طفل باشد ، هرگاه نیکو بداند.

مترجم‌گوید که : به جهت ورود روایات‌در بارهٔ همهٔ آنها. و صاحب‌**مسالک** گفته‌است که : از اوصاف ذبح کننده ، آنست که قصد داشته باشد به ذبح کردن. پس مجنون و صبی غیر ممیزو مست ، حلال نمی‌باشد مذبوح ایشان ، چونکه آن به منزلهٔ آن است که در دست ماکاردی بوده باشد ، پس برگردد و ببرد حلقوم گوسفندی را.

Marfat.com

بلی ، بسا باشد که بعضی از مجنونها تمیزی داشته باشند . به جهت آنکه جنون را فنون است . پس آن را مانعی از حلال بودن ذبیحه‌اش نمی‌باشد .

و بعد ازآن دو فرع ذکر نموده است :

اول آنکه‌گنگ اگر صاحب اشارهٔ مفهمه بوده باشد . حلال است ذبیحه‌اش و اگر نباشد چنین . پس او مثل بی قصد است.

دویم : هرگاه شخصی مجبور شود بر ذبح . پس ذبح کند : پس اگر اجبار به حدی باشد که برداشته شود از او قصد ، اشکالی در حلال نبودن ذبیحه‌اش نمی‌باشد : و اگر نه ، دو وجه است. و مثل این است هرگاه شخصی مجبور کند او رابر انداختن تیر. و سزا اوار است که ملک جبر کننده باشد : هرگاه نبوده باشد از برای جبر شده قصدی.

مصنف ره فرموده است که : و شرط نیست در ذبح کننده ایمان ، و در آن قولی است بعید به شرط بودنش .

بلی . صحیح نیست ذبح کردن کسیکه آشکاراکند عداوت **اهل بیت** ع را ، مثل خارجی و ناصبی . و اگر چه ظاهر کند اسلام را.

مترجم‌گوید که : اصحاب ما ، خلاف نموده‌اند در اشتراط ایمان ، پس اکثر چنانکه مصنف ره شرط ننموده‌اند آن را ، و اکتفاء نموده‌اند در حلال بودن آن ، اظهار شهادتین بر وجهی که متحقق شود با آن اسلام ، به شرط آنکه اعتقا نداشته باشد چیزی راکه بیرون برد او را از اسلام ، مثل ناصبی.

و **قاضی ابن براج** مبالغه نموده است در منع از ذبیحهٔ غیر اهل‌حق . و **ابن ادریس** منحصر دانسته است حلیت را به ذبیحهٔ موٴمن و مستضعفی که نه از مخالف باشد و نه از مخالف ما. و **ابوالصلاح** منع نموده است ذبیحهٔ کسی راکه منکر نص بر خلافت **امیرالمؤمنین علی** ع بوده باشد . و **علامه** ره تجویز نموده است ذبح نمودن مخالف غیر **ناصبی** را ، به‌شرطی که اعتقاد داشته‌باشد به‌واجب‌بودن تسمیه. ومقتضای عموم ادله مذهب مصنف ره می‌باشد ، و توان معارض آنها را حمل بر کراهت نمود ، به جهت جمع میانهٔ ادا . ولیکن روایات در باب ناصبی مختلف می‌باشد. و طریق جمع میانهٔ آنها ، حمل اخبار جواز است بر تقیه ، چنانکه اشعاری باین‌جمع

Marfat.com

میدارد صحیحه‌ٔ **حلبی** و غیر آن، پس مختار مصنف ره در باب **ناصبی** به‌حسب دلیل. اقوی می‌باشد.

مصنف ره فرموده است که : و اما آلت . پس صحیح نیست ذبح کردن مگر بآهن.

مترجم‌گوید که : یعنی در حالت اختیار که قدرت برآن بوده باشد. پس مجزی نمی‌باشد غیر آهن در حالت اختیار . و اگر چه از معادن باشد . مثل مس و قلع و طلا . به جهت ورود اخبار به منع.

مصنف ره فرموده است که : و اگر یافت نشود . و ترسیده شود فوت شدن ذبیحه : جایز است بآنچه قطع کند اعضای ذبح را. وهرچند بوده باشد لیطه. یعنی : پوست نی که تیز باشد . یا چوب یا سنگ تیز یا آبگینه.

مترجم‌گوید که : یا استخوان. وجواز ذبح بآنها در حالت ضرورت به جهت ورود نص است بآنها.

مصنف ره فرموده‌است که : و آیا میتوان ذبح کرد بناخن . یا دندان باضرورت؟ بعضی گفته‌اند : بلی . به جهت آنکه مقصود حاصل می‌شود.

مترجم‌گوید که : و دلالت میکند بر جواز عموم ادلهٔ جواز.

مصنف ره فرموده است که : و بعضی‌گفته‌اند : نه، به جهت بودن نهی ، هر چند ناخن و دندان منفصل و جدا باشد از عضو.

مترجم‌گوید که : قایل به منع ، **شیخ** است در **مبسوط** و **خلاف** ، ودر آن‌ادعاء اجماع **امامیه** بر منع نموده است ، و استدالال نموده است برمنع برروایتی که‌رواتش از **عامه**می باشند.

مصنف ره فرموده است که : و اما چگونگی ذبح ، پس واجب بریدن چهار عضو است :

مری .و آن محل فرو رفتن خوردنی است.

و حلقوم است ، و آن محل روان شدن نفس است.

وودجان . و آن دورگی است در دو طرف حلقوم ، یعنی : آنچه آن را شاهرگ مینامند.

Marfat.com

و کفایت نمیکند بریدن بعضی از آن چهار چیز . یعنی : یک چیز یا دو چیز یا سه چیز . با ممکن بودن . یعنی : بریدن همه . و این در قول مشهور است. و در روایت است که . هرگاه برید حلقوم را . و بیرون آمد خون ؛ پس باکسی نیست.

مترجم‌گوید که: این روایت . صحیحهٔ **زید شحام** است. و عمل نموده است بآن ، **ابن جنید** که کافی دانسته است در حلال بودن ذبیحه . همان بریدن حلقوم را. و حجت مشهور مفهوم قول حضرت **ابی ابراهیم** است در صحیحه و حسنهٔ **عبدالرحمن حجاج** که : هرگاه فری شد . یعنی : شق شد اوداج ؛ پس باکی نمی‌باشد بآن . بنابرآنکه مراد از اوداج. آن دو رگ مذکور . یا حلقوم ومری بوده باشد . و لیکن این مفهوم شرط معارضه بامنطوق صحیحهٔ **زید شحام** نمی‌نماید . با آنکه «فری» که برمعنی شق‌است اعم‌است از قطع . چنانکه مشهور اعتبار نموده‌اند. چه مجرد شق . صدق نمیکند که قطع شده است . پس دلیلی « معتدبه » از برای قول مشهور نمی‌باشد که اعتبار بریدن هر چهار رگ را نموده‌اند .

مصنف ره فرموده است که : و کافی است در نحر شده . یعنی : آنچه باید نحر کنند آن را، فرو بردن آن . یعنی : آلت درگودی نحر . و آن‌گودی ما بین سینه وگردن است.

مترجم‌گوید که : یعنی : کافی است همان داخل نمودن کارد و نحو آن . در گودی ، بدون اینکه قطع کند حلقوم و مری را.

مصنف ره فرموده است که : و شرط شده است در ذبح کردن ، چهار شرط :

شرط اول : آنکه ذبیحه را روی به قبله کند با امکان . پس اگر اخلال کند از روی عمد ، میباشد میته. و اگر بوده باشد اخلال از روی فراموشی ، صحیح است. و همچنین صحیح است، یعنی: ساقط است اعتبار استقبال ؛ اگرنداند سمت‌قبله‌را.

مترجم‌گوید که : و همچنین است حکم نحر در صورت عمد و نسیان وجهل به جهت قبله . و همچنین است در ذبح و نحر حکم کسی که اعتقاد نداشته باشد وجوب استقبال قبله را، یعنی: جاهل مرکب. و گفته‌اند که : معتبر است استقبال محل ذبح ذبیحه و مقادیم بدنش ، یعنی : آنچه از بدنش پیش محسوب شود ، نه

Marfat.com

دنباله آن، و این به جهت ظاهر حسنه محمد بن مسلم است.

و بعضی اکتفاء نموده‌اند بهمان‌محل‌ذبح ونحر. وصاحب **کفایة** گفته است که: این قول بعیدنمی‌باشد، نظر به‌عموم ادله حلیت ، و ثابت نبودن واجب بودن امری زاید بر آن. و بعد از آن گفته است که : احوط آنست که ذابح خود نیز مواجه قبله باشد.

شرط دویم : تسمیه است ، و آن اینست که ذکر کند خداوند سبحانه را.

مترجم‌گوید : یعنی در وقت ذبح ، یا نحر ، چنانکه مقتضای آیه می‌باشد. و گذشت در کلام مترجم که : مراد از تسمیه در صید و ذبح ذکر خداوند است بهر نحوی که بوده باشد ، واگرچه بگفتن «الله» باشد بهرلفظی که بوده باشد ،واگرچه به غیر عربی‌بوده باشد، واگرچه خلافی در مجزی بودن لفظ «الله» فقط‌بوده‌باشد.

باری ، مجزی می‌باشد بلاخلاف ،گفتن : « بسم‌الله » یا « الحمدلله » یا«الله اکبر » یا « لااله‌الاالله » یا «استغفرالله » یا «سبحان الله» و امثال این‌ها ازآن الفاظی که فهمیده شود از آن تعظیم خداوند و تمجید او.

و اگر بگوید « اللهم اغفرلی وارحمنی » ؛گفته‌اند که: کافی است ، و اگرچه طلب حاجت بوده باشد. و نیز **علامه** و بعضی دیگر تصریح نموده‌اندکه: شرط نمی باشد عربی بودن ذکر خداوند ، بلکه مجزی است غیر عربی ، واگر چه قادر بوده باشد بر عربی ، به جهت صدق امتثال . و بعضی نیزگفته‌انـدکه : اگر بگویدکه : « اللهم صل علی محمد وآل محمد» ، کافی است.

و بدانکه: خلافی‌نمی‌باشد نزد **امامیه**، در واجب‌بودن تسمیه و شرط بودنش، و به علاوه دلالت میکند بر آن ، آیات و اخبار. پس اگر ترك‌کندآن را عمداً ، پس به نحوی است که مصنف ره فرموده است که : پس اگر ترك‌کندآن را عمداً،حلال نیست ذبیحه ؛ و اگر فراموش کند ، حرام نمی‌شود.

مترجم‌گویدکه : به جهت صحیحه محمد بن مسلم . و در روایتی دیگر بـه سند حسن از **محمد بن مسلم** از حضرت**صادق** ع مرویست که فرمودکه ، اگـــر فراموش نموده باشد ؛ تسمیه نماید وقتی که بیادش میآید ، و بگویدکه : «بسم‌الله علی اوله و علی آخره ». و هرگاه جهلا ترك‌کند تسمیه را؛ ظاهر فقهاء آن است کـه

Marfat.com

حرام باشد، به جهت عموم آیه.

و هرگاه کسی معتقد نبوده باشد واجب بودن تسمیه را ، ولیکن به عمل آورد آن را ؛ آیا مجزیست ، یا نه ؟ نظر به عموم ادلهٔ حلیت نزد ذکر خدا، آن است که حلال باشد. و همچنین مقتضای ادله که دلالت میکنند برحلال بودن ذبیحهٔ مخالفین، چه در میان ایشان کسی می‌باشد که اعتقاد ندارد وجوب تسمیه را. و همچنین ادله‌ای که دلالت میکنند بر حلال بودن آنچه در سوق مسلمین می‌باشد، چه در میان مسلمین کسی می‌باشد که اعتقاد وجوب تسمیه را نمیدارد.

شرط سیم : مخصوص است شتر به نحر ، و حیوان غیر شتر به ذبح کردن در حلق وزیر لحیین ، یعنی : دو استخوان چانه که آن دو استخوان در انسان محل روییدن ریش است ، و مراد ابتداء گردن است از طرف سر.

پس اگر نحر کند مذبوح را ، یعنی : حیوانی‌را که باید ذبح کند ، یاذبح کند منحور را، یعنی : شتر راکه باید نحر کند ، پس بمیرد ؛ حلال نیست.

مترجم‌گوید که : خلافی در میانهٔ **امامیه** در آنچه ذکر شد نمی‌باشد ، ولیکن روایتی که دلالت کند بر تمام مدعی یافت نشده است.

بلی ، از **عامه شافعی** قایل شده است به تخییر در همهٔ حیوانات در میانهٔ ذبح و نحر ، ولیکن خواه در نحر و خواه در ذبح ، لازم است که حلقوم و مری بریده شود.

مصنف ره فرموده است که : و اگر بعد از آن دریافته شود تذکیه‌اش ،پس تذکیه شود ؛ حلال است. و در این تردد است ، زیرا که نیست استقراری از برای حیات بعد از ذبح یا نحر.

مترجم‌گوید که : قول به حلیت بعد از ادراك نحر مذبوح، یا ذبح منحور ، از شیخ و جمعی دیگر از **امامیه** است ، و شکی نیست که بعد از ذبح یا نحر ، اگر از برای آن حیوان حیات‌مستقره بوده باشد ، و بعد ذبح یا نحر به عمل آید؛ حلال می‌شود . و محل تردد مصنف ره در جایی است که این حیات مستقره از برای آن باقی نبوده باشد، پس تأثیر نکند ذبح یا نحر بعددرحلیت آن. و بنابر این‌تردد مصنف ره به موقع می‌باشد. ولیکن سخن در آن جاست که مراد از حیات مستقره ، آیا

Marfat.com

حرکت نمودن بعد از ذبح یا نحر ، و بیرون آمدن خون است ، یا کافی است یکی از این دو ؟ و ان شاءالله تعالی عن قریب تحقیق آن خواهد آمد . پس سزاوار این است که اولا تحقیق شود که مراد از حیات مستقره چیست ، وبعداز آن ملاحظه شود که آیا در وقتی که اراده میشود که ثانیاً بعد از ذبح نحر شود یا بعد از نحر ذبح شود آن حیات مستقره محقق می باشد یا نه ، وبناء گذارده می شود حلیت وحرمت بر آن ، فلاتغفل.

مصنف زه فرموده است که : و در جدا شدن سر ، یعنی : در وقت ذبح مذبوح از روی عمد خلاف است ، اظهر آن کراهت است.

مترجم گوید که : و آن قول اکثر است ، و بعضی قایل به حرمت این عمل شده‌اند ، به‌جهت صحیحه محمد بن مسلم. و در دلالت آن برحرمت تأمل است. و بنا بر حرمت ، آیا ذبیحه حرام می‌شود یا نه ؟ دو قول است ، و دلیل حرمت ضعیف می‌باشد. واگر جداکردن سر از روی عمد نبوده باشد ؛ پس اشکال در عدم حرمت نمی‌باشد ، و به علاوه روایت نیز دلالت بر آن مینماید.

مصنف زه فرموده است که : و همچنین پوست کندن آن ، پیش ازسردشدن ؛ یا جداکردن عضوی از آن.

مترجم گوید که : در آن نیز دو قول می‌باشد:

شیخ در نهایة قایل به حرمت شده است ، بلکه به‌حرمت ذبیحه نیز ؛ به‌جهت مرفوعه محمد بن یحیی . و اکثر فقهاء قایل به کراهت شده‌اند ، به جهت ضعف دلیل ، ومسامحه در ادله کراهت. وشهیداول زه قایل به‌حرمت عمل شده است نه ذبیحه.

اما اول ، به جهت آنچه در آن است از عذاب نمودن حیوان که نهی شده است از آن.

و اما عدم حرمت ذبیحه ، به جهت عموم قول خداوند که «فکلوا مما ذکر اسم الله علیه».

مصنف زه فرموده است که : واگر بجهد مرغ ، جایز است که بزند او را به تیر یا نیزه یا شمشیر. پس اگر افتاد ، ودرك کرد ذبح کردن آن را ، ذبح میکند آن را ؛ واگر درنیافت و مرد ، حلال است.

مترجم گوید که : وجهش آنست که در این حال میگردد ممتنع ، پس معتبر

Marfat.com

می‌باشد در تذکیه آن آنچه معتبر می‌باشد در تذکیه ممتنع ، و به‌علاوه تأیید میکند این مطلب را روایت حمران.

شرط چهارم : حرکت بعد از ذبح کافی است در تذکیه.و بعضی‌گفته‌انـد: ناچار است با حرکت کردن ، از بیرون آمدن خون. و بعضی‌گفته‌اند : یکی از این دو کافی است. و این اشبه است. وکفایت نمیکند بیرون آمدن‌خون از روی‌سنگینی ، یعنی : نجهد خون، هرگاه منفرد باشد از حرکت ، یعنی: بدون حرکتی باشد که دلالت کند بر زنده بودن.

مترجم‌گوید که : کلام اصحاب در باب حیوانی که دریافته می‌شود تذکیه‌اش مختلف می‌باشد :

بعضی اعتبار نموده‌اند هم حرکت را و هم بیرون آمدن خون را ، و بعضی همان حرکت را معتبر دانسته‌اند،واکثر فقهاء یکی از این دو را اعتبار نموده‌اند.

شهید اول در**دروس** گفته است که : حیوانی که مشرف بر مرگ باشد ، مثل آنکه شاخ خورده باشد ، یا درگودی افتاده باشد ، یا درنده‌ای خورده باشد آن را ، یا از پشت سر ذبح شده باشد ؛ اعتبار می‌شود در حلال بودنش استقرار حیات.

پس اگر دانسته شد مرگش بر سبیل قطع و جزم در حال ، حرام می‌باشد نـزد جمعی . واگر دانسته شد زیست او ، پس آن حلال است. و اگر مشتبه باشد این دو ، امتحان می‌شود به حرکت و بیرون آمدن خون.

و بعد از آن‌گفته است که : ظاهر اخبار و عبارت قدماء اصحاب آن است که خروج دم و حرکت ، یعنی : هر دو یا یکی از آن دو ، کافی باشد ، واگر چه‌نبوده باشد در آن حیات مستقره. و در آیه اشاره می‌باشد بآن آنجا که فرموده است کـــه: « و حرمت علیکم‌المیتة والدم » تا آنجا که : « الاماذکیتم ». و بعد از آن‌گفته است که : نقل شده است از شیخ یحیی که استقرار حیات از مذهب نمی‌باشد ، و نیکـو گفته است. تمام شد کلام شهید

و بتحقیق در مسأله بنا بر آنچه صاحب **کفایة** گفته است، آن است که : اعتبار استقرار حیات از شیخ ره ناشی شده است ، ومصنف ره و**علامه** تبعیت اونموده‌اند، و تفسیرش را بآن نموده‌اند که مثل آن حیوان یک روز یـا چند روز زیست توانـد

Marfat.com

نمود . و این امری است که نه دلیلی بر آن دلالت میکند و نه قدماء تصریحی بـآن نموده‌اند ، بلکه اخبار دفع آن را مینماید. پس وجهی از برای آن نمی‌باشد .

پس حیوانی که ذبح می‌شود ، هرگاه معلوم باشد که بالفعـل مرده است ، و حرکتش حرکت مذبوح است ، مانند حرکت‌گوسفند بعد از بیرون آوردن آنچـه در شکمش می‌باشد، و ذبح نمودنش، وهمچنین مرغ ؛ پس آن میتة است، وتزکیه بعد نفعی در حلیت آن نمی‌بخشد. و هرگاه این مطلب‌مظنون باشد، نه معلوم؛ پس‌در حرمتش اشکالی می‌باشد ، نظر به عموم ادلهٔ حلیت ، و اگرچه معلوم بـاشدکـه بزودی خواهد مرد .

و اگر امر مشتبه باشد ، و معلوم نباشدکه زنده است بالفعل یا مرده ؛ بایدکه امتحان نمود در آن وقت به حرکت ، یا بیرون آمدن خون ، چنانکه در اخبار وارد شده است. واخباری که متضمن حرکت.می‌باشد ، بیشتراست . ولیکن خروج دم نیز در بعضی اخبار می‌باشد. پس اکتفاء بهر یک از این دو توان نمود ، واگر چـه اول ارجح است.

و بعد هذا آنچه در کلام فقهاء موجود می‌بـاشد ، آن است که معتبر حرکت نمودن بعد از تذکیه است. و اما اخبار، پس بعضی ازآنها مجمل می‌باشد ، وصریح بعضی و ظاهر بعضی دیگر آن است که معتبر حرکت نمودن بعد از تذکیه اسـت .

وصاحب **کفایة** گفته‌است که: اگرحیوانی ذبح‌شود، پس بریـده شود بعضی‌از اعضاء ذبح ، و تمـام شود باقی آن در زمانی بعد از آن ؛ اقرب ، حلیت آن است . و مصنف ره بعد از این متعرض این مسأله‌خواهد شد.

مصنف ره فرموده است کـه : و مستحب است در ذبح‌گوسفند اینکه بسته شود دو دست او و یک پای ، ورها شود پای دیگر ، و نگاهداشته شود پشم، یـا موی آن ، تا سرد شود؛ و درگاو ، بسته شود دو دست ودو پای او ، و رها شود دم او ؛ و در شتر ، بسته شود دستهای او تا زیر بغلش ، و رها شود دو پای او.

مترجم‌گوید که : صاحب **مسالک**گفته است کـه : مراد از این عبـارت کـه در روایت **حمران بن اعین** از حضرت **ابی عبدالله** ع مروی‌است . آن است که جمع شود میانهٔ دو دستش ، و بسته شود آندو میانهٔ موزه و زانو . و شاهد آورده است

Marfat.com

به روایت ابی‌الصباح .

مصنف ره فرموده است که : و در مرغ ، مستحب آن است که سر داده شود بعد از ذبح . و وقت ذبح قربانی ، میان بیرون آمدن آفتاب است تا غروب آن ، و کراهت دارد ذبح کردن در شب . یعنی : تا طلوع فجر ، مگر با ضرورت.

مترجم‌گوید که : به جهت روایت **ابان بن تغلب** .

مصنف ره فرموده است که : و در روز جمعه تا زوال.

مترجم‌گوید که : به جهت روایت **حلبی**.

مصنف ره فرموده است که : و مکروه است که نخع کند ذبیحه را.

مترجم‌گوید که: «نخاع» به‌فتح وضم و کسر نون آن ، شبیه بریسمان سفیدی است که در جوف فقرات ظهر است ، از ابتداءگردن تا بیخ دم که در مشهور آن را حرام مغز گویند. و در صحیحهٔ **محمد بن مسلم** از حضرت باقر ع مروی است که فرمود که : نخع نکند ذبیحه را، ونبردگردن‌را بعدازذبح، یعنی: پیش ازمردن‌ذبیحه.

و آنچه از عبارت **صحاح** و **قاموس** ظاهر میگردد ، آن است که مراد از نخع ذبیحه ، آن است که از حد ذبح بگذرد و به نخاع برسد.

و از عبارت اکثر فقهاء ظاهر میگردد که: مراد آن‌است که‌نخاع هم بریده شود.

و بعضی از فقهاء نهی در این‌حدیث را حمل برحقیقتش که تحریم بوده باشد، نموده‌اند . و ظاهر آنست که مراد ایشان و همچنین حدیث مزبور ؛ اگر محمول بر حرمت بوده باشد: معنی دویم است که حرام باشد که نخاع هم بـــریده شود.

و آیا ذبیحه بآن حرام می‌شود یا نه ؟ هرگاه بر سبیل عمد نبوده باشد ، اشکالی در عدم حرمت ذبیحه نمی‌باشد. و در صورت عمد **صاحب کفایة** ترجیح داده است عدم حرمت آن را.

مصنف ره فرموده است که : و مکروه است که قلب شود سکین ، یعنی : کارد ، پس بریده شود بسوی بالا . و بعضی‌گفته‌انـد: در این دو ، یعنی : نخع و قلب سکین ، که حـرام است. و اول اشبه است.

مترجم‌گویـــد که : مستنـد در قـلب سکین ، روایـــت **حمران بن اعین** است

Marfat.com

از حضرت **صادق** ع که فرمود که : قلب نشود سکین ، تا آنکه داخل کند آن را در زیر حلقوم، وقلب کند آن را به سمت بالا. ومراد چنانکه بعضی گفته‌اند ، آن است که واران کند کارد را باین قسم که کارد را درزیر حلقوم گذارد ، و حلقوم را با باقی اعضاء به سمت بیرون ببرد.

و بعضی چنانکه مصنف ره اشاره بآن نمود ، این حدیث را حمل بر حرمت نموده است.

مصنف ره فرموده است که : و کراهت دارد که ذبح شود حیوانی در حالتی که حیوانی دیگر نگاه کند بآن.

مترجم گوید که : و این قسم ذبح را ذبح صبر گویند. و مستند کراهت راروایت **غیاث بن ابراهیم** دانسته‌اند. و **شیخ** در **نهایة** قایل به حرمت آن شده است ، وتضعیف نموده‌اند آن را.

و اما لواحق : پس چند مساله است :

مسألهٔ اول : آنچه فروخته می‌شود در بازار از مسلمانان از حیوانات کشته و گوشتها ،

مترجم گوید : و پوستها ،

مصنف ره فرموده است که : جایز است خرید آن.

مترجم گوید که : و همچنین حلال و پاك است.

مصنف ره فرموده است که : و لازم نیست تفحص کردن از حال آن.

مترجم گوید که : به علاوه خلافی در میان علماء **امامیه** در این باب نمی‌باشد ، و اخبار نیز دلالت بر آن میدارد ، و مناط در بودن بازار بازار مسلمان، عرف است. و در موثقهٔ **اسحق بن عمار** از حضرت **کاظم** ع مروی است که : فرمود که : هر گاه غالب مسلمانان باشند ، باکی نمی‌باشد. و گفته‌اند که : فرق نمی‌باشد میانهٔ آنکه آن ذبیحه ، یاگوشت ، یا پوست ، در دست معلوم الاسلام باشد ، یا مجهول الاسلام . ونیز فرق نمی‌باشد در مسلمان، میانهٔ آنکه ذبیحهٔ اهل کتاب را حلال داند یا نه ، به جهت عموم ادله.

Marfat.com

و علامه در تحریر اعتبار نموده است که آن مسلمان . ذبیحهٔ اهل کتاب ؛ حلال نداند . و متأخرین حکم به ضعف آن نموده‌اند . چه غالب مخالفین ذبایح ایشان را حلال میدانند . پس باید که جایز نباشد خریدن آنها از دست مخالفین. و اخبار بر خلاف آن می‌باشد.

مسألهٔ دویم : هر حیوانی که نتوان او را ذبح یا نحر کرد . یا به جهت سرکشیش ، یا افتادن آن در موضعی که ممکن نباشد مذکی را رسیدن به موضع تذکیهٔ آن ، و ترسیده شود مردن آن ؛ جایز است که عقر شود، یعنی : پاره شود بشمشیر ، یا غیر آن از آنچه زخم کند. و حلال می‌شود، هرچند آن زخم بر نخورد به موضع تذکیه.

مسألهٔ سیم : هرگاه پیچیده و شکسته شد بدون بریدن گردن ذبیحه ، و باقی ماند اعضاء ذبح ؛ پس اگر بوده باشد حیاتش مستقر ، ذبح کرده می‌شود . و حلال می‌شود به‌ذبح ؛ واگر نه . بوده باشد میتة. و معنی حیوانی که حیاتش مستقر باشد ، آن است که ممکن باشد که زنده باشد مثل آن حیوان ، آن روز یا چند روز . و همچنین است حکم . هرگاه زخم زده باشد بر آن درنده.

و اگر حیاتش مستقره نباشد ، وآن چنین است که حکم می‌شود بمردن آن در عاجل ، یعنی : در کار جان دادن باشد ؛ حلال نمی‌شود به ذبح ، چونکه حرکتش مثل حرکت مذبوح است.

مترجم‌گوید که :گذشت در کلام مترجم آنچه متعلق به امثال این مقام می‌بود؛ فتذکر.

مسألهٔ چهارم : هرگاه نذر کند قربان کردن قربانی معینی را . برطرف می‌شود ملک او از آن. و اگر تلف کند آن را ؛ می‌باشد بر او قیمت آن. و اگر نذر کند قربان کردن آن را در وقتی که او بی عیب باشد ، پس عیب ناك شود ؛ نحر کند آن را با همان عیب، و مجزی است او را. و اگرگم شود ، یا هلاك شود . یا ضایع گردد بدون تقصیری ، یعنی : از جانب او ؛ ضامن نیست .

مسألهٔ پنجم : اگر نذر کند قربانی را . پس ذبح کند آن را در روز قربان

Marfat.com

غیر او ؛ و نیت نکند از جانب او ؛ کفایت نمیکند از او.

و اگر نیت کند از جانب او ؛ کفایت کند او را ، هر چند امر نکرده باشد او را.

مسألهٔ ششم : هرگاه نذر کند قربانی را ، و واجب شود ؛ ساقط نمی‌شود مستحب بودن خوردن از آن .

مسألهٔ هفتم : تذکیهٔ ماهی ، بیرون آوردن آنست از آب زنده. و اگر بیرون جهد از آب ، پس بگیرد آن را پیش از مردنش ؛ حلال است.

مترجم‌گوید که : یعنی تذکیهٔ ماهی ، گرفتن آن است زنده. خواه بگیرد آن را از آب بدست ، یا آلت صید. یا بگذارد بر آن دست خودرا بیرون آب ، در حالتی که زنده باشد ، خواه بیرون آورندٔ آن از آب مسلمان باشد ، یا کافر ، بعد از آنکه معلوم باشد که آن کافر بعد از آنکه از آب آن را بیرون آورده مرده است. و شرط نمی‌باشد در حلال شدن ماهی ، تسمیه ، و باقی آنچه در ذبح معتبر می‌باشد.

و این همه بنا بر مشهور میانهٔ **امامیه** است. و بعضی از ایشان قایل شده‌اند باین که آنچه کافر میگیرد حرام است. و اخبار دلالت بر قول مشهور میدارد. و شهادت کافر بآنکه زنده‌گرفته است آن را بکار نمیآید ، بلکه باید بداند که کافر آن را زنده‌از آب‌گرفت ، و بیرون آب مرد.

مصنف ره فرموده است که : و اگر دریابد آن را زنده به نظر خود. یعنی : بدون گرفتن آن ؛ در آن خلاف است ، اشبه آن اینست که حلال نیست.

واگر بیرون آورد آن را از آب گبری یا مشرکی ؛ پس بمیرد در دست او ؛ حلال است.

مترجم‌گوید که : بشرط آنکه مسلمان مشاهده نماید در وقت بیرون آوردنش از آب ، نه آنکه آن‌گبر یا مشرک بگوید که : چنین نمودم.

مصنف ره فرموده است که : وحلال نیست خوردن آنچه یافته‌می‌شود. یعنی : از ماهی ، د دست کافر ، تا دانسته شود اینکه آن مرده است بعد از بیرون آوردنش از آب ، گرفته شود ، یعنی : ماهی ؛ و برگردانیده شود در آب .

Marfat.com

پس بمیرد ، یعنی : در آب ؛ حلال نیست ؛ هر چند بند شده باشد در آلت صید ، یعنی : مثل دام و شبکه و نحو آنها ، به جهت آنکه آن مرده است در چیزی که درآن حیات آن است ، یعنی: آب . و آیا حلال است ماهی زنده ؟ بعضی گفته‌اند : نه. و وجه جواز است، به‌جهت آنکه آن‌تذکیه کرده شده است ، یعنی به‌سبب بیرون آوردن از آب .

مترجم گوید که : این قول اشهر نیز میباشد . و عمومات نیز دلالت میکنند بر حلیت.

مصنف ره فرموده است که: و اگر نصف کند شبکه‌ای را ، پس بمیرندبعضی از آنچه واقع شده‌اند در آن شبکه ، یعنی : بمیرنددر آب ، و مشتبه شود مرده‌بزنده یعنی : مشتبه شود مردهٔ بیرون آب ، بمردهٔ در آب در شبکه ، بعضی گفته‌اند که : حلالندهمه ، تا آنکه دانسته‌شود مرده بخصوصه. وبعضی‌گفته‌اند که: همه حرامند، به جهت غالب‌گردانیدن حرمت ، یعنی : بر اباحه. و اول نیکو است .

مترجم گوید که : مختار مصنف ره قول جمعی از **امامیه** است . و دلالت میکند بر آن صحیحهٔ **محمدبن مسلم** و صحیحهٔ **حلبی** و اخبار دیگر. و قول دویم قول اکثر متأخرین است . و دلالت میکند بر آن روایت **عبدالمؤمن**. و بعضی آن را تأویل نموده‌اند به جهت جمع میانهٔ ادله.

و در مسأله‌قول سیمی نیز می‌باشد ، و آن قول بعضی از **امامیه** است به حلال بودن همهٔ آنها ، و اگر چه ممتاز و معلوم باشد آنی که در شبکه در آب مرده‌است ، نظر به عموم ادله.

و **شهیداول** در **دروس** گفته است :

در اخبار صحاح تعلیل شده است حلیت بآنکه شبکه و حظیره چونکه وضعش در اغلب از برای صیدکردن است ، پس می‌باشد جاری مجرای مقبوض به ید. پس ممینکه در شبکه مرد ، اگرچه در آب باشد ؛ حلال باشد.

بلی ، ظاهراً خلافی در این نمی‌باشدکه هرگاه ماهی در آب در غیر شبکه و حظیره بمیرد ؛ حلال نمی‌باشد. وبه‌علاوه آنکه بعضی اخبار دلالت برآن می‌دارد ،

Marfat.com

مینة بر آن صدق می کند.

مسألهٔ هشتم : تذکیهٔ ملخ گرفتن آن است.

مترجم گوید که : خلافی ظاهراً در این حکم نمی‌باشد ، و به علاه دلالت میکند بر آن پاره‌ای از عمومات ، بلکه خلاف در آن چیزی است که :

مصنف ره فرموده است که : و شرط نیست درگیرندهٔ آن اسلام.

مترجم گوید که : بنا بر اشهر ، و بنابراین همین معتبر علم بهمرسانیدن است بآنکه آن زنده‌گرفته شده است ، چنانکه در ماهی گذشت. وگفته‌اند که : کافی نمی‌باشد مشاهدهٔ آن ، در وقتی که میمیرد پیش ازگرفتنش ، خواه بسوزانیدن مرده‌باشد یا از جانب خود بمیرد ، و خواه قصد قتلش نموده باشد چنین یا نه ،

چنانکه مصنف‌ره فرموده است که : و اگر بمیرد پیش از گرفتنش ، حلال نیست. و همچنین اگر بیفتد در نی زاری آتش ، پس بسوزد آن را ، و در آن ملخی باشد ، حلال نیست ،وهر چند قصد نموده باشد آن را سوزاننده.

مترجم گوید که : ظاهراً خلافی دراین نبوده باشد. و دلالت‌میکند برآن روایت عمار بن‌موسی.

مصنف ره فرموده است که : و حلال نیست دبا ، یعنی : بچه ملخ ، تا آنکه خود تواند پرید. پس اگرگرفته شود پیش از آن ؛ خورده نمی‌شود ، یعنی : حلال نیست خوردن آن.

مترجم گوید که : به علاوهٔ آنکه خلافی در آن نمی‌باشد ، دلالت میکند برآن صحیحهٔ علی بن‌جعفر ع.

مسألهٔ نهم : تذکیهٔ جنین ، یعنی : بچه‌ای که در شکم باشد ، همان تذکیهٔ مادراو است ، اگر تمام شده باشد خلقت او .

مترجم گوید که : در تعبیر این شرط اخبار مختلف می‌باشد. بعضی حکم را معلق به تمامی خلقت نموده‌اند ، و بعضی معلق بموی و کورک نموده‌اند ، وبعضی بموی نموده‌اند ، و بعضی تمامی خلقت و موی نموده‌اند. و دور نمی‌باشد که میانهٔ امور تلازم بوده باشد ، و باین حاصل شود جمع میانهٔ اخبار.

Marfat.com

مصنف ره فرموده است که: و بعضی گفته‌اند : شرط دیگر آنکه روح در آن داخل نشده باشد. که اگر روح در آن داخل شده باشد ، نمی‌باشد چاره‌ای از تذکیهٔ آن.

مترجم‌گوید که : اعتبار کنندهٔ این شرط ، **شیخ** و جمعی دیگر از **فقهاء** می‌باشند ، و مستند ایشان شرط بودن تذکیهٔ حی می‌باشد مطلقاً ، و کلیت کبری ممنوع می‌باشد. و عامهٔ **متأخرین** که از جملهٔ ایشان است مصنف‌ره معتبر ندانسته‌اند این شرط را ، و حکم به تذکیهٔ مادرش نموده‌اند ، به جهت عموم ادلهٔ حلیت بچه در شکم به تذکیهٔ مادرش. ولیکن گفته‌اند که : اگر بچه بیرون آمد از شکم مادر ، وبوده باشد حیاتش مستقر ، و زمان وسعت تذکیه را داشته باشد ؛ باید که تذکیه شود ، نظر به شرط بودن آن درهر زنده‌ای. و ظاهر آن است که این صورت محل خلاف نبوده باشد. بلکه بعضی مثل **محقق شیخ علی** ره گفته‌اند که : اگر حیاتش مستقر نباشد ، و زمان وسعت تذکیه را نداشته باشد ؛ باید که تذکیه نمود ، چونکه معتبر ندانسته‌اند حیات مستقره را در حلال بودن مذبوح. واگر زمان وسعت تذکیه را نداشته باشد ؛ در حلیت و حرمت آن. دو احتمال می‌باشد: و **محقق شیخ علی** گفته است که : احوط عدم حلیت است ؛ و صاحب **کفایة** گفته است که : قول به حلیت ، دور نمی باشد ، به جهت عموم ادلهٔ آن. پس ثمرهٔ خلاف در اعتبار و عدم اعتبار این شرط در صورت عدم خروج جنین از شکم زنده ، معلوم میشود که : اگر محقق بوده باشد که روح داخل آن شده بوده است ؛ بنابر قول **شیخ** باید که حرام باشد ، و بنا بر قول متأ ترین باید که حرام نباشد ، و بنا بر قول متأخرین ظاهر آن است که واجب نباشد مبادرت نمودن بشکافتن شکم مادر زیاده از حد معتاد.

مصنف ره فرموده است که : و در این شرط اشکال است.

مترجم‌گوید که : وجه اشکال ظاهر است ، چه شرط عدم دخول روح که شرط دویم است با شرط اول که بیرون آوردن موی و کورک بوده باشد ، ظاهراً تنافی میدارد ، و اخبار نیز خالی است از اعتبار این شرط.

Marfat.com

مصنف ره فرموده است که : و اگر تمـام نشده باشد خلقتش ؛ حلال نیست اصلا.

مترجم‌گوید که : واگر چه مادرش تذکیه شده باشد ، و ظاهراً خلافی در آن نباشد . چنانکه هرگاه از شکم مرده جنین مرده بیرون آید ؛ حلال نباشد ، زیرا که صدق میکند بر آن میته که حرام است به‌نص.

مصنف ره فرموده است که : و باآن دو شرط ؛ یعنی : تمامیت خلقت ، و داخل نشدن روح ؛ حلال می‌شود به تذکیهٔ مادرش.

مترجم‌گوید که : خلافی در این صورت نمی‌باشد ؛ و دلالت میکند بر آن حدیث نبوی ص و امامی مشهور که « ذکاة الجنین ذکاة امه » تذکیهٔ جنین تذکیهٔ مادر او است. وبه‌علاوهٔ این‌حدیث ، صحاح محمد بن‌مسلم وحلبی و یعقوب‌بن‌شعب و اخبار دیگر نیز دلالت میکند بر آن .

مصنف ره فرموده است که : و بعضی‌گفته‌اند که : اگر زنده بیرون آید ، و وسعت نداشته باشد زمان از برای تذکیه؛ حلال است خوردنش . و اول اشبـــه است.

مترجم‌گوید که : مخفی نمیباشد که این قول در مقابل سخن سابق مصنف ره که فرمود : « و با آن دو شرط » تا آخر ، نمی‌افتـد ؛ چه با حصول شرط دویم که عـــدم دخول روح در آن بوده باشد . چگونه میتواند شد که زنـــده بیرون آید ، بلکه این قول از جملهٔ اقوال متأخرین است که اعتبار شرط دویم را ننموده‌اند، چنانکه در کلام مترجم نقل آن شد . چه حاصلش آن است که اگر روح در آن زائل شده باشد ، و مادرش تذکیه شود . و او زنده بیرون آید ؛ و حیاتش مستقر نباشد ، و وقت وسعت تذکیهٔ آن را نداشته باشد ؛ حلال است . و اگر وقت وسعت تذکیهٔ آن را داشته باشد ، خواه حیاتش مستقر باشد ، یا نباشد ، و تذکیـه نشود ؛ حلال نمی‌باشد. و بنابر این ، پس مختار مصنف ره که فرموده است : « و اول اشبه است » آن خواهد بود که اگر وقت وسعت تذکیه را نیز داشته باشد ، و تذکیه نشود ؛ حلال خواهد بود ، یعنی ! اگر حیاتش مستقر نباشد . والاکه اگـر

Marfat.com

حیاتش مستقر باشد ؛ ظاهر آنست که خلافی نباشد در حرمتش ، چنانکه‌گذشت در کلام مترجم. این بود غایت توجیه‌عبارت مصنف ره به‌حسب مقتضای وقت . والله ولی التوفیق.

خاتمه است که در بر دارد اقسامی چند را :

اول در چند مساله است از احکام ذبح کردن ، و ایـــن سه است :

مسألهٔ اول : واجب است فاصله ندادن ذبح تا آنکه تمام چهار عضو بریـــده شود. پس اگر ببرد بعضی از آن چهار عضو را ، یعنی : یکی یا دو یا سه را ، ورها کند آن حیوان را ، پس کارش برسد به حرکت مذبوح ، و بعد از آن از سر بگیرد بریدن باقی را ؛ حرام شود ، به جهت آنکه باقی مانده است در آن حیات مستقره . و ممکن است که‌گفته شود که حلال است ، به جهت آنکه رفتن روحش به ذبـــح کردن شده است نه غیر. و این قول اولی است.

مترجم‌گوید که : **محقق‌شیخ‌علی** گفتـه است که : این وقتی است که حیاتش مستقر باشد ، یا زمـان وفاء نکند. و اگر چنیـن‌نباشد ، حلال نخواهد بود.

مسألهٔ دویم : اگر شروع کند ذبح کننده در ذبح کردن ، پس بکند دیگری آنچه در شکم او است از اعضاء با هم ؛ بوده باشد میتة. و همچنین است بجا آوردن هر فعلی که با آن حیات مستقره نماند ، مثل آنکه یکی شروع کند در ذبح و یکی در دو حصه کردن آن.

مسألهٔ سیم : هرگاه یقین کند باقی ماندن حیات را بعد از ذبح ، پس آن‌حلال است. و اگر یقین کند به فوت آن پیش از ذبح ، پس آن حرام است. و اگر مشتبـــه باشد حال آن ، و معلوم نشود حرکت آن مذبوح ، و نه بیرون آمدن خون معتدل ؛ پس وجه غالب ساختن حرمت است.

مترجم‌گوید که : شکی نمی‌باشد در مشروط بودن حیات مذبوح در حالـــت ذبح ، خواه معتبر بدانیم استقرار آن را ، یا اکتفاء نماییم به فی‌الجملة از آن. و هـم چنین شکی نمی‌باشد در آنکه معتبر می‌باشد که بعد از ذبح ، و اگر چه اندکی باشد ، حیات داشته باشد به حیثیتی که حرکت بکند بعد از آن.

Marfat.com

پس اگر معلوم باشد وجود شرط یا عدمش ، اشکالی در حکم نمی‌باشد. و اگر حال مشتبه باشد به جهت وجود مانعی از برای علم ، مانند ظلمت و شبه آن ؛ پس در این صورت واقع می‌شود تعارض استصحابین :

یکی استصحاب بقاءحیات آن تا وقت ذبح و بعداز آن نیز ، و دیگراستصحاب حرمت ، چه پیش از آن در وقت حیات محکوم بود به‌حرمت ، و حال بر آن باقی می‌باشد تا خلافش محقق شود.

و مصنف ره استصحاب دویم راکه بقاء تحریم باشد ترجیح داده است ، چه در غالب صور تعارض آن را ترجیح میدهند ، و به علاوه نصوص صحیحه دلالت مینمایند بر آنکه دریافتن تذکیه مشروط میباشد به حرکت نمودن مذبوح بعد از آن ، و شک در شرط موجب‌شک در مشروط است.

قسم دویم : آنچه واقع می‌شود بر آن تذکیه. و آن واقع می‌شود بر هر حیوانی که خوردنی باشد ، باین معنی که بوده باشد پاک بعد از ذبح.

مترجم‌گوید که : خلافی در این نمی‌باشد که تذکیه واقع می‌شود در حیوان مأکول اللحم ، باین معنی که تذکیه باعث میگردد طهارت و حلیت لحم ، و جواز استعمالات آن را ، مگر آنچه به‌دلیل بیرون رود.

مصنف ره فرموده است که : پس واقع نمی‌شود تذکیه بر حیوانی نجس‌العین مثل سگ و خوک ، باین معنی که می‌باشد باقی بر نجاستش بعد از ذبح کردن.

مترجم‌گوید که : و خلافی در عدم وقوع تذکیه بر این قسم‌از حیوان نمی‌باشد.

مصنف ره فرموده است که : و آنچه از این دو قسم حیوان بیرون باشد ،یعنی بیرون باشد از بودن مأکول اللحم و طاهر بعد از ذبح ، و از بودن باقی بر نجاست خود بعد از ذبح ، پس آن ، چهار قسم است :

قسم اول : حیواناتی که مسخ شده‌اند واقع نمی‌شود بر آنها تذکیه ، مثل فیل و خرس و میمون. و در مسوخ قولی است از برای سید مرتضی که واقع میشودتذکیه بر آنها . و اول اقوی و اشهر است .

Marfat.com

مترجم‌گوید که : **محقق‌شیخ‌علی** در فیل گفته‌است که : تذکیه بر آن واقع می‌شود

قسم دوم : حشرات است ، مثل موش و ابن عرس که نوعی است از موش که آن را راسوگویند و سوسمار ، پس‌در واقع شدن تذکیه بر اینها تردد است . اشبه واقع نشدن است .

مترجم‌گوید که : و این قول اشهر نیز میباشد.

قسم سیم : انسان واقع نمی‌شود بر او تذکیه به جهت حرمتش . و میباشد میتة هر چند تذکیه شود .

مترجم‌گوید که : در این قسم حیوان نیز خلافی نمی‌باشد که قابل تذکیه نمی باشد ، باین معنی که پاک نمیگردد مرده‌اش به سبب ذبح ، و اگر چه جایز باشد کشتنش ، مثل کافر که پاک نمیگردد به ذبح ، بلکه باقی می‌ماند بر نجاستش .

قسم چهارم : سباع ، یعنی : درندگان ، مثل : شیر و پلنگ و یوزو روباه. پس در واقع شدن تذکیه بر اینها تردد است .

مترجم‌گوید که : وجه تردد از یک طرف آنست که‌تذکیه‌حکمی است شرعی . و موقوف می‌باشد بر دلیل شرعی ، و نیست . واز یک طرف دیگر آنکه آنها پاکند. پس صلاحیت میدارند انتفاع بردن بپوستهای آنها .

مصنف ره فرموده است که : وواقع شدن اشبه است.

مترجم گوید : به جهت پاره‌ای عمومات ، و خصوص در دوموثقهٔ **سماعه** و سیرهٔ مسلمین به استعمال نمودن پوست‌های آنها بدون منکری از برای ایشان ، بلکه **شهید** فرموده است : قول دیگر در باب سباع معروف نمی‌باشد قایلش در میان قدماء .

مصنف ره فرموده است که : و طاهرمی‌شوند به محض تذکیه ، یعنی : موقوف بر دباغت نمی‌باشد. و بعضی‌گفته‌اند : بکار فرموده نمی‌شوند با تذکیه ، تا آنکه دباغی شوند .

مترجم گوید که : و این قول احوط است .

قسم‌سیم : در مسائل چند است از احکام صید ، و اینها ده مسأله است :

مسألهٔ اول : آنچه بند می‌شود در آلت شکار کننده ، مثل تله ودام، یعنی :

Marfat.com

از حیوانات . مالک می‌شود آن را نصب‌کننده آن آلت شکار کننده . وهمچنین هر چیزیکه عادت شده است شکار کردن بآن.

وبیرون نمیرود از ملکش به‌برجستن آن. بعد از ثابت شدنش. بلی مالک نمی‌شود آن را به سبب نشستنش به گل در زمین او . و نه بآشیان گرفتنش در خانه او . و نه ببرجستن ماهی بسوی کشتی .

و اگر بگیرد زمین گل زاری را به جهت شکار کردن . پس بچسبد صید به مرتبه‌ای که ممکن نباشد او را خلاص جستن . مالک نمی‌شود آن را باین عمل ، چون که این آلت شکار کردن نیست به حسب عادت . و در این تردد است .

مترجم‌گوید که : وجهش آن است که اوگردانیده است صید را بعد ازامتناع غیر ممتنع به فعل خود بآنچه صلاحیت دارد که آلت باشد، پس مالک شود آن را. ولیکن مشهور قایل به عدم ملکیت شده‌اند.

و **محقق شیخ علی** ره آن را محول به عرف نموده است ، وگذشت در کلام مترجم آنچه متعلق باین مسأله میبود در محلش ، فارجع‌الیه .

مصنف ره فرموده است که : و اگر ببندد بر شکار در را ، ومحل بیرون رفتن از برای او نباشد ، یا او را در تنگی بیندازد که متعذر نباشدگرفتنش ؛ مالک شود . و در این نیز اشکال است .

مترجم‌گوید که : وجه اشکال از یک طرف آنست که نگرفته است آن را به دست خود ، و نه ثابت نموده است آن را در آلت صید ، پس بوده باشد باقی بر اصل اباحت. و از طرف دیگر آنست که بر طرف نموده است امتناعش را به حیله نمودنش بانداختنش در تنگنایی که ممکن نمی‌باشد او را خلاصی جستن از آن .

ولیکن چنانکه مصنف ره فرموده است که : وشاید که اشبه آن باشد که مالک نشود مگر باگرفتن بدست یا آلت .

مترجم‌گوید : و آیا باین عمل او اولی از دیگران می‌شود بآن ، مثل تحجیر زمین یا نه ؟ **شیخ فخرالدین** از والد خود نقل نموده است که : بلی او اولی میگردد به آن .

مصنف ره فرموده است که: و اگر رهاکند شکار را ازدست خود ، بیرون

Marfat.com

نمیرود از ملک او. واگر نیت کند رهایی او را از ملک خود ، و ببرد نیت خود را از ملکیت آن ؛ آیا مالک می‌شود آن را غیر او به شکار کردنش ؟ اشبه اینست که نه ، به جهت آنکه بیرون نمیرود از ملکش به نیت بیرون کردن.

و بعضی گفته‌اند : بیرون میرود ، مثل آنکه بیفتد از او چیزکمی ، پس واگذارد آن را ؛ پس این عمل می‌باشد مثل مباح کردن آن . وشاید که در میان این دو حالت فرق باشد.

مترجم‌گوید که : فرق چنانکه **شیخ فخرالدین** در **شرح قواعد** بیان نموده است آنست که اصل در صید اباحت است ، و او مالک شد آن را به جهت قبض آن با نیت به ملکیت آن. پس هرگاه رها کرد آن را ، و قطع نظر نمود از ملکیت آن؛ پس بر طرف شد سبب تملک ، پس بر طرف‌گردید ملک ، و برگشت نمود به‌اصلش. که اباحه باشد .

و اما چیزیکه حقیر باشد ، پس اصل در آن ملکیت است ، چونکه مالی است مملوك در اصل ، و اهمال آن سبب ناقل ملکیت آن از مالکش نمی‌باشد . مخفی نماناد که ظاهر سیاق عبارت مصنف ره عکس این فرق می‌باشد ، فتدبر.

مسألهٔ دوم : هرگاه ممکن باشد شکار را خود داری از راه پریدن ، یادویدن ، به حدی که قدرت بر آن بهم نرسد ، مگر به پی رفتنی که در برداشته باشد تند رفتن را ؛ مالک نمی‌شود آن را اول ، و بوده باشد از برای کسی که نگاهدارد آن را .

مسألهٔ سیم : هرگاه تیر بزند اول صیدی را ، پس ثابت گرداند آن را ، و به گرداند آن را در حکم کشته ، و بعد از آن بکشد آن را دویمی ؛ پس آن از برای اول است ، و بر دویم چیزی نیست ، مگر آنکه نابود کندگوشت آن را ، یاچیزی ازآن را. واگر بزند آن را اول ، پس ثابت نگرداند ، و نگرداند آن را در حکم کشته ، و بعد از آن بکشد آن را دویم ؛ پس از برای اواست نه اول ، و لازم نیست براول ضامن بودن جنایتی که بر او واقع ساخته است. واگر ثابت‌گرداند آن را اول ، و نگرداند آن را درحکم کشته ، پس بکشد آن را دویم ؛ پس دویم‌تلف کننده است مال سر را . پس اگر آن زخم بر محل تذکیه واقع شده است ، پس تذکیه نموده است آن را بروجه معتبر شرعی ؛ پس آن از برای اول است ، و بر دویم است ارش ، یعنی : تفاوت قیمت‌زنده وکشته. و اگر آن زخم درغیر محل ذبح واقع

Marfat.com

شده است ، یعنی : ذبح‌شرعی به عمل نیامده‌است ؛ پس بر دویم‌است قیمت آن، اگر نبوده باشد از برای‌مرده‌اش قیمتی. و اگر بوده باشداز برای مرده‌اش قیمتی یعنی : مثل آنکه پری داشته باشد ، یا استخوانی که از برای آن قیمتی‌باشد ؛ بوده باشد از برای او ، یعنی : اول : ارش .

و اگر زخم زند آن را . دویم . و نکشد آن را؛ پس اگر درک کرده شود تذکیهٔ آن ، پس آن حلال‌است از برای‌اول ؛ و اگر درک کرده‌نشود تذکیهٔ آن پس آن میتة است ، به جهت آنکه تلف شده است از دو فعلی که یکی از آن دو مباح است و دیگر حرام ، چنانکه بکشد آن را [1] سگ مسلمان و مجوسی.

و آیا چه چیز واجب میگردد بر جراحت زننده ، یعنی : دویم ؟ و آنچه بر دویم لازم است که زخم زده است ؛ پس ظاهر این‌است که اول اگرقادر نباشد بر تذکیهٔ آن ، یعنی : مثل آنکه وقتی برسد که مرده باشد ، یا آنکه این قدر فرصت نباشد که ذبح کند آن را ؛ پس بر دویم است قیمت آن به تمامی ، در حالتی که معیوب باشد به عیب اول ، یعنی : تمام قیمت معیوب به عیب‌اول. و اگر اول‌قدرت داشته باشد ، پس اهمال کرده باشد ؛ پس بر دویم است نصفهٔ قیمت آن . درحالتی که معیوب باشد ، یعنی : به عیب اول.

و شاید که فهم‌این‌مسأله منکشف‌گردد به‌اعتبار فرضی که مافرض‌میکنیم آن‌را : و این حیوانی است که قیمت آن ده است ، و جنایت نمود بر او جنایت کننده‌ای، پس‌گردید قیمت آن مساوی نه ، و بعد از آن جنایت نمود دیگری ، پس‌گردیدقیمت به هشت ، و بعد از آن سرایت نمودند هر دو جنایت ، یعنی : مرد آن حیوان ازهر دو جنایت ؛ پس در این جا پنج احتمال است ، یعنی : غیر از احتمال مضاف ، که خالی نیست هیچیک آنها از عیبی.

. و آن یا الزام کردن دویم است بهمهٔ قیمت آن در حالتی که معیوب باشد به عیب‌اول ، به جهت آنکه جنایت اول راکسی ضامن نیست به تقدیر آنکه مباح‌باشد آن حیوان ، یعنی : مثل آنکه صید باشد، و این ضعیف است، به جهت آنکه بااهمال کردن تذکیه جاری مجرای شریک است در جنایتش.

مترجم‌گوید که : این احتمال اول است از پنج احتمال که مصنف ره اشاره

۱- ص:صیدان را ، متن: قتله

Marfat.com

نموده است به توجیهش و وجه ضعفش ، و آن الزام نمودن دویم است به تمام قیمت معیوبی آن به عیب اول.

اما توجیهش ، به‌جهت آنکه گاه باشد که جنایت اول مباح باشد ؛ مثل آنکه صید باشد ، و جنایت دویم لامحاله جنایت ملک غیر است ؛ وحرام می‌باشد. وهر زمان که جمع شود مباح و حرام که حرام جرح دویم باشد . او متلف خواهد بود . به جهت آنکه اوگردانیده است گوشت را بی قیمت . پس میباشد ضمان بر اونه اول ، به جهت آنکه ترک نمودن اول تذکیه را ساقط نمی‌نماید ضمان را از دویم . چنان که اگر کسی مجروح نمایدگوسفند دیگری را ، و مالک واگذارد آن را بدون تذکیه تا بمیرد ؛ ساقط نمیگردد ضمان از مجروح کننده.

و اما وجه ضعفش ، و ضامن بودن دویم نصف قیمت معیوبی را ، به جهت آنست که آن حیوان تلف شده است از فعل هر دو باهم ؛ پس مخصوص نمی‌باشد ضمان بیکی از آن دو ، به جهت محال بودن ترجیح بلا مرجح . چنانکه هرگاه گوسفندی که مملوک باشد ، آن کس آن را مجروح نماید ، و بعد از آن دیگری آن را مجروح نماید ، و بمیرد از هر دو جراحت ؛ پس ساقط میگردد مقابل جراحت مالک ، و واجب می‌شود بر دویم مقابل جراحت خودش از قیمت .

و این ، مذهب مصنف ره و علامه در **قواعد** و **تحریر** میباشد ، چنانکه ظاهر می‌شود از تأمل نمودن در قول مصنف ره که فرمود: «پس ظاهر این است» تا قولش: « و شاید که فهم مسأله» ، فتامل.

مصنف ره فرموده است که : و یا مساوی بودن هر دو است درضامن بودن ، و این ظلم است بر دویم.

مترجم گوید که : این احتمال دویم است از پنج احتمال ، و وجه ضعفش ظاهر است ، چه لازم می‌آید که دویم که حیوان معیوب را تلف نموده است در ضمانت مثل اول باشد که حیوان صحیح را تلف نموده است ، و این مستلزم ظلم است بر دویم.

مصنف ره فرموده است که : یا الزام نمودن اول است به پنج ونیم و دویم به پنج ، و آن ظلم است نیز.

مترجم گوید که : این احتمال سیم است ، و وجهش آن است که اول ضامن

Marfat.com

می‌باشد جنایت‌خود راکه یک درهم است به فرض؛ و نصف سرایتش راکه چهار درهم ونیم است نیز به فرض ؛ پس اول ضامن میباشد پنج‌درهم ونیم را ، و دویم نیز ضامن می‌باشد جنایت خود راکه یک درهم است ، و نصف سرایتش راکه چهار است نیز به فرض . پس دویم ضامن می‌باشد پنج درهم را.

و مصنف ره این احتمال را نیز تضعیف نموده است بآنکه ظلم است نیز ، یعنی: بر دویم ، چنانکه در احتمال دویم ظلم بود بر دویم.

و منشأش آن است که جنایت همین که بدل به نفس شد ، حکمش ساقط می گردد . پس نصف ارش جنایت هر یک داخل میگردد دربدل نصف‌نفسی که‌ضامن آن می‌باشد . پس بر اول خواهد بود نصف درهم به ازاء ارش جنایتش ، و بر او خواهد بود نصف قیمت روز جنایتش که صحیح می‌بود، و ده‌درهم قیمتش‌می‌بود. پس بر او خواهد بود نصف درهم‌به ازاء نصف ارش‌جنایتش، وپنج‌درهم به‌ازاء قیمت روز جنایتش . و بردویم خواهد بود نیم درهم به ازاء نصف ارش‌جنایت، و چهار درهم ونیم به ازاء قیمت روز جنایتش که مجموع پنج‌درهم باشدبا ین‌تفصیل. و اینکه‌گفته شد که داخل می‌شود نصف ارش جنایت هر یک در بدل نفس ،نه همه ارش جنایت در بدل نفس ، وجهش آن است که اگر هر یک منفرد بودند در جنایت ، تمام ارش جنایت داخل بدل نفس می‌افتاد . و حال که دیگری به فرض شریک او می‌باشد ، سرایت میکند جنایت آن دیگر نیز در نصف نفس ، پس هر یک ضامن نصف بدل نفس می‌باشند . پس نصف ارش‌هر یک داخل نصف بدل نفسی می‌باشد که او ضامن آن می‌باشد ، نه آن نصفی که او ضامن او نمیباشد ، پس داخل نمی‌شود ارش جنایت او در بدل نفسی که دیگری ضامن آن می‌باشد. چنانکه اگر کسی قطع کند دست آزادی را . و دیگری آن را بکشد ؛ داخل نمی‌شود دیه ید در دیه نفس. پس بنابراین نصف ارش‌جنایت دویم داخل نصف بدل‌نفسی میافتد که خود ضامن آن می‌باشد ، و نصف دیگر ارش او در مقابل آن نصفی‌میافتد که اول ضامن آن می‌بود ، به جهت آنکه او ، یعنی : دویم ، جنایت نموده است بر چیزی که داخل ضمان اول برد.

و هر آنکس که خیانت نماید بر آنچه ضامن میباشد آن را غیر او ، ضامن

Marfat.com

خواهد بود از برای آن غیر. پس هرگاه مالک رجوع نماید بر اول به پنج ونیم ؛ باید که رجوع نماید بدویم بچهارونیم که به تمام حق خود رسیده‌باشد ، و اول نیز رجوع میکند بدویم به نصف.

و اگر رجوع کند مالک به اول به پنج ؛ رجوع مینماید بدویم نیزبه پنـــج، و دیگر اول رجوع بدویم نمی‌نماید . و مصنف‌ره متعرض رجوع اول بدویم نشده است ، لکن مراد اومی‌باشد قطعاً، چه معنی‌ندارد که‌مالک زیاده ازحق خود که ده باشد ببرد ، ومفروض آن بود که الزام می‌شوداول به پنج ونیم، وبدویم به پنـج، پس نصف‌زیاده خواهد بود.پس بنابراین ظلمی که بر دویم لازم میآید در احتمـال دویم ، در این احتمال نیز بر دویم آن ظلم‌لازم‌میآید ، چه هر یک پنج داده‌خواهند بود ، با آنکه دویم جنایت نموده است بر چیزی که‌قیمتش کمتر از آنچه بوده است که اول بر آن جنایت واقع ساخته بود.

مصنف ره فرموده است که : یا الزام اول‌است به پنج، و دویم بچهار ونیم، و این تضییع بر مالک است.

مترجم‌گوید که : این احتمال چهارم است که هر یک ضامن بوده باشندقیمت روز تلف را بدون ارش جنایت . و چون اول که تلف نمود قیمت آن به فرض ده بود ، آن نصف آن راکه پنج است ضامن بوده باشد ، و دویم که تلف‌نمود قیمـت آن نه بود ، پس چهارونیم را ضامن باشد.

و ضعف این قول ظاهر است ، چه نصف از کیسهٔ مالک رفته خواهد بود، و نه ونیم خاید او خواهد شد، و وجهی از برای سقوط این نصف نمی‌باشد.

مصنف ره فرموده است که : یا الزام کردن هر یک از آن دو است به نسبت قیمت آن حیوان در روزیکه جنایت بر او شده است، و برروبهم‌گرفتن هردوقیمت، و بسط دادن ده بر آن دو قیمت ، پس میباشد بر اول ده سهم از نوزده سهم از ده . و این نیز الـــزام کردن دویم است به زیادتی که وجهی از بـــرای آن نمـــی‌باشد.

مترجم‌گوید که : این احتمال پنجم است که اختیار نمو ه است آن را **شیخ** ، وقریب‌شمرده است آن را **علامه** در **قواعد** و **تحریر** . ومبنای آن بر داخل‌شدن ارش جنایت هر یک است در بدل نفس ، و بر واجب‌بودن بر مالک است رجوع بـــه کمال قیمت.

Marfat.com

و مصنف ره بر این وجه نیز اعتراض نموده است که الزام ثانی است به‌زیادتی که وجهی از برای آن نمی‌باشد ، چه قیمت روز تلف اول ده است ، و قیمت روز تلف دویم نه ، و هرگاه این دو جمع شود، نوزده می‌شود. پس‌بنابراین ده درهم که قیمت آن حیوان میبود ، هر درهمی را باید که نوزده قسمت نمود ،ده‌قسمت آن را اول غرامت کشد ، و نه قسمت آن را دویم . پس باید که ده که عدد دراهم است در نوزده که عدد اجزاء دراهم است ضرب شود، وحاصل شود یکصدونود، و بر اول الزام شود صد که پنج درهم و پنج‌جز و از نوزده جزو درهم باشد ، وبر ثانی الزام شود نود که چهار درهم وچهارده جزو ازنوزده جزودرهم[باشد]،وحال آنکه آن نصف نه درهم راکه چهار درهم ونیم بوده باشد، بیش تلف‌ننموده است که عبارت از چهار درهم ونه جزو ونیم بوده باشد ، پس چهار جزو ونیم زیاده از تلفش الزام می‌شود بدون سبب . بلکه توان‌گفت که : بر اول هم زیاده الزام شده است ، چه او بیش از نصف ده تلف ننموده است که پنج درهم بوده باشد، و حال آنکه الزام شده است پنج درهم و پنج جزو از نوزده جزو یکدرهم ، پس پنج جزو از نوزده جزو درهم زیاده الزام شده‌است بدون سبب، پس زیادتی لاحق هر دو می‌شود .

مصنف ره فرموده است که : واقرب آن است که گفته شود که لازم است اول را پنج ونیم ، و دویم را چهارونیم، به جهت آنکه ارش داخل است در قیمت‌جان. پس داخل می‌شود نصف ارش جنایت اول در ضمان نصف ، و باقی میماند براو نصف ارش که علاوه می‌شود بر ضمان نصف قیمت . و این نیز خالی نمی‌باشد از ضعفی .

مترجم‌گوید که : این احتمال ششمی‌است که، اضافه‌نموده‌است آن رامصنف، و آن مبنی میباشد بر داخل بودن نصف ارش جنایت اولی در بدل نفس ،چون او ضامن نصف‌قیمت نفس است ، نه‌کل ، پس نصف‌ارش او نیز داخل می‌شود ،نه تمام ارشش. به خلاف دویم که مجموع ارشش داخل قیمت نفس می‌شود ، به جهت آنکه او منفرد در جنایت نمی‌باشد . چه او وقتی جنایت را به عمل آورده‌است که پیش ازودیگری، یعنی : اول ، جنایت را به عمل آورده بوده است. پس بنا بر این هرگاه داخل شد نصف ارش اولی در بدل نفس ؛ باقی ماند براونصف دیگر

Marfat.com

ارش که نیم درهم بوده باشد: به‌انضمام نصف قیمت نفس در روز جنایت‌او کـه عبارت از پنج درهم بوده باشد ؛ پس لازم شود او را پنج ونیم. و هـرگاه مجموع ارش دویم داخل شود در بذل نفس ، باقی ماند بر او همـان قیمت نصف نفس در روز جنایتش که چهار درهم ونیم بوده باشد ، پس لازم او همین بوده باشد.

و وجه ضعفی که ، مصنف ره اشاره بآن نموده است . آن است که : اول و دویم هر یک مختص‌میباشند به تلف نمودن به‌قدر یک درهم . و ایشان مشتـرك میباشند در تلف نمودن به قدر هشت درهم. پس‌هرگاه نصف ارش‌جنایت‌اول‌داخل در بدل نفس بیفتد . باید که از دویم نیز نصف ارش جنایتش‌داخل بدل‌نفس‌بیفتد. و اگرمجموع ارش جنایت دویم داخل بدل نفس می‌افتد ؛ باید که از اول هم بدین منوال بوده باشد بدون فرقی میانهٔ ایشان ، پس بر این احتمال ظلم بر اول خواهد شد.

ولکن بعضی توجیه نموده‌اند این احتمال را بانکه : اگر اول منفرد بـود در جراحت . و سرایت مینمود ؛ الزام میشد بده . پس حال که دیگری شریک اوشده است منقطع نمیگردد از اول . مگر به قدریکه لازم ثانی می‌شود . و ثانی جنـایت نموده است چیزی راکه قیمت آن نه بوده است ، پس غرامت نباید بکشد ؛ مـگر نصف نه راکه چهارونیم باشد. و هرگاه آن وضع شود از ده. تتمهٔ آن لازم اول‌می باشد که پنج ونیم باشد.

ولیکن این بعض اسم این نهم زاید بر پنج را ارشی نگذارده ؛ و از اصـل نفس دانسته است.

و بعضی دیگر که خواسته‌اند تصحیح ارش نمایند فرق‌گذارده‌اند میانهٔ جنایت اول و دویم: بآنکه جنایت اول بالاستقلال‌مستلزم‌تفویت یک درهم میباشد. پس‌هر گاه نصفش که داخل بدل نفس میافتد ؛ نصف دیگر آن را باید که‌از عهده بر آیـد. به خلاف دویم که اگر چه به‌اعتبارجنایت اویک درهم نیز تفویت شده‌است، ولیکن علت آن دو چیز است : سرایت اول و جنایت دویم ، نه همین جنایت دویم فقط ، لهذا ارش او ساقط میباشد. به خلاف ارش اول.

و این فی‌الحقیقة توجیه وجیهی می‌باشد . و بنابر این توجیه این احتمال‌اسلم‌احتمالات میباشد . مگر آنکه گفته شود که ارش مطلقاً داخل نفس میافتد ، پس بعد از ضمـان

Marfat.com

نفس اعتبار ارش صحیح نمی‌باشد. و بنابر توجیه بعض سابق که اعتبار ارش میشد، از این حزازت نیز سالم میباشد ، پس این احتمال بنا بر این توجیه اسلم احتمالات می‌باشد. والله تعالی یعلم بحقائق الامور.

مصنف ره فرموده است که : و اگر یکی از این دو جنایت از مالک باشد ، ساقط می‌شود آنچه در مقابل جنایت او است ، و میباشد از برای او مطالبه کردن از جنایت کننده دیگر به‌رسد جنایتش.

مترجم‌گوید که : و همچنین اگر جنایت اول مباح بوده باشد ، چنانکه اگر بر صیدی واقع شده باشد.

مسأله چهارم : هرگاه صیدی باشد که امتناع او ، یعنی : بدست نیامدن آن به دو چیز باشد ، مثل : کبک و دراج ، که ممتنع میباشند ببال داشتن و پریدن و به دویدن، و تیر اندازی بشکند بال آن را، پس دیگری بشکند پای آن را؛ بعضی‌گفته اند: از هر دو است ، و بعضی‌گفته‌اند : از دویم است ، به جهت‌آنکه به فعل او اثبات و دفع امتناع حاصل شد ، و قول دویم قوی است.

مسأله پنجم : اگر تیر بزنند صیدی‌را دو کس، پس مجروح کنند آن را ،و بعد از آن یافته شود مرده ؛ پس اگر بر خورده است ، یعنی : تیر، به محل ذبح او ، وذبح نموده است آن را، یعنی : به ذبح شرعی ، پس آن حلال است . و هم چنین اگر دریابند هر دو آن را ، یا یکی از ایشان ، پس ذبح کنند آن را ؛ یعنی : حلال است. پس اگر در ک نشود ذبح آن، و یافت شود مرده؛حلال‌نیست، به‌جهت احتمال اینکه اول او را باز داشته باشد ، و در حکم کشته‌اش نگردانیده‌باشد، پس کشته باشد آن را دویم ، در حالتی که امتناع کننده نباشد.

مترجم‌گوید : یعنی : و هر حیوانی که امتناع نکند ، محتاج است به‌ذبح آن ، و همین که احتمال حرمت و حلیت در چیزی بهم رسید ، تغلیب‌می‌شود جانب حرمت چنانکه مکرر گذشت.

مسأله ششم : آنچه بکشد آن را سگ بزخم زدن ودریدن ، خورده می‌شود. و خورده نمی‌شود آنچه بکشد آن را به صدمه زدن ، یا فروگرفتن ، یعنی : برروی او انداختن خود ، یا به تعب و مشقت انداختن و هلاک کردن.

مسأله هفتم : اگر تیر زند شکاری را ، پس‌گمان کند آن را ، خوک ، یا

Marfat.com

سگ ، یا غیر این دو از آنچه خورده نمی‌شود ، پس بکشد آن را ؛ حلال نیست ، یعنی : هرگاه ظاهر شود که حلال‌گوشت است. و هم چنین اگر بیندازد تیری رابالا پس برسد بشکاری. و هم‌چنین؛ اگر بگذرد بسنگی، پس برگردد ،پس تیری بـآن زند بگمان باقی بودنش ، پس ظاهر شود شکار. و هم چنین اگر بفرستد سگی رادر شب ، پس بکشد شکاری ، به جهت آنکه قصد ننموده است فرستادن را ، پس در حکم این است که سگ خود رفته باشد.

مسألهٔ هشتم : مرغ . هرگاه شکار شود بال چیده ، مالک نشود آن را شکار کننده. و همچنین با هر اثری که دلالت بر مالک کند.

و اگر بال خود را داشته باشد ؛ آن از شکارکنندهٔ آنست، مگر آنکه بـوده باشد از برای آن مالکی. و بنابراین اگر منتقل شوند مرغان ،یعنی : مثل کبوتـران ، از برجی به برج دیگر ؛ مالک نشود آنها را صاحب برج‌دویم.

مسألهٔ نهم : آنچه جدا شود از ماهی بعد از بیرون آوردنش از آب ؛ ذکـی است ، یعنی : حلال است و پاک ، چه بمیرد یا بیفتد در آب ، در حالتی که حیات مستقر داشته باشد ، به جهت آنکه آن جدا شده است بعداز تذکیه‌اش، یعنی : تذکیهٔ شرعی آن.

مسألهٔ دهم : هرگاه دو کس برخوردند بشکاری بیک دفعه ، پس هر دو باز دارند آن را از سرکشی ؛ آن از برای‌هر دو است. و اگر یکی زخم زننده باشد، و دیگری باز دارنده ، یعنی : از امتناع ؛ پس آن از برای بازدارنده است، ونیست ضمانی بر زخم زننده ، به جهت آنکه جنایت او بر نخورده است ملک غیرش را. و اگر مجهول باشد که کدام باز دارنده‌اند ، پس شکار در میان هردو مشترک است. واگرگفته شود که این بیرون آورده می‌شود ، یعنی : باز دارنده ، به قرعه ؛ بـوده باشد نیکو.

Marfat.com

کتاب اطعمه و اشربه است

یعنی : خوردنیها و آشامیدنیها ؛ و نظر در آن استدعاء مینماید بیان نمودنشش قسم را :

قسم اول : در حیوان دریا است . و خورده نمی‌شود از آن مگر آنچه ماهی باشد.

مترجم‌گوید که : صاحب **مسالک** ادعاء عدم خلاف میانهٔ **امامیه** نموده است در حرمت آنچه از حیوانات دریایی به صورت ماهی نبوده باشد.

وصاحب **کفایة** گفته است که : دلیلش بر من ظاهر نشده است. بلکه عموم آیات و اخبار بر خلاف می‌باشد. و نیز مترجم‌گوید :از آیات مثل : « واحل لکم صید البحر و طعامه » ، و از روایات مثل صحیحهٔ **زرارة** که گفت : پرسیدم از حضرت **ابی جعفر** ع از جری . فرمود که:چیست جری؟ پس‌من وصف ننمودم از برای آن حضرت ، پس این آیه را خواند که : « قل لا اجدفیما اوحی الی محرماً علی طاعم یطعمه » تا آخر آیه . و بعد از آن فرمود که : حرام ننموده است خداوند چیزی از حیوان را در قرآن ، مگر خوک را بخصوصه. و مکروه است هر چیزی از دریا که نیست از برای او پوستی ، مثل ورق ، و نیست آن حرام ،جز این نیست که مکروه است آن . و مثل صحیح **محمد بن مسلم** که‌گفت : پرسیدم از **ابی‌عبدالله** ع از جری و مار ماهی وزمیر ، و آنچه نیست از برای آن پوستی از ماهیها ، آیا حرام است آن ؟ پس آن حضرتٔ ع فرمود : ای محمد ، بخوان این آیه راکه در سورهٔ انعام است که: « قل لا اجد » تا آخر آیه باشد . پس‌گفت که : خواندم آن را تا فارغ شدم از آن ، پس فرمود که : جز این نیست که حرام آن چیزیست که حرام نموده است خداوند و رسولش در کتابش ، ولیکن بودند که مکروه داشتند پاره‌ای چیزها را پس ما نیز مکروه داریم آنها را . و اخبار دیگر باین مضمون بسیار است.

مصنف ره فرموده است که : آن را فلس ، یعنی : پولک باشد.

Marfat.com

مترجم‌گوید که : در میانهٔ علماء اسلام خلافی در حلیت ماهی که فلس داشته باشد نمی‌باشد ، و به علاوه عموم آیات و اخبار نیز دلالت بر آن میکنند.

مصنف ره فرموده است که : خواه باقی مانده باشد آن فلس بر آن ، مثل شوط یعنی : ماهی سر و دم باریک میان پهن نرم ملمس. وبیاح . یعنی : به کسر باء و تخفیف یاء ، و بعضی آن را به فتح باء و تشدید یاء نیز خوانده‌اند . آن یک نوع از ماهی است که آن را سفید ماهی گویند ، یا آنکه باقی نمانده باشد فلس مثل کنعت.

مترجم‌گوید که : کنعت بر وزن جعفر به تاء . و بعضی به دال خوانده‌اند و آن ، یکنوع ماهی که فلس ضعیفی دارد ، و از کثرت حرارت خود را بریک می‌مالد ، پس فلسش میریزد و باز بیرون میآورد.

مصنف ره فرموده است که : اما آنچه نباشد آن را فلسی در اصل مثل جری. یعنی :به کسر جیم و تشدید راء بی نقطه و تشدید یاء که نوعی است از ماهی بی فلس ، پس در آن دو روایت است ، اشهر آن دو تحریم است.

مترجم‌گوید که : از نسبت دادن این روایت به شهرت ، اشعاری دارد به عدم صحت آن ، و چنین است ، به جهت آنکه اخبار حرمت ، متصف نمی‌باشد به صحت ، لهذا صاحب **کفایة** گفته است که: مسأله مشکل است . و مقتضای قواعد استدلال ، حلیت است.

مصنف ره فرموده است که : و همچنین است ذمار ، یعنی : به کسر ذال نقطه دار و تشدید میم و راء بی نقطه بعد از الف که ماهی است شبیه به خوک ومار ماهی که عجمی است و معرب ، اصلش حیةالسمک بوده است ، و زهو به فتح زاء نقطه دار وهاء ساکن در وسط که ماهی درخشنده‌ایست ، و ثابت نیست که بی فلس باشد، لکن اشهر در روایت در این جا کراهت است.

مترجم‌گوید که : مشهور میانهٔ امامیه ، حرمت است. و شیخ و جمعی دیگر قایل به کراهت شده‌اند، و آن نزدیکتر است به جمع میانهٔ اخباری که دال‌بر حرمت است ، و اخباری که نافی حرمت‌است، به‌انضمام عموم ادله، چنانکه معلوم شده. وصاحب **مسالک** گفته است که : شیخ در **نهایة** کار غریبی نموده است در حکم مار ماهی ، چه در کتاب مکاسب آن را از جملهٔ مکاسب محظوره دانسته است ، مثل جری و غیر آن از ماهیهایی که حلال نیست خوردنش. و در باب اطعمه آن رامکروه

Marfat.com

دانسته است. و در باب حدودگفته است که : تعزیر می‌شود خورندهٔ جری و مار ماهی و غیر اینها از محرمات. پس اگر عودکند بان ، در مرتبهٔ دویم ، تأدیب می شود. پس اگر حلال داند چیزی از آنهـا را ، بر او است قتل . و عجب‌تر از ایـن اختلاف فتوایش ، حکمش میباشد به قتل حلال داننده‌ٔ مار ماهی ، به جهت آنکه همهٔ مخالفین امامیه اجماع دارند بر حلال بودنش ، و امامیه خلاف دارند در آن ، حتی خود شیخ در نهایة و تهذیب و استبصار قایل به حلیت آن می‌باشد . و حال آن که وقتی شخص کشته می‌شود که حلال داند چیزی راکه حرمتش اجماعی مسلمین باشد ، بلکه همین قدر هم کافی نمی‌باشد ، و بایدکه حرمتش ضروری دین اسلام باشد ، مثل حرمت خمر و میته ، این کجا و حرمت مار ماهی کجا ، که اکثرمسلمن قایل به حلیت آن شده‌اند ، حتی خود شیخ.

مصنف ره فرموده است که : و خورده می‌شود ماهی ربیثاو ظمزانی، یعنـی به کسر ظاء نقطه دار و میم ساکن وزاء نقطه دار ، و طبرانی ، یعنی : به فتح طاء بی نقطه و فتح باء که یک نقطه از زیر داشته باشد و فتح راء بی نقطة ، و ابلامی.

مترجم‌گوید که : ابلامی به کسر همزة و سکون باء که یک نقطه از زیردارد.

مصنف ره فرموده است که : و اول مایل است بزردی ، و دویم خاکستری رنگ است ، و سیم ماهی مرغوبی است که اندک میل بسیاهی دارد ، و چهـارم سیاه است ، و همهٔ اینها صاحب فلس‌اند.

و خورده نمی‌شود سنگ پشت و نه وزغ و نه خرچنگ و ه چیزی از حیوان دریا مثل سگ آبی و خوکش. واگر بیابد در شکم ماهی ماهی دیگر را، حلال‌است اگر از جنس حـلال باشد . و اگر نه ، حرام است . و به‌خصوص این حکم چنیـن ماهی دو روایت است که در طریق یکی سکونی است و دیگـر مرسل است.

مترجم‌گوید که : مرسلهٔ ابان است ، و عمومات آیات و اخبار نیز موئیـد این دو روایت است. و روایت سکوني آنست که سوٴال شد ازحضرت صادق ع از ماهی که شکافته شد شکمش ، پس یافته شد در آن ماهی دیگر . آن حضرت فرمود که : خورده میشوند هر دو .

مصنف ره فرموده است که : و از جملهٔ متأخرین کسی است که منع کـرده است، به دلیل یقین نبودن باینکه زنده از آب بیرون آمده است، وبسا باشد که‌روایت

Marfat.com

ارجح از این دلیل باشد ، به جهت استصحاب حال حیات.

مترجم‌گوید که : این بعض متأخرین **ابن ادریس** است که منع نموده است اطلاق این دو روایت را ، و شرط نموده است حلیتش را با آنکه زنده بیرون آید از شکم ماهی دیگر. و صاحب **تنقیح** گفته است که : حق قول او است ، به جهت اجماع بر آنکه شرط می‌باشد در مباح شدن ماهی آنکه زنده از آب بیرون آید، ولیکن مصنف ره اکتفاء نموده است به ظن بقاء حیات که حاصل می‌شود از استصحاب.

مصنف ره فرموده است که : و اگر یافت شود ماهی در شکم ماری؛ خورده می‌شود ، اگر پوستش کنده نشده است ؛ و اگر کنده شده است ، حلال نیست. و وجه این است که حلال نیست ، مگر آنکه بیرون اندازد آن را درحالتی که آن ماهی مضطرب و متحرک باشد.

و اگر اعتبار شود با وجود این شرط گرفتن آن زنده ، به جهت محقق شدن تذکیهٔ شرعی ؛ بوده باشد نیکو.

مترجم‌گوید که : حاصل آن است که مناط حلیت زنده از آب بیرون آمدن آن است.

مصنف ره فرموده است که : و خورده نمی‌شود طافی ، و آن ماهی است که در آب میمیرد. و تفاوتی نیست که مرده باشد به سببی مثل ضرب علق ، و آن در دردی است که میمیرد ماهی بآن ، یاگرمی آب، یا بدون سبب . و همچنین آنچه میمیرد در دام شکارکننده در آب ، یا درحظیره‌ها ، یعنی: گودها که در کنار آب میسازند ، و آب در آنها می‌ایستد. و اگر ممزوج شود مرده بزنده به حدی که امتیاز نتوان داد ، بعضی‌گفته‌اند : حلال است همهٔ ماهیها . و دوری کردن از آنها اشبه است.

و خورده نمی‌شود ماهی علذره خوار تا آنکه استبراء شود ، باین نحو که قرار داده شود در آب ، به قدر یک شبانه روز ، و خورانیده شود چیز پاکی. و تخم ماهی حلال حلال است. وهمچنین تخم ماهی‌حرام حرام است . و هرگاه بیک دیگر مشتبه شوند ؛ خورده می‌شود آنچه زبر است ، نه آنچه نرم است .

مترجم‌گوید که: چنین‌گفته‌اند مشهور ، و بعضی از **امامیه** اختصاص نداده‌اند آن را به حالت اشتباه. واز **ابن ادریس** منقول است که: گفته است که : خلافی نمی‌باشد در آنکه هر آنچه در شکم ماهی میباشد پاک‌است. و **علامه** نیز در **مختلف**

Marfat.com

متابعت او نموده است. پس همین که ماهی حلال شد، آنچه درشکمش میباشداز تخم و غیره پاک است ، خواه نرم‌باشدوخواه زبر ، پس راهی نمیباشداز برای قول این بعض.

قسم‌دویم : در حیوانات است.

و خورده می‌شود از حیوانات انسی، یعنی: حیواناتی که انس‌دارند به انسان: شتر وگاو وگوسفند.

مترجم‌گوید که : شک و خلافی در مباح بودن خوردن‌گوشت این سه نمی باشد ، و به علاوه ادلهٔ بسیار بر آن میباشد.

مصنف ره فرموده است که : و کراهت دارد اسب واستر و الاغ اهلی.

مترجم‌گوید که : معروف میانهٔ **امامیه** کراهت می‌باشد ، وعموم آیات و خصوص اخبار نیز دلالت میکند بر آن . و لیکن از **ابوالصلاح** منقول است که قایل به حرمت اینها شده است ، به جهت ظاهر این‌آیة « والخیل والبغال‌والحمیر لترکبوها » ، که لام را لام غایت گرفته است . پس بنابراین منفعت اینها منحصر در سواری آنها میباشد. و مشهور جواب داده‌اند که : چونکه سواری در آنها اعظم منافع آنها است درغالب ، لهذا تخصیص به ذکر یافته است .

مصنف ره فرموده است که : با تفاوتی میانهٔ آنها در مکروه بودن .

مترجم‌گوید که : خلاف شده است در آنکه کراهت کدام یک از این سه‌شدید تر میباشد ، بعضی کراهت استر را شدید تر دانسته‌اند ، و بعضی کراهت خر اهلی را .

مصنف ره فرموده است که : وگاه هست که عارض میگردد حرمت از برای حیوان حلال گوشت از راههایی چند:

یکی از آنها جلال شدن است ، و آن اینست که‌بخورد عذرهٔ انسان‌را نه‌غیر ، پس حرام میشود تا آنکه استبراء کرده شود .

و بعضی‌گفته‌اند : مکروه است ، و حرام بودن اظهر است .

مترجم‌گوید که : مشهور نیز قول به حرمت است . و **شیخ** و**ابن جنید** قایل به‌کراهت شده‌اند . و کلام **شیخ** در **مبسوط** ، اشعاری به اتفاق **امامیه** بر کراهت

Marfat.com

میدارد . و بعضی به تفصیل قایل شده‌اند که : اگر غذایش منحصر به عذره باشد ، حرام است ؛ و اگر غالب غذایش عذره باشد ، مکروه است . و مستند در این باب اخباری است که بیش از رجحان ترک از آن چیزی مستفاد نمی‌شود، و عمومات نیز در طرف حلیت است ، پس قول به‌کراهت خالی از قوتی نمی‌باشد . و مشهور چنانکه مصنف ره، مناط جلال شدن را خوردن‌عذرهٔ آدمی‌دانسته‌اند، نه غیر آن . و **ابوالصلاح** سایر نجاسات را ملحق بآن نموده است ، و دلیلی از برای آن بجز قیاس نمی‌باشد .

و در تعیین مدتی که بآن ، حیوان جلال می‌شود خلاف‌است : بعضی تقدیر آن را بان نموده‌اند که عذره باعث نموبدنش و جزء آن‌گردد، و بعضی بیک شبانه روز تقدیر نموده‌اند ، و بعضی‌گفته‌اند که : بوی نجاست‌درگوشت‌و پوستش ظاهر شود. و نصوص معتبره و فتاوی اکثر خالی است از تعیین آن . و از بعضی اخبار ظاهر میگردد که معتبر در این باب آنست که عذره غذای او شود. و از بعضی اخبار ظاهر می‌شود که خلط موجب‌جلال بودن نمی‌شود. و**شیخ** در**مبسوط** و**خلاف** گفته است که : جلال آن است که اکثر علفش عذره باشد که معتبر ندانسته‌است که‌غذایش عذرهٔ خالص باشد . و بعضی آن را محول به عرف نموده‌اند ، وآن به غایت‌مشکل است. و بعد هذا مشهور طهارت جلال را قایل شده‌اند به جهت عموم ادله .

و بعضی آن را قابل تذکیه دانسته‌اند نیز به جهت عموم ادله.

مصنف ره فرموده است : و در استبراء اختلاف است.

مترجم‌گوید : یعنی : آنکه حرمت یاکراهت حیوان جلال بالذات نمی‌باشد، بلکه عارضی است که منقطع می‌شود به انقطاع غذا خوردنش از آن ، و ثابت گردد اغتذایش به غیر آن، به‌حیثیتی که بر طرف گردد از آن اسم جلال بودن. و مدت حصول این معنی را استبراء گویند . و نصوصی که در تعیین این مدت وارد شده چندان به حسب سند معتبر نمی‌باشد ، و فتاوی فقهاء در این باب مختلف میباشد در بعضی ، ومتفق در بعضی دیگر ، چنانکه اشاره بهریک خواهم شد انشاءالله .

مصنف ره فرموده است که : و مشهور استبراء شتر است بچهل روز.

مترجم‌گوید که : این اتفاقی است ، و اینکه مصنف ره فرموده است که : مشهور به اعتبار همهٔ آنها است ، فلاتغفل.

Marfat.com

مصنف ره فرموده است که : وگاو به بیست روز.

مترجم‌گوید که : دلالت میکند بر این قول روایت سکونی.

مصنف ره فرموده است که : و بعضی‌گفته‌اند : متساوی است گاو وشتر در چهل روز . و اول اظهر است .

مترجم‌گوید که: دلالت‌میکند برقول دویم، روایت مسمع . ودرباب‌گاوقول به سی روز نیز می‌باشد ، و دلالت میکند بر آن مرفوعهٔ یعقوب و روایت یونس .

مصنف ره فرموده است‌که : وگوسفند بده روز.

مترجم‌گوید که : دلالت میکند بر این قول روایت سکونی و مرفوعهٔ یعقوب و روایت مسمع.

مصنف ره فرموده است که : و بعضی‌گفته‌اند : به هفت روز.

مترجم‌گوید که : و بعضی‌گفته‌اند : به پنج روز . و روایت یونس وارد شده است چهارده روز. و در باب مرغ آبی و مرغ خانگی در روایت مسمع وارد شده است که : مرغ آبی جلال خورده نمی‌شودگوشتش ، تابسته شود پنج روز ، و مرغ خانگی سه روز . و روایت سکونی باین مضمون است . وصدوق در مقنع اکتفاء بسه روز از برای مرغ آبی نموده است ، و روایت نموده است آن را از قاسم بن محمد جوهری ، و بعضی امامیه در مرغ خانگی پنج روزگفته‌اند ، و بعضی بیشتر نیزگفته‌اند . و مستند همه ضعیف‌است ، و مراعات عرف اولی است ، و احوط مراعات اکثر امرین است ، یعنی : زوال عرفی ، یا اکثر این مقدرات شرعیه .

مصنف ره فرموده است که : و اول اظهر است. و چگونگی استبراء این است‌که بسته شود ، و علف داده‌شود به علف پاکی در این مدت.

مترجم‌گوید که : این سخن مصنف ره دلالت داردکه معتبر در جلال آنست که مطلق نجاست را بخورد ، و این منافی آن چیزیست‌که خود معتبر دانست در جلال چنانکه‌گذشت . و بعضی‌گفته‌اندکه : طاهر بالاصالة کافی است در استبراء ، و اگر چه بالفعل طاهر نباشد . و در روایاتی که درباب استبراء وارد شده است ، اعتبار حبس آن حیوان را نموده‌اند ، نه علف دادن به طاهر . و ظاهر آنست‌که مقصود رفع این اسم است از آن ، و موقوف نباشد نه بر حبس و نه برعلف دادن

Marfat.com

به طاهر ، بلکه توان گفت که هر چه غیر علذره بخورانند آن را، کافی باشد در رفع این اسم . ولیکن قول مشهور به‌احتیاط اقرب است . و مذکور شد در کلام مترجم که ماهی جلال استبرایش بیک شبانه روز میباشد نزد اکثر ، و مستند ایشان روایت یونس از حضرت رضا ع می‌باشد ، و صدوق ره اکتفاء نموده است بآن روز تا شب، و مستندش روایت قاسم بن محمد جوهری است .

دویم : آنست که بیاشامد ، یعنی : حیوان حلال‌گوشتی شیر خوک را . پس اگرمحکم نشود ، یعنی : نروید بر آن گوشت ، وسخت نشود استخوانش ، و زیاد نشود قوتش ؛ مکروه می‌شود . و مستحب میباشد استبرایش به هفت روز ، یعنی : اگر شیر خوار نمی‌باشد ، علف داده شود به غیرآن ؛ و اگر شیرخوار است ، شیر داده شود به غیر شیرخوک . و اگرمحکم شود ؛ حرام می‌شود گوشت آن حیوان، وگوشت نسل آن .

مترجم‌گوید که : مستند حرمت ، اخباری چند است که خالی از ضعف سند نمی‌باشد . ولیکن اصحاب عمل نموده‌اند بانها. ولیکن تعدی به غیرخوک نمی‌شود .

مصنف ره فرموده است که : سیم : هرگاه وطی کند انسانی حیوان مأکول اللحم را ؛ حرام می‌شودگوشت آن وگوشت نسل آن ، یعنی: آنچه بعداز وطی بهم رسیده باشد.

مترجم‌گوید که : این حکم مشهور میانهٔ فقهاء می‌باشد . و نیز مشهور است که: اگرمقصود ازآن حیوان سواری نباشد؛ باید که آنرا ذبح نمود ، وگوشتش‌را بآتش سوزانید .

مصنف ره فرموده است که : واگرمشتبه شود آن حیوان به غیر این حیوان ، مثل آنکه در گله یا رمه باشد ؛ قسمت کرده می‌شود بدو فرقه، و قرعه زده می‌شود بر آن یکبار ، بعد از آن بار دیگر ، تا آنکه یکی بماند.

مترجم‌گوید که : هرگاه فرد باشد در هر بار ، بودن یکی در یک طرف مغتفر است . و این حکم بنا بر مشهور است ، و مستند ایشان روایت مسمع از حضرت صادق ع ، و روایت محمد بن عیسی است . و در باب او کلامی می‌باشد . و لیکن مورد دو روایت مزبور بهیمه می‌باشد ، نه هر حیوان حلال گوشتی . لهذا علامه

Marfat.com

این حکم خلاف اصل را مخصوص به مورد روایت نموده است. وهرگاه عمل بلو روایت مزبور نشود ؛ مقتضای قواعد آنست که در شبههٔ غیر محصور جایز است خوردنش ، تا آنکه یکی باقی ماند .

مصنف ره فرموده است که : واگر بیاشامد شراب را ؛ حرام نمی‌شود گوشت آن ، بلکه شسته می‌شود و خورده می‌شود . و خورده نمی‌شود آنچه در شکم آنست یعنی : از جگر و دل و روده‌ها و غیر آنها .

مترجم‌گوید که : چنین‌گفته‌اند مشهور ، و نیزگفته‌اند که : واجب است شستن گوشت . و مستند ایشان در این حکم روایت زید شحام است، و آن با آنکه ضعیف است وفاء به تمام مدعای ایشان نماید، لهذا ابن ادریس مخالفت نموده است ایشان را ، و قایل به‌کراهت شده است .

مصنف ره فرموده است که : و اگر بیاشامد ، یعنی : حیوان ماکول اللحم بول را ؛ حرام نمی‌شود ، وشسته میشود آنچه در شکم آن است، وخورده می‌شود.

مترجم‌گوید که : این حکم نیز مشهور میاشد ، ولیکن مستندش نیز روایت بسیار ضعیفی می‌باشد. اما کسی از امامیه آن را رد ننموده است ، یعنی: منجبر است به عمل اصحاب. و بعضی‌گفته‌اند : این در وقتی است که فی‌الحال بعد از شرب کشته شود ، به خلاف آنکه بعد از خوردن کشته شود ، به حیثیتی که بول جزءبدنش شده باشد ، و بر ظاهر اعضایش نبوده باشد. و هم چنین در باب‌خمر ، مراد همان وقت است. اما بعد از استحاله حرام نمی‌باشد . و بواطن هرگاه متمیز نباشد عین نجاست ، نجس نمیشود. و بعد هذا ، فرق میانهٔ خمروبول در آنکه دراول حکم شده است به حرمت آنچه در اندرون آن میباشد ، و وجوب شستن‌گوشت، و در دویم همین حکم شده است بشستن آنچه در اندرون است ، آنست که ، خمر لطیف‌است ،وصلاحیت غذائیت را میدارد. پس اگرخورده شود، وفی‌الحال کشته شود ، چون سریع النفوذ است ، و اعضاء آن را به‌جهت غذائیتش‌جذب میکند ؛ نجس میشودگوشت آن ، به‌خلاف بول که اعضاء آن را جذب نمیکند ، بلی، چون که باندرون رسیده است آنها را می‌شویند .

مصنف ره فرموده است که : و حرام است سگ و گربه ، چه اهلی باشد و چه وحشی .

Marfat.com

مترجم‌گوید که : اولی این بود که مصنف ره بعد از سگ به عوض گربه ، خوک را ذکر کند ، به جهت نص و وفاق بر حرمت این دو ، و گربه را در ذیل سباع ذکر کند، چنانکه ظاهر است .

مصنف ره فرموده است که : و کراهت دارد اینکه ، ذبح کند بدست خود آنچه پروریده است آن را ازحیوان .

مترجم‌گوید که : مخفی نمیباشد عدم مناسبت ذکر این مسأله در این کتاب ، بلکه موضع آن کتاب ذباحه بود ، چه کراهت تعلق میگیرد به فعل شخص ، نه بگوشت آن حیوان که مقصود در این کتاب آن میباشد .

مصنف ره فرموده است که : و خورده میشود از حیوانات وحشی‌گاو و فوج کوهی وگورها و آهوها ویحمورها .

مترجم‌گوید که : در کتاب **عجایب‌المخلوقات** مذکور است که : آن حیوانی است که دو شاخ بلند دارد که شبیهند به اره که میبرد بآنها درخت را . هرگاه تشنه شود ، و بر سرآب آید ، و به‌بیند که درهم پیچیده‌اند و نمیتواند که وارد شود بر آب؛ میبرد درختان را،ووارد‌میشود برآب. وشاخهای‌او مثل‌شاخ گاو کوهی‌است که هرساله میاندازد آنها را .

مصنف ره فرمو ه است که : و حرام است از حیوانات وحشی ، آنچه سبع باشد ، و آن چیزیست که بوده باشد از برای آن چنگالی ، یا نیشی که بدرد بآن، چه قوی باشد مثل شیر و پلنگ و یوز وگرگ ، یا ضعیف باشد مثل روباه و کفتار و شغال .

مترجم‌گوید که : و مثل‌گربه ، **فلاتغفل** . و در حرمت آنها خلافی نمیباشد، و به عنوه دلالت میکند بر آنها اخبار متعدده ، مثل صحیحهٔ **داود بن فرقد** و حسنهٔ **حلبی** و غیر آنها . ولیکن پاره‌ای اخبار دلالت برحلیت سباع می کند ، مثل خبری که شیخ از **محمد بن مسلم** به سند صحیح از **ابی جعفر**ع روایت نموده است که دلالت یکند بر انحصار حرمت در آنچه در کتاب الله حرام شده است ، و فرمود که : بخوان این آیه راکه « قل لااجد فیما اوحی » الی آخره . و شیخ آن را حمل نموده است بر آنکه : آنچه حرمتش غلیظ و شدید بوده باشد ، منحصر در آنست

Marfat.com

که در کتاب الله حرام شده باشد . و احادیث دیگر باین مضمون یا قریب بآن وارد شده است ، مثل صحیحهٔ زراره از ابی عبدالله ع ، ومثل صحیحهٔ زراره نیز از ابی‌جعفر ع ، و صحیحهٔ محمد بن‌مسلم ،، و حسنهٔ زراره ، و محمد بن‌مسلم از ابی‌جعفر ع ، و صحیحهٔ زراره از احدهما. و شناختن راه تأویل این همه اخبار خالی از اشکالی نمیباشد ، والله یعلم حقایق احکامه .

مصنف ره فرموده است که : و حرام است : خرگوش و سوسمار و حشرات همهٔ آنها، مثل مار و موش وعقرب و موشهای بزرگ صحرائی و جعل و زنجره و سوسک حمام که دراین بلاد آن را خروسک‌گویند ، و کیکها و شپش . و همچنین حرام است موش دشتی و خار پشت و وبر ،

مترجم‌گوید : به فتح و او وسکون باء یک نقطه از زیر دار جانورکی است بزرگتر ازگربه ، و سیاه رنگ است و کوچکتر از ارنب است ، و از برای آن دم نمی‌باشد.

مصنف ره فرموده است که: وخز ،

مترجم‌گوید که : آن‌جانوری‌است کوچک که‌بیرون میآید ازدریا شبیه بروباه، و می‌چرد در بیابان، و میرود در دریا ، و ازبرای آن کرکی‌است که ساخته میشود جامه‌ها.

مصنف ره فرموده است که : و فنک،

مترجم‌گوید : به فتح فاء و نون ، حیوانی است که پوست آن پاکیزه ترین اقسام پوستهاست ، و شریف‌ترین آنها و معتدل ترین آنها.

مصنف ره فرموده است که : و سمور و سنجاب،

مترجم‌گو ید که : این دو معروف میباشند .

مصنف ره فرموده است که : وچلپاسه ولحکه .

مترجم‌گوید : مثل حمزه .

مصنف ره فرموده است که : و این جانوری است کوچک که درریک فرو میرود که تشبیه میشود بآن انگشتان دختران باکره .

مترجم‌گوید که: آنچه مصنف ره ذکرفرموده ازحرمت این حیوانات معروف

Marfat.com

و مسفور در کتب فقهاء میباشد ، ولیکن دلیل وفاء به اثبـات تمامی آنها نمی کند .
بلی از پاره‌ای اخبار کراهت بعضی از آنها میرسد ، و شاید که از بعضی از آن‌ها حرمت بعضی از این حیوانات نیز مستفاد شود ، فتتبع .
و نیز مترجم‌گوید که : در حرمت مسوخات اختلافی نمی‌باشد ، و به علاوه اخبار نیز دلالت بر آن میکند.
قسم‌سیم : در مرغهاست . و حرام از آنها چند صنف است :
اول : آنکه صاحب چنگالی باشد که قوی و غالب باشد بآن بر مرغان ، مثـل باز وچرغ و عقاب وشاهین و باشه ، یا آنکه ضعیف باشد مثل نسر ، یعنی : کرکس و زخمه ، یعنی : لاشخور وبغاث.
مترجم‌گوید: بهرسه‌حرکت باء وغین ، نزدیک لاشخوراست ، و بعضی‌گفته‌اند هرمرغ شریری که صلاحیت شکارکردن نداشته باشد. و در حرمت آنچه مذکور شد خلافی نمیباشد.
مصنف ره فرموده است که : و درکلاغ دو روایت است.
مترجم گوید که : دو قول است : جمعی به حرمت قایل شده‌اند ، و برخـی به کراهت ، بلکه سه قول است :
چنانکه ، مصنف ره فرموده است‌که : وبعضی‌گفته‌اند : حرام است سیـاه و سفید آن که در این بلاد آن راکلاغ کاشی‌گویند ، وحرام است کلاغ بزرگی که در کوهها مسکن میگیرد ، و حلال است زاغ و آن راکلاغ زرع‌گویند که در زرعهـا میباشد ، و غداب بکسرغین و فتح دال اول با نقطه و دویم بی نقطه ، و آن کلاغی است کوچکتر از زاغ ، و میل دارد به‌خاکستری ، و نیست‌خاکستری .
مترجم‌گوید : این قول به تفصیل قول مشهور است ، و **محقق شیخ علی** ره گفته است که : و احوط تحریم غداف است . و بعد از آن‌گفته است که : استنباط این قول خالی از تکلفی نمیباشد ، و اجتناب از کل احوط است. و **ابن ادریس** غیر از زاغ را حرام دانسته است ، به جهت صحیحهٔ **علی بن جعفر** از برادرش . ولیکن این خبر معارض است به صحیحهٔ **زرارة** ازاحدهماع که هیچ کلاغی حـرام نیست . و در خبر **غیاث** است که مکروه است کلاغ ، چونکه فاسق است . و شیخ

Marfat.com

این خبر را مستند جمع خود دانسته است که حمل برکراهت نموده است صحیحهٔ علی بن جعفر راع .

دویم : هر مرغی که صفیف او ، یعنی : بال بهم نزدن آن ، وقت پریدن بیشتر باشد ازدفیف ، یعنی : بال بهم زدن او در وقت پرواز ، حرام است . واگر مساوی باشند آن دو ، یا بوده باشد بال بهم زدن اوبیشتر از بال بهم نزدن او ؛ حرام نیست .

مترجم‌گوید که : این حکم معروف از مذهب امامیه میباشد، و مستند آن اخبار متعدده است . و لیکن در اخبار صورت تساوی مذکور نمیباشد . و لیکن دلالت میکند بر آن عموم آیات و اخبار.

مصنف ره فرموده است که : سیم : هر مرغی‌که سنگدان و چینه و خارعقب پا هیچیک ندارد ، پس آن حرام است . و هر نوعی که یکی از آنها را دارد، پس حلال است مادام که تصریح نشده باشد به حرمت آن .

مترجم‌گوید که : این قاعده نیز منصوص در اخبار ومعروف ازمذهب اصحاب میباشد ، و این قاعده و همچنین قاعدهٔ سابقش فرق نمیباشد میانهٔ مرغ صحرائی و مرغ آبی ، چنانکه مصنف ره اشاره بآن خواهد فرمود.

مصنف ره فرموده است که : چهارم : آنچه شامل باشد او را تحریم به خصوصه ، یعنی : تنصیص برحرمت آن بخصوصه شده باشددراحادیث[مانند] خفاش ،

مترجم‌گوید که : آن را خشاف و وطواط نیز گویند ، و آن را بزبان فارسی شب‌پره گویند ، وآن مرغی است که در شب چشمش می‌بیند و می‌پرد ، و در روز نمی‌بیند و نمی‌پرد ، و حرمت آن معروف و مسطور در کتب میباشد . و دلیل ایشان بر حرمت آن ، بودن آن از خبائث ، و پاره‌ای روایاتی که دلالت میکند بر بودن آن ازجملهٔ مسوخات میباشد .

مصنف ره فرموده است که : وطاوس.

مترجم‌گوید که: حرمت طاوس‌نیزمعروف درمیان امامیه ، و مسطور درکتب ایشان میباشد ، و مستند ایشان روایت سلیمان‌بن‌جعفر است که دلالت میکند بربودن آن از جملهٔ مسوخ ، و نیز روایت آن دلالت میکند برحلال نبودن خوردن آن و تخمش میباشد .

Marfat.com

مصنف ره فرموده است که : و مکروه است هدهد.

مترجم‌گوید که : کراهت هدهد نیز معروف در میان **امامیه** میباشد ، ولیکن آنچه از اخبـــار ظاهر میگردد ، کراهت قتل و اذیت رسانیدن آنست .

مصنف ره فرموده است که : و در خطاف ، یعنی : پرستوک ، دو روایت است.

مترجم‌گوید که : بلکه دو قول است : حرمت و کراهت . و دلیل کراهـــت نبودن دلیل صالحی از برای حرمت ، به علاوه آنکه عمومات دلالت بر حلیـــت میکند ، و آنچه روایت شده است از **ابی عبدالله** ع که فرمود که: خبرداد مرا پدرم از جدم که نهی فرمود رسول خدا ص از شش چیز : مگس عسل و مورچه و بک و صرد و هدهد و خطاف.

ولهذا مصنف ره فرموده است که : و کراهت اشبه است . و کراهت دارد فاخته .

مترجم‌گوید که : به جهت آنچه روایت شده است که طایر شومی است . ودر دلالت این بر کراهت خوردن آن تأمل است ، بلکه دال است بر کراهت عمل.

مصنف ره فرموده است که : و قبره.

مترجم‌گوید که : آن ، مرغی است تاجدارخاکستری، وآن را هوجه گویند. و دلیل بر کراهت آن نیز روایت است..

مصنف ره فرموده است کـــــه : و حباری که ، فارسی‌آن ، شـــواظ است.

مترجم‌گوید: و در**طبایع الحیوان** مذکوراست که آن شدیدترین مرغان است ازحیثیت پریدن،ودورترین مرغان است ازحیثیت‌شوط بزرگ کردن ، وخاکستری رنگ ، و بزرگترین مرغانست از حیثیت حیله در تحصیل روزی ، و مع‌ذلک از گرسنگی میمیرد . و کراهت آن نیز معروف و مسطوراست درکتب . و **علامه** در **تحریر** گفته است که : روایت شاذی دلالت برکراهت آن میکند ، ولیکن پـاره‌ای اخبار نیز دلالت بر عدم کراهت آن میکند.

مصنف ره فرموده است که : و غلیظ تر از آن از حیثیت کراهت صرد است وصوام و شقراق ، و اگر چه حرام نباشند .

مترجم‌گوید که : صرد به ضم صاد و فتح راء ، مرغی است بزرگ سر که

Marfat.com

صید میکند عصفورها را ؛ و آن اول مرغی است که روزه شد به جهت خداوند تعالی.

وصوام مرغی است که رنگش رنگ غبار است ؛ و دراز گردن است ، و واکثر اوقات بیتوته میکند در درخت خرما.

وشقراق بروزن قرطاس ، مرغی است که بالهای سبز دارد . وکراهت این سه نیز مشهور و معروف میباشد ، ولیکن مستند ایشان بر کراهت دلالت نمیکند بر کراهت خوردن آنها ، بلکه[بر] کراهت کشتن و اذیت نمودن بایشان بیش دلالت ندارد .

مصنف ره فرموده است که : و باکی نیست به حمام ، یعنی : کبوتر ، همهٔ آن.

مترجم گوید که : حمام ، جنس است از برای هرمرغی که طوق داشته باشد مثل قمری ، یعنی : فاختهٔ طوق‌گردن که رنگش کبود است ، یا آنچه بیاشامد آب‌را بدون مکیدن.

و آن شامل میباشد آنچه شمرده است آنها را مصنف ره : ودبسی یعنی : دو شابی رنگ که رنگش سرخ است ، و ورشان که سفید رنگ است. و همچنین باکی نیست به حجل ، یعنی : آنچه که منقار و پاهای آن سرخ است، و به قدر کبوتری است. و بعضی‌گفته‌اند: کبک ماده است ، و دراج مشهور است ، یعنی: تذر و وکبک وقطاء که آن را اسفرود و برف چینه‌گویند. و طیهوج ، یعنی: آنچه شبیه است به کبک ، وزیر بالش سیاه و سفید است ، و پاها وگردنش دراز است ، وگفته‌اند که : از مرغان آبی است. و دجاد ، یعنی : مرغ خانگی . وکردان یعنی: آنچه شبیه است به مرغ آبی. و بعضی گفته‌اند که : قاز است ، و مشهور است که در شب‌نمی‌خوابد از احتیاط. وکرکی ، یعنی : کلنک ، و صعوه ، یعنی : آنچه بعضی باز یارگویند ، و به قدرگنجشگی است مایل بسفیدی و دم درازی دارد ، و دایم آن را حرکت میدهد، و برلب آب می‌نشیند.

و معتبر است در مرغ آب ، آنچه معتبر است در مرغی که مجهول باشد،یعنی از مرغ بیابان ، از غالب بودن دفیف ، یعنی : زدن بال بهم وقت پریدن ، یامساوی بودن آن با صفیف ، یعنی : راست کردن بال ، وبهم نزدن آنوقت پریدن ، یا

Marfat.com

داشتن یکی از این سه نشان که سنگدان و چینه دان و خار پا باشد. و خورده‌میشود مرغ با این نشانها ، هر چند بخوردماهی را.

و اگر بخورد یکی از این مرغها محض عذرهٔ انسان را ، ملحق گردد آن را حکم جلال ، و حلال نیست تا استبراء کرده شود، پس باید که استبراءشود: ومرغ آبی و آنچه شبه آن باشد ، یعنی : در جثه ، پنج روز ؛ و مرغ خانگی و آن چه شبیه آن باشد ، یعنی : در جثه ، سه روز ؛ و هر مرغی که بیرون باشد از این دو ، یعنی : به حسب جثه ، استبراء کرده میشود بآنچه بر طرف گردد از آن حکم جلال بودن ، زیراکه در سایر قرار داد معینی نمیباشد . و حرام است زنبورهاو پشه و مگس.

مترجم‌گوید که : حرمت این سه نیز معروف و مشهور میانهٔ **امامیه** میباشد. و مستند حرمت زنبور را دلالت پاره‌ای روایات بر بودن آن از مسوخ دانسته‌اند ، و صاحب **مسالک** ، دلیل حرمت همه را بودن آنها از خبائث دانسته است، و **محقق اردبیلی** آن را انکار نموده است.

مصنف ره فرموده است که : و تخم هر چه خورده میشود حلال‌است . وهم چنین تخم آنچه حرام است حرام است . یعنی : تخم هر حیوانی تابع آن میباشد در حلیت و حرمت ، هرگاه آن حیوان معلوم‌باشد. و با اشتباه خورده‌میشود هر آنچه مختلف باشد دو طرف آن ، یعنی : سر آن باریکتر باشد از ته آن ، نه آنچه متفق یعنی : مساوی، باشد دو طرف آن.

و مجثمه حرام است ، و آن هر حیوانیست از پرنده و غیر آن که قرار دهد آن را نشان ، وزده شود تیر تا آنکه بمیرد.

و مصبوره حرام است ، و آن هر حیوانیست که مجروح ساخته‌شود ، وحبس شود تا آنکه بمیرد.

مترجم‌گوید که : **عبدالعظیم بن‌عبدالله‌حسنی** که مشهور است به **شاه عبدالعظیم** از **ابی‌جعفرمحمد بن‌علی** ع روایت نموده است که ،گفت : پرسیدم از آن حضرت از : « ماهل لغیر الله » . فرمود : آنچه ذبح میشود به جهت صنمی یا وثنی یا شجری حرام نموده است خداوند آن را ، چنانکه حرام نموده است میتة و دم ولحم خنزیر را ، بعد از آن‌فرمود که : « فمن اضطر غیر باغ ولاعاد فلا اثم علیه‌ان‌یا کل

Marfat.com

المیتة ، یعنی : پس کسی که مضطر باشد درحالتی که باغی و عادی نباشد، پس گناهی بر او نیست که بخورد میتة را . پس گفت : عرض نمودم که یابن رسول الله ص چه وقت حلال میشود از برای مضطر میته ؟ فرمود که : حدیث کرد مرا پدرم ازپدرش از پدرانش که رسول خدا ص سوال شد ، پس عرض شد که : یا رسول الله ص ، ما میباشیم در زمینی کـــه میرسد بما مخمصه و تنگـــی ، پس چه وقت حلال است از برای ما میته ؟

پس فرمود کلامی که حاصل معنی آن آنست که : مادامی که برعادت مترفین که غذا را از روی سیری میخورند ، نخورید، توانید خورد .

پس عبدالعظیم گفت که : عرض نمودم یابن رسول الله ، چیست معنی قـــول خداوند « فمن اضطر غیر باغ ولاعاد » ؟

فرمود که عادی سارق ، یعنی : دزد است، و باغی آنی است که طلب صیـد میکند به جهت لهو و فخریه ، نه به جهت آنکه صرف عیالش کند ، این دونتوانند در حالت اضطرار میتة را بخورند ، چنانکه در حالت اختیار بر ایشان حرام است، و نیست از برای این دو کـــــه تقصیر کنند در روزه و نه در نمـــاز در سفر .

گفت که : پس عرض نمودم : پس قول خداوند که : « والمنخنقة والموقوذة والمتردیة و النطیحة و ما اکل السبع الا ماذکیتم » چه معنی دارد .

فرمود که : منخقة آن است که خفه کرده میشود .

و موقوذة آن است که از مرض ، از حرکت بیفتد .

و متردیة آن است که از مکان بلندی بیفتد بپایین ، یا از کوهی بیفتد ، یا بیفتد در چاهی ، پس بمیرد .

و نطیحه آنست که ، حیوان دیگر شاخ زند آن را ، پس بمیرد .

و « ما اکل السبع » آنست که سبع از آن بخورد ، پس بمیرد ،

و « ما ذبح علی النصب » آنست که کشته شود ازبرای معبودین غیر از خداوند ازسنگ یا صنم ، مگر آنچه راکه دریابی تذکیه‌اش را .

من عرض نمودم که : « ان تستقسموا بالازلام » چه معنی دارد .

فرمود که : بودند در زمان جاهلیت که می‌خریدند شتری‌را درمیانه ده نفر ، و قسمت مینمودند به تیرها ، و بود تیرها ده . هفت تیر از برای آنها حصه بود . و

Marfat.com

سه تیر از برای آنها حصه نبود . اما آنهاییکه حصه داشتند ، پس : قد و توام ونافس و حنس والمسیل و معلی و رقیب بود. و اما آنهاییکه حصه نداشتند ؛ سفیح و منیح و وغدو بودند. که جولان میدادند تیرها را در میانهٔ ده نفر . پس هر آنکس که بیرون می‌آمد بنامش تیرهایی که حصه از برای آنها نبود ، الزام‌میشد ثلث‌قیمت شتر. وچنین‌میکردند، تا آنکه واقع میشد سهامی که نصیب از برای آنها نبود ، همه می‌افتاد در دست سه نفر ، پس الزام مینمودند ایشان را قیمت شتر . بعد از آن نحر میکردند شتر را ، و می‌خوردند آن هفت نفری که قیمت آن را نداده بودند ، و بان سه نفری که قیمت آن را داده بودند چیزی از آن شتر را نمیدادند. پس چون که اسلام آمد. حرام نمود خداوند جل ذکره این را در آنچه حرام نمود ، و فرمود خداوند عزو جل : « وان تستقسمو ایالازلام، ذلکم فسق ».

قسم‌چهارم : درجامدات‌است ، یعنی : چیزهاییکه روان نباشد . و بشماره و ضبط در نمی‌آید حلال از آنها ، پس بایدکه ضبط و حصر کنیم آنچه حرام است. و به تحقیق که‌گذشت پاره‌ای از آن در کتاب مکاسب و تجارات ، و ذکر میکنیم در این جا پنج نوع را :

اول : مرده‌هاست ، و آنها حرامند به اجماع .

مترجم‌گوید که : به علاوه دلالت میکند بر آن آیه و اخبار.

مصنف ره فرموده است که : بلی حلال است از آنها ، آنچه حیات ، یعنی : روح ، در آن حلول ننموده باشد ، و صدق ننماید بر آن مرگ ، و آنها : پشم و مو و کرک و پر است .

و آیا شرط است در آنها بریدن ؟ وجه ، این است که آنها اگر بریده شوند پس آنها پاکند . واگرکنده شوند، شسته شود موضع اتصال آنها . وبعضی‌گفته‌اند: حلال نیست آنچه کنده میشود از آنها. و اول اشبه است .

مترجم‌گوید که : به جهت عموم ادله ، وتناولش آنها را.

مصنف ره فرموده است که : و شاخ و سم و دندان و تخم ، هرگاه پوشیده باشد پوست بالا را.

مترجم‌گوید که : مشهور این قید را نموده‌اند. وبعضی‌این‌قید را ننموده‌اند،

Marfat.com

چنانکه اکثر روایات نیز مطلق میباشد، بلی در بعضی از روایات قید شده است به پوشیدن جلد غلیظ.

مصنف ره فرموده است که: وانفحه، به کسر همزه وفتح فاء، یعنی: مایهٔ پنیر. و در شیر دو روایت است: یکی حلال بودن، و این صحیح تر آن دو است از حیثیت سند. و اشبه حرام بودن است، به جهت نجس بودن آن به ملاقات بامیته.

مترجم گوید که: بلکه در شیر دو قول است: قول اکثر متقدمین حلیت است، به جهت روایت صحیح و غیر صحیح به علاوهٔ عمومات، پس میباشد این استثناء از قاعدهٔ کلی که «مایع هرگاه ملاقات کند نجس را نجس میشود»، چنانکه انفحه نیز مستثنی شد. و قول اکثر متأخرین حرمت است، به جهت اطراد آن قاعده و عدم تخصیص.

مصنف ره فرموده است که: و هرگاه ممزوج شود آنچه تذکیهٔ شرعی شده است بامیته؛ واجب است دوری از آن، تا دانسته شود آنچه تذکیه شده است به خصوصه.

مترجم گوید که: این قول مشهور است میانهٔ متأخرین. و مستند ایشان در این باب قاعده‌ایست که مطرد می دانند آن را، و آن این است که در مشتبه حرام غالب میآید بر حلال، و پاره‌ای روایات عامیه نبوی ص که فرمود که: جمع نشد حلال و حرام، مگر آنکه غالب شود حرام حلال را. و لیکن این در محصور است، و وجهش را چنین گفته‌اند که: واجب است اجتناب از میته، و تمام نمیگردد آن مگر به اجتناب از جمیع.

وجوابش آنست که وقتی اجتناب از میته لازم است که معلوم باشد. و اگر معلوم نباشد، اجتناب از آن لازم نمیباشد، و به علاوه صحیحهٔ عبدالله بن سنان از حضرت صادق ع که فرمود که: هر چیزی که در آن حلال و حرام باشد آن حلال است تا آنکه بشناسی آن حرام را بخصوصه، پس واگذاری آن را. و همچنین اخبار دیگر همه دلالت بر حلیت میکنند.

مصنف ره فرموده است که: و آیا این ممزوج را میتوان فروخت بکسی که حلال داند میته را؟ بعضی گفته‌اند: بلی. و بسا باشد که نیکو باشد اگر قصد کند فروختن تذکیه شدهٔ تنها را.

Marfat.com

مترجم‌گوید که : این کلام توجیهی است از مصنف ره بر اشکال ابن ادریس بر صحیحه و حسنهٔ حلبی که دلالت میکنند بر جواز بیع آن ، و اشکال مزبور اینست که این روایت مخالف اصول مذهب است از جواز بیع میته.

و مصنف ره این اشکال را دفع نموده است بآنکه بیع میته نمی‌باشد ، بلکه مقصود بیع آن چیزیست که تذکیه شده است فقط . ولیکن بر توجیه مصنف ره نیز اشکال وارد میآید که چونکه مبیع متمیز نمی‌باشد ، پس مجهول باشد ، پس ممکن نباشد اقباضش ؛ پس صحیح نباشد بیعش به عنوان انفراد. و هرگاه منضماً فروخته شود ، لازم میآید جواز بیع میته.

و بعضی از این اشکال که بر مصنف ره وارد میآید ، جواب داده‌اند که این بیع حقیقی نمی‌باشد ، بلکه صورت بیع است ، و وسیله است از برای استخلاص مال از دست کافر. و چون شبیه مبیع است از حیثیت دادن عوض ، وگرفتن ثمن به ازاء آن ، آن را بیع گفته‌اند.

و بر این جواب نیز وارد می‌آید که هر کس که بیع میته را حلال میداند ، لازم نیست که مالش مباح باشد ، بسا باشد که ذمی باشد.

و **شهید** ره در **دروس** میل نموده است بآنکه عرض شود بر آتش ، و امتحان شود به انبساط و انقباض. و این قیاس است و مع الفارق ، چه موردنص گوشتی است که معلوم نباشد که میته است یا نه ، و در ما نحن فیه قطعاً مشتمل بر میته می‌باشد.

مصنف ره فرموده است که : و هر چیزی که جدا شود از زنده ؛ پس آن چیز میته است ، حرام است خوردن آن ، و بکار فرمودن آن. و همچنین است آنچه جدا میشود از دنبه‌های گوسفند ، پس بدرستی که خورده نمی‌شود ، وجایز نیست چراغ افروختن بان ، به خلاف روغنی که نجس شده باشد به ملاقات به نجاست.

مترجم‌گوید : یعنی : نجاستش عارضی باشد ، و بالذات نجس نباشد. و آنچه مصنف ره فرموده است ، معروف میانهٔ **امامیه** میباشد ، و مستندش بجز پاره‌ای اخبار ضعیفه در دویم نمیباشد.

دویم : آنچه حرام است از ذبیحه پنج چیز است : سپرز و ذکر وسرگین و خون و دوخصیه.

مترجم‌گوید که : آن ، قول سید **مرتضی** است. و بعضی گفته‌اند که خلافی نمی‌باشد در حرمت چهار چیز از این پنج چیز که غیر از سرگین باشد.

Marfat.com

و از **مفید وسلار** منقول است که خورده نمی‌شوند سیرز و ذکرو دوخصیه. وظاهر این است که . خون را به وضوح واگذارده . چه در حرمت آن خلافی نمی باشد. و شیخ **صدوق** پنج دیگر بر این پنج افزوده است که : نخاع و غدد . یعنی : دشبل، و رحم وحباء واوداج بوده باشد. و در حدیثی بجای حباء جلد مذکوراست. و فرق میانهٔ حباء و رحم‌آن راگفته‌اند که : مراد از حباء . ظاهر فرج است . ورحم باطن فرج . و در روایتی بدل اوداج عروق است.

مصنف ره فرموده است که : و در بول دان و زهره و بچه دان تردد است . اشبه آن حرام بودن‌است . به جهت‌آنکه آنها خبیث شمرده میشوند. اما فرج وحرام مغزوپی گردن و دشبل وبیخ انگشتان‌ونخرزهٔ دماغ ، یعنی : خزف کله ودیده ، پس بعضی از اصحاب کسی است کـــه حرام دانسته‌است آنها را.

مترجم‌گوید که : اشاره است به قول **شیخ** وجمعی دیگر که محرمات‌راچهارده چیزگفته‌اند : پنج اول و دو چیز از سه چیز بعد که مراره و مثیمه بوده باشد . بااین هفت چیز که افزوده است در این مقام.

و **ابن ادریس** ، مثانه را نیز افزوده است ، و محرمات را پانزده‌گفته است : پنج اول ، و سهٔ بعد از آن ، و هفت چیز آخر.

و بعضی محرمات را هفت گفته‌اند : یعنی : پنج اول ، و از سه امر وسط دو امر غیر از مثانه را.

و از **ابن جنید** حرمت این هفت چیز منقـول است : طحال و مثانه و غدد و نخاع و رحم و قضیب و انثیین.

و از **ابی الصلاح** منقول است که : مکروه است نخاع و عـروق و مراره و مردمک دیده و خرفک.

و چنانکه اقوال فقهاء در این باب مختلف است ، اخبـار نیز مختلف می‌باشد با یکدیگر : بعضی مشتمل است بر پاره‌ای امور که کسی قایـــل‌به حرمت آنها نشده است ، و به علاوه من حیث السند والدلالـة قاصر میباشند ازافادهٔ تحریم . بلکه قابل حمل بر کراهت میباشند ، با آنکه عمومات قرآن اقتضاء مینمایند حلیت را ، مگر آنچه به‌دلیل ثابت شود حرمتش . و آن عمومات مثل قـول‌خداوند: «فکلواممـا ذکراسم الله علیه » ، و مثل :

Marfat.com

« و مالکم ان لاتأکلوا مماذکر اسم الله علیه » و مثل قوله : « احلت لکم بهیمة الانعام ». و همچنین عمومات اخبار دلالت بر حلیت آنها می نمایند ، مگر آنچه دلیل دلالت کند بر حرمتش ، مثل : خون ، که ، به نص و اجماع ، حرام است.

واما باقی ، پس آنچه بخصوصه حرمتش اجماعی باشد ، یا ثابت باشد خبیث بودنش حرام باشد ، والا ، باقی باشد به حلیت. و در دم و طحال و قضیب و انثیین ادعاء اجماع شده است ، و در باقی ادعاء اجماع نشده است ، بلکه خلاف در آنها نقل شده است ، و باوجود خلاف ادعاء خبیث بودنش هم مسلم نمی باشد ، لهذا :

مصنف ره فرموده است که : و وجه کراهت است. و مکروه است گرده و دو گوش دل و رگها. و اگر بریان شود سپرز باگوشت ، وسورخ نباشد ، حرام نمی شود گوشت. وهمچنین است ، اگر گوشت در بالا باشد. اما اگر سوراخ باشد ، و گوشت در زیر باشد ؛ حرام میشود.

مترجم گوید که : چنین مشهور شده است در میانهٔ فقهاء ما. ولیکن مستند آن اخباری چند است که صریح در حرمت صورت آخر نمی شود.

سیم : اعیان نجسه است ، مثل : عذره های نجس ، و همچنین هر خوردنی که ممزوج شده باشد به شراب ، یانبیذ مست کننده ، یا فقاع هر چند کم باشد ، یا افتاده باشد در آن نجاستی.

مترجم گوید : یعنی : نجاست در آن واقع شود ، نه آنکه بر نجاست ، و به عبارتی دیگر حکم شود به نجاست آن.

مصنف ره فرموده است که : در حالی که روان باشد ، یعنی : آن نجاست ، مثل بول ،

مترجم گوید که : و همچنین هرگاه آن طعام روان باشد ، به خلاف آنکه طعام و نجاست هر دو جامد باشند ، که نجس نمی شود غیر از آنچه مخلوط به نجاست شده است ، پس حرام نشود.

مصنف ره فرموده است که : یا برسد بآن بدن کافرها ، هر چند از اهل ذمه باشند ، بنا براصح.

مترجم گوید : و تفصیلش درکتاب طهارت مذکور است ، فارجع الیه.

چهارم : گل است.

Marfat.com

مترجم‌گوید: در آنکه‌گل حرام میباشد ، بجز آنچه استثناء شده است ،خلافی نمی باشد ، و به علاوه اخبار نیز دلالت بر آن میکنند . ولیکن سخن در حقیقت گل است که به عربی آن را طین‌گویند . موافق لغت و عرف خاکی است که ممزوج به آب باشد. و بعضی کلوخ را نیز در حکم آن دانسته‌اند ، چنانکه صاحب مسالک.

و محقق‌اردبیلی گفتة است که : مشهور میانهٔ متفقهه آنست که خاک و زمین همه اقسامش ، حتی سنگ و ریگ، حرام است.

و آنچه در اخبار است ، لفظ طین است ، پس در تعمیم حکم اشکال است.

مصنف ره فرموده است که : و حلال نیست هیچ‌گلی ، مگر تربت‌حضرت امام حسین ع ، پس بدرستی که جایز است خوردن آن از بران طلب‌شفاء، ودر نه گذرد به قدر نخودی.

مترجم‌گوید که : اخبار در جواز خوردن خاک قبر حضرت امام حسین ع به قصد استشفاء بسیار است ، و به علاوه اتفاق امامیه برآن حاصل‌است. صاحب تنقیح گفته است : به جهت آنکه ائمه طاهرین علیهم السلام از ذریهٔ اومیباشند ، و دعاء تحت قبه‌اش مستجاب است ، و معلوم شده است به تجربهٔ معتقدین ازامامیه ،چنان تجربه‌ای که‌مفیدعلم‌میباشد که ،شفاء در تربت‌آن‌حضرت ع میباشد، پس‌می‌باشد جایز. تمام شد کلام او.

بلی سخنی که هست اینست که مراد از تربت قبر چیست ؟ مقتضای‌عرف بر خاکی است که مجاور قبر شریف آن حضرت باشد. و در بعضی روایات خاک قبر مذکور است. و در بعضی دیگر طین حایر مذکور است ، و در بعضی دیگر چنین است که‌گرفته میشود خاک قبر حسین ع از نزد قبر تا هفتادذراع ،و در پاره‌ای‌دیگر از اخبار این عبارت است که تربت قبر حسین بن علی ع ، تا ده میل . و جمع میانهٔ این اخبار حمل آنهاست بر مراتب‌فضل ، هر آنچه اقربست افضل است ، چنانکه خواندن دعاء مأثور و سورهٔ «اناانزلناه» و سایر شرایط و آداب مأثورهمه به جهت فضیلت است. و اما هرگاه نه به قصد استشفاء بوده باشد ، آیا جایز است خوردنش یا حرام میباشد ؟ دو قول است : اشهر حرمت است. و همچنین در جواز و عدم آن در بعد از عصر روز عاشورا، یا افطار بان در روز عید ، دو قول است.

مصنف ره فرموده است که : و درگل ارمنی روایتی است به جواز ، و این

Marfat.com

نیکوست ، یعنی : هرگاه ضرورت داعی باشد ، به جهت آنکه آنچه در آن است از منفعت از برای مضطر بسوی آن.

مترجم‌گوید که : و همچنین کل مختوم . و از کلام بعضی ظاهر میگردد که گل مختوم همان‌گل ارمنی است که مهر شده است.

پنجم : زهرهاییست که کشنده است کم آن و بسیار آن. اما آنچه نمی کشد که کم آن مثل تریاک و سقمونیا ، در خوردن یک قیراط و دو قیراط تا ربع دینار در جملهٔ حوایج مسهل ، پس باکی باین نیست ، چون غالبْ سلامتی است . و جایز نیست درگذشتن تا موضع خطر و هلاکت از آن ، مثل یک مثقال از سقمونیا ، و بسیاری از شحم‌الحنظل ، یا شوکران ، پس بدرستی که جایزنیست ، به‌جهت آنچه متضمن میباشد از نقل مزاج ، یعنی : از اعتدال ، وتباه کردن آن .

مترجم‌گوید که : حاصل سخن قوم آن است که مناط حرمت ، ضرر به بدن است ، خواه ضرر به حد قتل برسد یا نرسد ، بلکه مزاج را فاسد کند ، و خواه‌قلیل و کثیر آن مضر باشد ، یا همان کثیرش مضر باشد. پس هر چه قلیل و کثیرش مضر باشد ، مطلقاً حرام میباشد. و هرگاه کثیرش مضر باشد ، تحریمش به قدر ضرر می باشد . و همین که ظن غالب بهمرسید به ضررش ، حرام میشود، از هر راهی که حاصل شود آن ظن کافی است، خواه به تجربه باشد، یا خبردادن شخصی‌که وثوق به قولش بوده باشد.

قسم پنجم : در چیزهای روان است ، و آنچـــــه حرام است پنـــج است :

اول شراب .

مترجم‌گوید : یعنی : از انگور، و حرمت آن وفاقی مسلمین، و ازضروریات این دین است. و در حکم شراب‌دانسته‌اند ، یعنی: در تحریم، هر مسکری ،چنان که روایات متظافرة بر آن دلالت میکند ، یعنی : هر آنچه کثیرش مسکر باشد ، مطلقاً حرام میباشد.

و تفصیل مسکرات به نحویست که مصنف ره فرموده است که: وهرمست کننده‌ای‌مثل: نبیذ، یعنی: شرابی که از تمر ، یعنی : خرمای خشک است ، وبتع که از عسل است، و فضیح که‌از رطب‌و بسراست که خرمای‌تازه‌وغوره‌ٔخرماست ،

Marfat.com

و نقیع که از مویز است ، و مرز که از ذرت‌است ، وفقاع که‌از شیرهٔ جواست، کمش و بسیارش.

مترجم‌گوید که : یعنی : فقاع مطلقاً حرام‌است ، خواه مسکر باشد یا نباشد، به جهت ورودنص مطلقاً به حرمتش ، بدون تقیید به اسکار. و از جمله اخباری که در باب فقاع وارد شده است آنست که خمر مجهولی است. و اینکه آن خمر است بعینها ، و اینکه حد آن حد شارب الخمر است . و به‌علاوهٔ اخباری، در میان امامیه خلافی در حرمتش نمی‌باشد. و در روایت عبدالرحمن بن حجاج از ابی عبدالله ع مرویست که فرمود که : فرمود رسول خدا ص که : خمر از پنج چیز است : عصیر از کرم ، و نقیع از زبیب ، و بتع از عسل ، و مرز از شعیر ، و نبیذ از تمر . واین خلاف آن چیزی است که اصحاب گفته‌اند که : مرز از ذرت است . و آنچه از جو میباشد ، فقاع است.

باری ، اطلاق خمر بر این امور یا از بابت استعاره است ، به جهت مشابهت در اسکار ، یا به جهت مشارکت در فعل و اثر با خمر ، یا از بابت حقیقت است که خمر در اصل به معنی ستر است ، چونکه این امور می‌پوشانند عقل را ، و این معنی در همهٔ امور حاصل است. و فقهاءگفته‌اند که : معتبر در تحریم اسکار کثیر آنهاست. پس هر آنچه کثیرش مسکر است ، قلیلش حرام است ، به جهت قطع و قلع مادهٔ فساد ، چنانکه حرام شده است خلوت با : ن اجنبیه ،به‌جهت کشانیدنش به فساد. ولیکن این در مایعات‌است ، پس وارد نمیآید زعفران وامثال آن ازچیزهایی که کثیرش مسکر است ، و قلیلش حرام نمیباشد.

مصنف ره فرموده است که : و حرام است آب فشرده شدهٔ ازانگور ، هر گاه بجوش آید ، چه از جانب خود و چه بآتش . و حلال نمی‌شود تا برود دو ثلث آن ، یعنی : هر نوع رفتن که باشد ، اگر چه هوا آن را بر چیند یا منقلب به سرکه شود.

مترجم‌گوید که : مراد از عصیر عنبی ، آب انگورءاست که فشرده شده باشد از انگور. و خلافی در حرمت آن در میانهٔ امامیه نمی‌باشد . و به علاوه اخبار بسیار دلالت بر آن میکند به شرط غلیان و جوش آمدن ، یعنی : پایین آن، ببالا آید چنانکه

Marfat.com

این تفسیر مستفاد میشود از پاره‌ای اخبار . و بعضی به‌علاوهٔ غلیان شرط نموده‌اند شدت ، یعنی : غلیظ شدن ، و به قوام آمدن را . واین امریست زاید بر غلیان ، و دلیلی از برای اعتبار آن در تحریم نمیباشد.

بلی بعضی از قائلین به نجاستش ، آنرا اعتبار نموده در نجاستش . و این قول از اصل بی اعتبار است ، و محل تفصیلش کتاب طهارت‌است. و بعضی ملحق به عصیر نموده‌اند آب انگوری که در انگور میباشد ، هرگاه بجوش آید . و آن ضعیف است. چه عصیر به تفسیری که مذکور شد بر آن صدق نمیکند ، پس بنه مقتضای عموم ادله باید که حلال بوده باشد. و همچنین آب‌زبیب ، چه آن نه عصیر است و نه عنب ، پس به مقتضای عموم ادلهٔ حلیت ، باید که حلال باشد ، و اگر چه بعضی در این باب خلاف نموده‌اند ، و تجویز نمی‌نماید خوردن مویزی که در طعام عجم می‌پزند ، بلکه آن طعام را نیز بلکه بعضی آنرا نجس نیز میدانند ، وهمهٔ اینها از وسواس است ، اعاذنا‌الله من امثال هذا.

و همچنین است درعصیر تمر. و در کتب‌استدلالی وجه همگی مشروحاً مذکور است باوجه خلاف ، و تعرض بان خارج از مقصود است که‌ترجمهٔ عبارت‌مصنف ره بوده باشد ، یا آنچه متعلق بآن میباشد ، هر آنکس که طالب‌باشد رجوع به مطولات نماید.

مصنف ره فرموده است که : و هر چیز که ممزوج شود باینها یا پیکی ازاینها یعنی : از محرمات ، یا آنچه واقع شود در آن از چیزهای روان ، حرام .

مترجم‌گوید که : یعنی : حرام است . و این حکم مشهورمیانهٔ فقهاء میباشد ، و اشکالی نمی‌باشد درآن ، هرگاه آن چیز که آن حرام در آن افتاده است ، نجس‌شود ، چه نجس حرام میباشد ، و یا آنکه امتزاج به نحوی باشد که خوردن بعضی از آن موجب‌علم بخوردن حرام باشد. و اما اگر هیچیک از این دو نبوده باشد ، مثل آن که خاک بسیار کمی در آب بسیاری بیفتد ؛ قطع حاصل نمیباشد از خوردن بعضی از آن آب بخوردن حرام ، یعنی : خاک . پس حکم به حرمت مطلقاً چنانکه می بینی در کلام قوم خالی از اشکالی نمی‌باشد ، خصوصاً آنکه عمومات و خصوص صحیحهٔ عبدالله بن‌سنان و غیر آن ، دلالت بر حلیت امثال آنچه مذکور شد می‌کند.

بلی در مسکری که قایل به طهارت آن باشیم این حکم بعید نمی‌باشد ، چه

Marfat.com

از بعضی اخبار توان استفاده نمود، لیکن هرگاه مستحیل یا مستهلک یا منقلب نشود.

دویم : خون مسفوح نجس است ، پس حلال نیست خوردن آن.

مترجم‌گوید که : سفح به معنی صب ، یعنی : ریختن است . و خون مسفوح خونی است که به قوت بیرون آید نزد قطع رگ حیوانی که خون‌جهنده داشته باشد. و حرمتش به نص کتاب و سنت ثابت است. وهمچنین شکی در نجاستش نمی‌باشد.

مصنف ره فرموده است که : و آن خونیکه مسفوح نباشد ، مثل خون حیوانی که خون جهنده ندارد ، مثل خون وزغ و کنه و نحو آنها ، هر چند نجس نباشد ، حرام است ، به جهت خبیث شمردن آن.

مترجم‌گوید که جمعی ادعاء اجماع بر طهارت این قسم خون نموده‌اند ، و سخن در حرمت وحلیتش مبتنی بر خبائث و عدم آن است.

مصنف ره فرموده است که : و آنچه بیرون نیندازد آن را حیوان ذبح شده ، یعنی : مأکول اللحم ، و بماند درگوشت آن ، پاک است نه نجس و نه حرام.

مترجم‌گوید که : خلافی در میانهٔ **امامیه** در حلیتش نمی‌باشد. و **علامه** نقل اجماع بر آن نموده است . و به **علاوه** آنچه از آیات دلالت بر حصر محرمات می کند دلالت بر حلیت آن میکند ، ولکن آنچه را که حیوان جذب میکند به باطن خود به نفس کشیدن در حکم متخلف در حلیت و طهارت نمی‌باشد. و در آنچه در کبد و قلب می‌ماند دو احتمال میباشد . و نظر به ظاهر دور نیست حلیتش ، نظر به عدم صدق دم مسفوح بر آن ، مگر ثابت شود خبائتش . و اما خونی که باقی میماند در حیوان غیر مأکول اللحم که ذبح میشود، پس تابع آن حیوان خواهد بود درحرمت . و ظاهر فقهاء نجاست آن می‌باشد، و از بعضی متأخرین‌نقل شده است توقف درآن. و هر خونیکه غیر از اقسام مذکوره بوده باشدکه به قوت از عرق بیرون نیاید ، و از برای آن کثرت و ریختنی نبوده باشد، لیکن نفس سایل داشته باشد ، از بعضی اخبار مستفاد میشود نجاستش. وظاهر مصنف ره در **معتبر** و **علامه** در **تذکرة** اجماع بر نجاست است ، پس حرام نیز باشد.

و در خون ماهی ظاهراً خلافی در طهارتش نباشد. و **شیخ** و **مصنف** و **علامه** و **شهید** و غیر ایشان ، اجماع بر طهارت‌نموده‌اند. و **علامه** در **مختلف** و **منتهی** و **نهایة** ، قابل به حلیت آن نیز شده است. و همچنین **ابن زهرة** و **ابن ادریس**، ظاهر

Marfat.com

مصنف ره در معتبر نیز این است. و ظاهر بسیاری از عبارات فقهاء آن است که حلیت مخصوص بخونی باشد که در ذبیحه باقی می‌ماند ، و باقی خونها حرام باشد. و بعضی نُص بر حلیت خون ماهی نیز نموده است . وظاهراینست که از برای ایشان حجتی سوای خباثت نبوده باشد . و آن محل تأمل است ، خصوصاً باخلاف در بعضی. و هرگاه ثابت نباشد خباثتش ، پس به مقتضای ظاهر آیه باید که حلال باشد. این است بیان اقسام خون.

مصنف ره فرموده است که : و اگر بیفتد اندکی از خون به قدر اوقیه که چهل درهم است یاکمتر از آن در دیگی ، در حالی‌که می‌جوشد بر سرآتش؛ بعضی گفته‌اند : حلال است شورباوآب‌گوشت آن ، هرگاه برود خون بجوشیدن.

مترجم گوید که : قایل به حلیت مرق **شیخین** میباشند، ومستندایشان، صحیحهٔ **سعداعرج** ، و روایت **زکریاابن** آدم میباشد،

مصنف ره فرموده است که : و بعضی از اصحاب ، کسی است که رد کرده است روایت را ، و این نیکو است.

مترجم‌گوید که : ردکنندهٔ روایت **ابن ادریس** است‌و متأخرین که از جملهٔ ایشان است مصنف ره . و مستند ایشان آن است که این آب قلیل است که ملاقات با نجاست نموده است . و هر چنین آبی نجس میشود . و بعد از نجاست، غلیان و جوشیدن مطهر نمی‌باشد. و این سخن بعد از ثبوت روایت ممنوع است . و اگر چه روایت **زکریا** ضعیف‌باشد، با صحیحهٔ **اعرج** چه توان نمود.

بلی بعضی آن را حمل نموده‌اند که آن خون مجهول‌بوده‌است، وخون‌مجهول حکم به‌طهارت‌است، نظر به اصل « کل شئی طاهرحتی تعلم انه قذر » . پس هیچ چیز حتی خون حکم به نجاستش نمی‌شود، مگر آنکه نجاستش معلوم باشد، چنانکه **شهید** در **ذکری** تصریح نموده است. و لیکن‌این قاعده را در باب نجاست آب‌قلیل در خصوص مرغی که در منقارش خونی باشد ، مرعی نداشته‌اند.

مصنف ره فرموده است که : اما آنچه جامد است ، و روان نیست مثل گوشت و اسبابی که در آن است از برنج و نخود و نحو آن، پس باکی بآن نیست ، هرگاه شسته شود.

سیم : هر چیزی که بیفتد درآن چیزی از نجاسات ،مثل خون یابول یاعذره،

Marfat.com

پس اگر آن چیز روان است ؛ حرام است ، هرچند بسیارباشد ، و راهی به‌پاک شدن آن نیست . و اگر از برای آن چیز حالت بستگی باشد ، پس نجاست در آن بیفتد درحالت بستگی مثل دوشاب بسته و روغن و عسل بسته ؛ انداخته میشود آن نجاست ، و دور کرده میشود آنچه احاطهٔ به نجاست کرده ، وباقی‌حلال است.

مترجم‌گوید که : چنانکه اخبار دلالت میکند بر آن.

مصنف ره فرموده است که : و اگر آن چیز روان روغن باشد ؛ جایز است چراغ افروختن بآن در زیر آسمان ، یعنی: بلاخلاف ، و جایز نیست درزیرسقف.

مترجم‌گوید که : بعضی تجویز نموده‌اند آن را ، به جهت اطلاق ادله و عدم مانعی.

مصنف ره فرموده است که : و آیا این به جهت نجس‌بودن دود است ؟ اقرب آنست که نه ، بلکه آن تعبد است ، یعنی : راهش بر ما معلوم نیست.

مترجم‌گوید که : شیخ در مبسوط به جهت نجاست دود دانسته است ، و آن بعید است ، به جهت استحاله که مقتضی طهارت است.

مصنف ره فرموده است که : و دودهای اعیان نجسه در نزد ما پاک است. و همچنین است هر چه آن را مستحیل کند آتش ، پس بگرداند آن را خاکستر ، یا دود ، بنابر ترددی. و جایز است فروختن روغنهای‌نجس ، یعنی : بالعرض ، وحلال است ثمن آن ، لکن واجب است خبردار نمودن مشتری به نجاست آن.

مترجم‌گوید که : این حکم مشهور میانهٔ فقهاء میباشد ، ولیکن معلوم است که در روغنهای نجس بالذات مثل دنبه‌های میته حرام است فروختن آنها ، وصاحب مسالک ادعاء اجماع بر حرمت بیع آنها نموده است.

مصنف ره فرموده است که : و همچنین نجس میشود هر چیز روانی که بمیرد درآن حیوانی که خون جهنده داشته باشد. اما آن حیوان که خون جهنده ندارد مثل مگس و جعل ، پس نجس نمیشود آنچه در آن بمیرند.

و کفار نجسند ؛ و نجس می‌شود چیزروان برسیدن بدن ایشان بآن ، چه کافر حربی باشد و چه اهل ذمه ، بنا بر اشهرروایتین . و همچنین جایز نیست بکار فرمودن ظرفهای ایشان که بکار فرموده‌اند آنها را در مایعات. و روایت شده [illegible]

Marfat.com

که هرگاه کسی خواسته باشد هم خوراکی باگبر ، امر کند اورا بشستن دست خود، واین شاذ است.

و اگر بیفتد میته‌ای که خون جهنده دارد در دیگی ؛ نجس میشود آنچه دران است ، و ریخته می‌شود آنچه روان است ، و شسته میشود آنها که روان نیست ، و خورده می‌شود. و اگر خمیر کرده شود بآب نجس خمیر ؛ پاک نمیشود بآتش ، هرگاه پخته شود ، بنا بر اشهر.

مترجم‌گوید که : اشاره است به خلاف **شیخ** در **نهایة** که قایل به طهارت آن شده است ،به‌جهت روایتی که سنداً و دلالـة هر دو ضعیف می‌بـاشد. و **محقق شیخ علی** گفته است که: هرگاه آن خمیر نازک شود، و در آب گذارده شود که آب در خلال و فرج آن برود ؛ پاک میشود . و همچنین، هرگاه پخته شود و در آب کثیـر گذارده شود. وهمچنین‌گندم و برنج که نجس شده باشد، هرگاه‌گذارده شوند درآب کثیر.

چهارم : اعیان نجسه است ، مثل بول از حیوانی که خورده نمی‌شود گوشت آن ، چه نجس باشد آن حیوان مثل سگ و خوک ، یا پاک باشد مثل شیرو پلنگ.

مترجم‌گوید که : چه بول همه نجس است ، پس حرام است ، و به علاوه در آن خلافی نمی‌باشد.

مصنف ره فرموده است که : و آیا حرام است آن ، یعنی : بول ، از حیوان مأکول اللحم ؟ بعضی‌گفته‌اند : بلی.

مترجم‌گوید که : این قول جمعی از **امامیه** است . و دلیل ایشان ظاهراً منحصر است در خبیث بودن آنها ، چنانکه مصنف ره اشاره بآن می‌فرماید . پس مندرج می شود در تحت عموم « و حرم علیکم‌الخبائث » . و جوابش منع صدق خبث است بر آنها ، چه خبث را حقیقت شرعیه نمی‌باشدکه رجوع شود بان ، و صدق معنـــی عرفی نیز معلوم نمی‌باشد . و وجهش در **مسالک** مذکور است ، و از اینکه بعضی طباع از آن نفرت میکنند ، کافی نمی‌بـاشد در خبث بودن ، چه بسیاری طباع از بسیاری حلالها تنفر میدارند.

باری ، قائلین به حرمت استثناء نموده‌اند بول شتر را، به جهت استشفاء بآن.

Marfat.com

چنانکه مصنف ره فرموده است که: مگر بول شتر که جایز است از برای طلب کردن شفاء.

مترجم گوید که : به جهت آنکه ثابت شده است که حضرت پیغمبر ص امر فرمودقومی راکه علتی برداشتند در مدینه که بیاشامند بولهای شتران را ، پس شفاء یافتند. و بعضی در این استثناء اقتصار در موضع حاجت نموده‌اند ، و بعضی مطلقا حلال دانسته‌اند.

مصنف ره فرموده است که : و بعضی گفته‌اند : همه حلالند ، چون پاکند.

مترجم گوید که : این قول سید مرتضی است . و ابن‌جنید و مصنف وه در نافع نیز آن را اختیار نموده است . و دلیل ایشان بعداز منع خبیث بودن آنها عمومات حلیت است. و از آنچه مذکور شد از کلام طرفین معلوم میشود حکم آب دهان ایشان . و آب دماغ و عرق آن . و پاره‌ای فضلات حیوانات دیگر ، با آنکه درباب آب دهان زن و و دختر نصوصی چند وارد شده است. و از آنچه مذکورشد ،ظاهر شد قوت قول به حلیت به حسب دلیل . و لیکن مصنف ره اختیار حرمت نموده است ، چنانکه فرموده است که : و اشبه حرام بودن است ، به جهت آنکه خبیث شمرده میشود.

پنجم : شیرهای حرام‌گوشت ، مثل شیر شیر وگرگ وگربه.

و مکروه است شیر آن حیوان که، گوشتش مکروه است، مثل شیر الاغ ، چه روان آن و چه بستهٔ آن ، و حرام نیست.

مترجم‌گوید که : چنین مشهور شده است در میانهٔ فقهاء که : لبن هر حیوانی تابع آن حیوان می‌باشد در حرمت و کراهت واباحت، ولیکن دلیلی از برای ایشان در این باب یافت نشده است . بلکه در پاره‌ای‌اخبار حسنه امر بخوردن شیر ماده الاغ باوجود کراهت‌گوشتش شده است. و در بعضی دیگر مذکور است که باکی از شرب آن نمی‌باشد. و در پاره‌ای اخبار صحیحه در باب شیر از ماده الاغ وارد شده است که : اگر دوست داشته باشی که بخوری، بخور.

قسم ششم : در لواحق است ، و در آن چند مسأله است :

مسألهٔ اول : جایز نیست بکار فرمودن موی خوک از روی اختیار . پس اگر ناچار شود بکار فرماید آنچه چربی در آن نباشد ، و بشوید دست خود را.

Marfat.com

مترجم گوید که: بدانکه مشهور آنست که موی خوک نجس میباشد. و سید مرتضی قایل به طهارت آن شده است. پس بنا بر قول اول جایز است استعمال آن مطلقاً، اگر چه ضرورتی بان نباشد. و بنا بر قول به نجاست، خلاف است در جواز استعمالش: مشهور چنانکه مصنف ره فرموده است آن است که بدون ضرورت جایز نمی باشد، حتی آنکه ابن ادریس ادعاء تواتر اخبار در این باب نموده است. و بسیاری گفته اند که: در این باب روایتی نمی باشد. چه جای آنکه متواتر باشد اخبار. و لهذا جمعی مثل علامه در مختلف قایل به جواز استعمال آن مطلقا شده اند. و اصل به انضمام اخبار دال بر جواز استعمال آن با ایشان است، و معارضی از برای آنها نمی باشد که صلاحیت معارضه داشته باشد.

مصنف ره فرموده است که: و جایز است آب کشیدن بپوست میته، هر چند نجس باشد، و نماز کرده نمی شود از آن آب، و آب نکشیدن افضل است.

مترجم گوید که: در مسأله دو قول است:

یکی جواز آب کشیدن بانها در آنچه طهارت در آن شرط نمی باشد مثل زراعت، به جهت اصل و عدم شمول ادلهٔ تحریم این صورت را.

قول دویم: منع از آب است، به جهت عموم ادلهٔ تحریم میته، و اگر چه مسأله خالی از اشکالی نیست، مقتضای اصل جواز آنست.

مسألهٔ دویم: هرگاه یافته شود گوشتی، و معلوم نباشد که آیا ذبح شرعی شده است یا میته است؟ بعضی گفته اند: انداخته می شود در آتش: پس اگر جمع شد، تذکیه شده است؛ و اگر پهن شد، پس آن مرده است.

مترجم گوید که: این حکم مشهور است، بلکه بعضی نقل اجماع بر آن نموده انده، و مستندش روایت شعیب است از ابی عبدالله در باب مردی که داخل قریه شد، پس یافت در آن گوشتی را، و نداند که آیا تذکیه شده است یا مرده است؟ آن حضرت ع فرمود که: بینداز بر آتش: پس هر آنچه منقبض شد، آن ذکی است، یعنی: تذکیه شده است؛ و هر آنچه منبسط شد، پس آن مرده است. و ظاهر این روایت آنست که حکم نشود به حلیت و حرمت گوشت، به سبب امتحان نمودن پاره ای از آن، بلکه هر قطعه را جداگانه باید که امتحان نمود، و لازم می شود هر یک حکم خود را.

Marfat.com

و **شهید** در **نکت الارشاد** گفته است که : نمیدانم کسی را که مخالفت نموده باشد در این حکم ، مگر **محقق** در **شرایع** . و مصنف ، یعنی : **علامه** . که به لفظ « قیل » ، یعنی : بعضی گفته‌اند . تعبیر نموده‌اند که مشعر به ضعف آن می‌باشد . و بعد از آن گفته است که : مستند حکم روایت **شعیب** است . و بعد از نقل روایت مزبور گفته است که : گویا کسی که توقف نموده است در حکم ، نظر به ضعف سند روایت مزبور نموده است . و آنکه اصل عدم تذکیه‌است ، تا آنکه ثابت گردد تذکیه . چنانکه مشهور شده است در میانهٔ جمعی از متأخرین ، چه ایشان میگویند که : اصل در حیوان حلال نبودن ، و ذبح نکردن و میته بودن است . چه مذبوح بودن یا منحور بودن بروجه شرعی موقوف بر اموری چند میباشد وجودی . و اصل عدم تحقق آن امور می‌باشد.

و صاحب **کفایة** این اصل را بی اصل و ضعیف دانسته است . چه وارد شده است در بسیاری از اخبار اذن در نماز درآنچه معلوم نباشد که میته است . و در پاره‌ای اخبار صحیحه دلالت بر این مطلب میباشد که نماز در پوستهاییکه نمی‌باشد از زمین مسلمانان جایز است. و **عبدالله بن سنان** به طریقی صحیح از حضرت **صادق** ع روایت نموده است که فرمود : هر چیزی که میباشد در آن حلال و حرام . پس آن از برای تو حلال است همیشه . تا آنکه بشناسی حرام را بعینه . پس واگذاری آن را. و نزدیک باین روایت است موثقهٔ **سماعة**. و در روایت **مسعدة بن صدقه** است که هر چیزی آن از برای تو حلال است . تابشناسی حرام را بعینه . پس واگذاری آن را. و **شیخ** از **سکونی** و او از **ابی‌عبدالله** روایت نموده است که : از حضرت **امیر-المؤمنین** ع سؤال شد از سفره‌ای که یافت شد که در راه افتاده است که بسیار است گوشت و نان آن و پنیر و تخم آن . و در آن کاردی گذارده ؟ حضرت **امیر-المؤمنین** ع فرمود که : قیمت میشود آنچه در آنست . پس خورده می‌شود . چون که فاسد میشود . و نیست از برای آنها بقائی. پس اگر آمد طلب کنندهٔ آن . غرامت کشند از برای او قیمت را. عرض شد یا **امیرالمؤمنین** ع . معلوم نیست که سفرهٔ مسلمان است یا مجوسی ؟ فرمود که : مردم در وسعتند . تا نمیدانند . و مجملا این اخبار دلالت بر حلیت در موضع اشتباه میکنند .

Marfat.com

و بعد از آن‌گفته است که : بهر نحوی که باشد ، ظاهر این است که قراینی که دلالت بر تذکیه کند کافی میباشد ، و موقوف بر علم نمی‌باشد ، به‌جهت آنکه ابن بابویه روایت نموده است در حدیث صحیح از **حفص بن بحتری** که گفت که : عرض نمودم خدمت **ابی عبدالله** ع که مردی راند هدی را، پس هلاک شد آن در جایی که کسی نبود که تصدق شود بر او ، و معلوم نمی‌شود که هدی است؟ فرمود که : نحر کند آن را ، و بنویسد کتابی را ، و بگذارد برآن ، تا هر کس که برآن بگذرد که بداند صدقه است .

مترجم‌گوید که : سخن دراین مقام طولانی است . هرآنکس که خواسته‌باشد رجوع به **مسالک** نماید .

مسألهٔ سیم : جایز نیست اینکه بخورد انسان از مال غیر خود مگر به اذن .

مترجم‌گوید که : در این حکم خلافی و شکی نمی‌باشد . وفرق نمی‌باشد در این باب در میانهٔ فرق مسلمین ، و اگر چه از اهل بدعت باشند که نمی‌توان مال ایشان را بدون اذن ایشان خورد.

ولیکن استثناء شده است از این حکم دو موضع ، چنانکه مصنف ره اشاره بآن فرموده است که : به تحقیق که رخصت داده شده است با عدم اذن درخوردن از خانه‌های کسی که آیه در بر دارد آن را ، هرگاه نداند ازاو کراهت را ، وبر ندارد از آن با خود.

مترجم‌گوید که : این موضع اول است . و مراد از آیه این آیه است که خداوند فرموده است که: « لیس علی‌الاعمی حرج و لاعلی الاعرج حرج ولا علی المریض‌حرج ولاعلی انفسکم ان‌تأکلوا من‌بیوتکم اوبیوت آبائکم اوبیوت امهاتکم اوبیوت اخوانکم اوبیوت اخواتکم اوبیوت اعمامکم اوبیوت عماتکم اوبیوت اخوالکم اوبیوت خالاتکم اوما ملکتم مفاتحه او صدیقکم ، لیس علیکم جناح ان تأکلواجمیعا اواشتاتاً. » یعنی باکی نیست برکور و نه بر لنگ و نه بر مریض و نه‌بر شماها که بخورید از خانه‌های خود ، یا خانه‌های پدران خود ، یا خانه‌های مادران خود، یا خانه‌های برادران خود ، یا خانه‌های خواهران خود ، یا خانه‌های عموهای خود ، یا خانه‌های عمه‌های خود ، یا خانه‌های‌خالوهای خود، یا خانه‌های خاله‌های

Marfat.com

خود ، یا آنچه مالک باشید کلیدهای آن را ، یا رفیق خود ، نیست بر شما باکی که بخورید با هم جمع ، یا متفرق.

و آنچه معروف است از مذهب امامیه ، آنست که شرط است درجواز خوردن عدم علم به عدم رضای ایشان. و در ظن دو احتمال است ، و نظر به عموم آیه باید که ظن معتبر نباشد. و ابن ادریس شرط نموده است که دخول خانه به اذن ایشان بوده باشد . و این تقییدی است مراطلاق آیه را بدون دلیلی برآن.

و مراد از خانه‌های خود خانه‌های خود خورنده است، چنانکه ظاهرآیه‌است.

و بعضی گفته‌اند که : مراد ازواج و عیال است . و بعضی گفته‌اند که : خانهٔ اولاد است . و علی ای تقدیر اولاد نیز داخل این حکم نیز می‌باشند، بلکه به‌طریق اولی.

و در روایت زرارة است که : همچنین بخوردزن بدون اذنشوهرش. و در روایت جمیل است که از برای زن است که بخورد و تصدق کند. و از برای صدیق و دوست است که بخورد از منزل برادرش ، یعنی : دوستش، و تصدق کند.ولیکن این روایت ضعیف است.

و آیا آباء، یعنی : پدران. شامل اجداد می‌باشد ،و همچنین امهات ، یعنی : مادران ، شامل جده‌ها می‌باشد ، یا نه ؟ دو احتمال است .

وگفته‌اند که : در برادر فرق نمیباشد میانهٔ برادران پدر و مادری ، یا یکی فقط به جهت عموم آیه ، و همچنین اعمام و اخوال و غیر ایشان.

و در مرسلهٔ ابن ابی عمیر تفسیر شده است این فقره که «آنچه مالک باشید کلیدهای آن را » بانکه مرد می‌باشد از برای او وکیلی که می‌ایستد در میانهٔ مال‌او و می‌خورد آن را بدون اذن او. و بعضی تفسیر نموده‌اند به مملوک و به صاحب منزل. و ظاهر آنست که مراد از صدیق همانی است که در عرف آن راصدیق‌ورفیق میگویند. و روایت شده است که ، صدیق آنست که قادر باشی که برداری ازجیب و درهمها را و بیرون آوری بدون اذن او. واز مفهوم موافقهٔ آیه توان که قایل شد به جواز تصرف در مال این اشخاص ، هرگاه کمتر از خوردن باشد ، مثل نشستن در خانه‌های ایشان ، و نماز نمودن بر فرشهای ایشان و در لباس ایشان ، و وضو ساختن بآب ایشان. و صاحب مسالک گفته است که : تعدی به غیر خانه از مالهای دیگر نمی‌نماید ، به جهت توقف در حکم خلاف اصل بر مورد رخصت دادن.

Marfat.com

ولیکن بعضی ملحق باین نموده‌اند شرب از قناتی را که مملوک باشد ، و هم‌چنین از دولاب مملوک . و وضو ساختن و غسل نمودن ، به جهت عمل‌نمودن به‌شاهد حال ، و صاحب **کفایه** نیز میلی بآن دارد.

مصنف ره فرموده است که : و همچنین هر آنچه بگذرد بان انسان از نخل وزراعت و درخت . بنا بر ترددی.

مترجم‌گوید که : این موضع دویم است از آن دو موضع که‌استثناء شده‌است ، و آن مشهور میانهٔ **امامیه** است ، بلکه **شیخ** در **خلاف** ادعاء اجماع برآن نموده است. و مستند ایشان در این حکم مرسلهٔ **ابن ابی عمیر** و روایت **محمد بن مروان** میباشد . و بعضی منع نموده‌اند نظر به صحیحهٔ **علی بن یقطین** که‌گفت : پرسیدم از حضرت **ابی الحسن** ع از مرد که میگذرد به ثمرهٔ نخل وزرع وانگورو شجر و خربزه وغیر آنها از میوه ، آیا حلال است از برای او که تناول نماید از آن ، و بخورد بدون اذن صاحبش ، پس چگونه است حال آن مرد اگر نهی کند او را صاحب‌ثمره ، یا امر کند او را آن کس که متوجه وقیم امر آن ثمره است ، و حال آنکه نیست از بـرای او که امر کند، و چه قدر است حدی که جایز است او را که تناول کند از آن ؟ آن حضرت ع فرمود که : حلال نیست از برای او کـه بر دارد از آن چیزی را.

و بعضی‌گفته‌اند که : مراد از این حدیث آن‌است که بردارد ، و بعدازان آن‌چه راکه برداشته است بخورد ، به جهت آنکه در آن سؤال شده است که تناول نماید و بخورد ، یعنی : بردارد و بعد از آن بخورد ، نه آنکه در آنجا بخورد. و به این قسم جمع میانهٔ اخبار نموده‌اند . ونظر به اشتهار قول اول شاید که ارجح باشد. باری ، قائلین باین قول مقید نموده‌اند آن را بانکه فاسد نکنند . و همراه خود بـر ندارد ، و علم یا ظن به‌کراهت صاحب‌آن نداشته باشد.

مسألهٔ چهارم : هر کس بخورد شرابی را ، یا چیز نجسی را ؛ پس آب دهان او پاک است . مادام که برنگ نجاست نباشد. و همچنین است اگر بچشم کشـد دوای نجس را . پس اشک او پاک‌است . مـادام که برنگ نجاست نباشد. واگر نداند رنگ شدنش برنگ نجاست . پس آن بر اصل طهارت است.

مترجم‌گوید که : وجه اصل حکم ظاهر است . چه بواطن بدون تغیر نجس نجس نمی‌شوند . و در صورت جهل به تغیر ، باید که حکم به طهارت نمود نظر

Marfat.com

به مضمون « کل شئ طاهر حتی تعلم انه قذر ». و نیز تأیید میکند آن را روایت ابی الدبلم که در باب خمر وارد شده است، بنا بر آنکه نجس باشد. چنانکه فرموده است.

مسألهٔ پنجم: هرگاه ذمی بفروشد، شرابی را یا خوکی را، وبعد از آن مسلمان شود. و قیمت آن را نگرفته باشد؛ پس از برای او است گرفتن آن.

مسألهٔ ششم: حلال میشود شراب، هرگاه منقلب به سرکه شود.

مترجم گوید: به جهت تابع بودن احکام اسماء را؛ و حال اسم خمر بر آن صدق نمیکند، و به علاوه اخبار نیز دلالت میکنند بر حلیت آن.

مصنف ره فرموده است که: خواه بوده باشد انقلابش بچاره و علاج، یا از جانب خود شراب باشد، و خواه آنچه بآن علاج مینمایند عینی باشد باقی یا مستهلک شود.

مترجم گوید که: چنین مشهور شده است میانهٔ فقهای ما، و مستندش عموم اخبار است، و خصوص روایت **عبدالعزیز مهدی** که گفت: نوشتم خدمت حضرت رضاع که، به فدای توگردم، عصیر میگردد خمر، پس ریخته میشود بر آن سرکه و چیزیکه تغییر میدهد آن را، تا آنکه میگردد سرکه؟ آن حضرت ع فرمود: باکی نیست. و خصوص موثقهٔ **ابی بصیر** که گفت: پرسیدم از حضرت **ابی عبدالله** ع از خمر که صنعتی میشود در آن بچیزی، تا آنکه سرکه میشود؟ آن حضرت ع فرمود که: هرگاه بود باشد آنچه قرار داده میشود در خمر آن چیز غالب، پس باکی نیست. و بعضی از فقهاء گفته‌اند که: شرط است که برود عین آنچه علاج شده است پیش از آنکه سرکه گردد، چونکه نجس میگردد به قرار دادنش در خمر، وپاک نمی‌شود به جهت عدم انقلاب در آن.

و این سخن بنا بر قول به طهارت خمر تمام نمیشود، و بنابر قول به نجاست هم ممکن است که مغتفر باشد مثل ظرف خمر، چنانکه در صورتی که خود خمر منقلب شود ظرفش نیز پاک میگردد به تبعیت، نظر به دلیل. پس همچنین توان گفت که: آن سرکه یا چیز دیگر که در خمر می نهند به جهت علاج یا غیر علاج، اگر چه عینش باقی باشد، نجاستش مغتفر میباشد، و حکم می‌شود بپاکی و حلیت آن. پس بنابر این قوت با مشهور است.

Marfat.com

مصنف ره فرموده است که : هر چند چاره کردن مکروه باشد.

مترجم‌گوید که : مشهور حکم به کراهت آن در این صورت نموده‌اند ، به جهت موثقهٔ ابی‌بصیر ، و روایت محمد بن‌مسلم و ابی‌بصیر.

مصنف ره فرموده است که: و کراهتی نیست در آنچه از جانب خود میگردد.

و اگر انداخته شود در شراب سرکه ، تا آنکه مستهلک کند آن شراب سرکه را ؛ حلال و پاک نشود ، یعنی : سرکه ، بعد از انقلاب و پاک شدن شراب. و همچنین ؛ اگر انداخته شود در سرکه شراب ، یعنی : شراب کمی در سرکهٔ بسیار ریخته شود ، پس مستهلک کند آن راسرکه . و بعضی گفته‌اند : حلال میشود؛ اگر واگذارده شود ، تا بگردد شراب سرکه . و نیست وجهی از برای آن.

مترجم‌گوید که : توضیح مساله آنکه فرض میکنیم دو ظرف را که در یکی سرکه باشد ، و در دیگری شراب ، پس واقع شود قدری از شراب در سرکه ، پس مقتضای اصل آنست که سرکه حرام باشد به جهت نجاستش به ملاقات خمر. پس هرگاه فرض کنیم که آن خمر خالص که در ظرف خودش باقی مانده است مستحیل به‌سرکه شود ؛ بالاجماع آن پاک میشود به جهت انقلابش. و آیا آن سرکه که شراب در آن ریخته است پاک می‌شود ، یا نه ؟ سه قول است :

قول مشهور میانهٔ متأخرین که از جملهٔ ایشان است ابن ادریس و مصنف ره و علامه در بسیاری از کتابهایش نجاست است ، نظر بآنکه خمر به‌استحاله و انقلاب پاک میگردد ، نه آنچه نجس میگردد به خمر ، چه دلیلی بر طهارت آن نمی‌باشد.

و شیخ در نهایه و تهذیب در هر دو مسألهٔ قایل به طهارت‌شده است ، هرگاه آن ظرفی که در آن شراب خالص میباشد منقلب شود شرابش به‌سرکه، درآن وقت این سرکهٔ مخلوط به شراب، و شراب مخلوط به‌سرکه نیز پاک میگردد. وعلامه نیز در مختلف‌قول شیخ را تقویت نموده است، نظر بانکه اصلش پاک شده است، پس فرعش نیز پاک شود ، چه نجاست این تابع نجاست اصل می‌باشد ، پس به زوال آن زایل میگردد.

و قول سیم در مسأله قولی است که نسبت داده‌اند آن را به ابی علی ، و آن آنست که هرگاه بگذرد برآن آن قدر اززمان که تواند در آن شراب سرکه شود، آن سرکهٔ مخلوط به شراب ، یا شراب مخلوط به سرکه نیز پاک شود. و تحقیق در

Marfat.com

مسأله آنست که بنا بر پاک بودن شراب ، اشکالی در طهارت آن سر که نمیباشد ، و همچنین در حلیتش. و هرگاه قایل به نجاست خمر بوده باشیم ، هرگاه اختلاط سر که و شراب بر سبیل علاج بوده باشد ؛ آن نیز پاک و حلال است. و همچنین در صورت غلبهٔ سر که بر شراب ، نظر به عموم موثقهٔ ابوبصیر که مذکور شد ، اشکالی در طهارت وحلیت نمی‌باشد. والله‌یعلم حقایق‌الامور.

مسألهٔ هفتم : انواع ظروف شراب از چوب و کدو و کواره‌ای که رنگ زده تباشد ، جایز نیست بکار فرمودن آن، به جهت مستبعد بودن خلاصی آن . و اقرب جواز است بعد از بر طرف کرد عین نجاست ، و شستن آن را سه مرتبه .

مترجم‌گوید که : محقق شیخ علی گفته است : بلکه هفت مرتبه.

مسألهٔ هشتم : حرام نیست چیزی از ربها و شربتها ، هر چند بوییده شود از آن بوی مست کننده ، مثل رب انار و رب سیب ، به جهت آنکه مست نمیکند بسیار آنها.

مترجم‌گوید که : عدم حرمت به جهت اصل و عمومات و خصوص پاره‌ای روایات است ، مثل روایت **جعفر بن احمد مکفوف** از حضرت **ابی‌الحسن اول** ، و روایتی دیگر از ان حضرت ، و نیز دلالت میکند بر آن حصر محرمات در اشیاء مخصوصه که اینها از آن جمله نمیباشند.

مسألهٔ نهم : مکروه است خوردن آنچه بدن جنب و حایض بآن رسیده است ، هرگاه خاطر جمعی از ایشان نباشد . و همچنین مکروه است خوردن آنچه میسازد آن را کسی که از نجاست پرهیز نمیکند.

مترجم‌گوید که : چنین مذکور است در کتب فقهاء و نقل نشده است از برای این کراهت دلیلی ، مگر روایتی که مختص به حایض میباشد . بلکه مقتضای پاره‌ای اخبار که دلالت میکند بر طهارت ظروف مشرکین که استعمال نموده باشند ، ونماز نمودن در جامه‌هاییکه میبافند و میدوزند ، یا عاریه میکنند ، عدم کراهت ، خواه ظن غالب به نجاست بهم رسد ، یا نه.

مصنف ره فرموده است که : و کراهت دارد که بدهد به حیوان چیزی از مست کننده‌ها را.

مترجم‌گوید که : به جهت روایت **ابی بصیر** از حضرت **صادق** ع که گفت

Marfat.com

پرسیدم از آن حضرت ع ازبهیمهٔ گاو یا غیر آن ، که آیا آشامیده شود ، یا خورانیده شود چیزی که حلال نمی‌باشد از برای مسلمان خوردن و آشامیدنش، آیا مکروه‌است این ؟ فرمود : بلی مکروه است ، و همچنین روایت غیاث. ولیکن جایز است. خورانیدن مسکر بلکه سایر حرامها و نجس‌ها ، به جهت اصل و عدم تکلیف ، و قاضی حکم نموده است به حرمتش. و مشهور در باب اطفال آن است که حرام است آشامانیدن اطفال مسکر را ، به جهت روایت عجلان که فرمود که : هر آن کس بیاشاماند مولودی را مسکری، بیاشاماند او را خداوند از حمیم.

مصنف ره فرموده است که : و کراهت دارد پیش‌خرکردن در شیرهٔ انگور ، و کراهت دارد که امین کنند برپختن آن کسی را که حلال میداند آشامیدن آن را پیش از آنکه برود دو ثلث آن ، هرگاه مسلمان باشد. وبعضی‌گفته‌اند : جایز نیست مطلقاً. و اول اشبه است.

مترجم‌گوید که : در باب بختج که، معرب « پخته » میباشد ، یعنی : دوشاب ، شیخ در نهایة و ابن ادریس و علامه و شیخ فخرالدین ولدش ، قایل شده‌اند به حرمت مباشرگردانیدن کسی که حلال میداند شرب آن را پیش از رفتن دو ثلث ، به جهت روایت معاویة بن عمار که گفت : پرسیدم از ابی عبدالله ع از مردی که که از اهل معرفت به حق میباشد، میآورد مرابختج ، و میگوید که : پخته شده است بر ثلث ، یعنی : دو ثلثش رفته است و یک ثلث باقی‌مانده است، و من میشناسم او راکه میآشامد بر نصف ؟ آن حضرت ع فرمودکه : خمر است ، میاشام آن‌را ! من عرض نمودم که : پس مردی از غیر اهل معرفت که نمی‌شناسم او راکه میآشامد بر نصف ، و حلال نمیداند آن را بر نصف، خبرداد ماراکه نزد او بختجی‌میباشد بر ثلث ، بیاشامیم از آن ؟ آن حضرت فرمود : بلی. ولیکن مصنف ره نهی را حمل برکراهت نموده است ، به جهت اصل عمومات ، و حصر محرمات ، و امکان طعن در سند و روایت مزبور ، و عموم آنکه صاحب ید قولش مقبول میباشد درباب طهارت و نجاست آنچه در دست او می‌باشد.

مصنف ره فرموده است که: و کراهت‌دارد طلب‌شفاء کردن‌از آبهای کوهستان که کرم است.

مترجم‌گوید که : به جهت روایت مسعدة بن صدقه که فرمودکه : آن بیرون

Marfat.com

میآید از نسیم جهنم . و نظر باین تعلیل دور نیست که استفاده شود کراهت مطلق نشستن در آن.

و از جمله لواحق است نظر نمودن در حال اضطرار ، یعنی : ملجاشدن و چاره منحصر شدن است. هر چیزی که قایل شدیم به منع از خوردن آن ، پس سخن در آن با حال اختیار است. و با ضرورت و ناچاری ، جایز است خوردن آنها، به جهت قول حق تعالی « فمن اضطر غیر باغ ولاعاد فلا اثم علیه. » یعنی : هر کس ناچار شود در حالی که باغی و عادی نباشد ، پس گناهی بر او نیست . و قول حق تعالی که : «فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم» ، پس هر کس ناچار شود در در تنگی ، و میل بگناه نداشته باشد ، تا آخر آیه، و قول حق تعالی « و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم . » و به تحقیق که بیان نمود خداوند از برای شما به تفصیل آنچه حرام نموده بود بر شما ، مگر آنچه ناچار شوید بآن.

مترجم‌گوید : در تفسیر باغی و عادی که مذکور است در آیه خلاف است. بعضی‌گفته‌انـد که : باغی آنست که بر امام زمان خود خروج کرده باشد.

و بعضی‌گفته‌اند که : باغی آنست که‌گرفته باشد چیزی‌را ازمضطری مثل‌خود، یعنی : مضطر دیگر چیزی داشته باشد که سد رمق او راکند ، باغی از او بگیرد ، و این عمل جایز نمیباشد ، بلکه باید که واگذارد خود را ، تا بمیرد ونمیراند غیـر خود را.

و جمعی دیگرگفته‌اند که : عادی طلب‌کننده میته است.

ودرتفسیر «عادی» بعضی‌گفته‌اند: آنست که قطع طریق کند، وبعضی‌گفته‌اند: آن است که تجاوز کند از قدر ضرورت.

و بعضی‌گفته‌اند : آنست که تجاوز کند از مقدار سیر شدن.

و از حضرت صادق ع مروی است که فرمود که: باغی آنست که خروج کند بر امام ، و عادی آن است که قـطع طریق کند .

از برای هیچیک از این‌دوحلال‌نمی‌باشد میتة ، وگفته‌اند که: سند این‌روایت ضعیف است .

و نیز در روایت حماد بن عثمان از ابی عبدالله ع مرویست در تفسیر قـول خداوند عز وجل که: «فمن اضطر غیر باغ ولاعاد» فرمود که: باغی آنست که‌باغی

Marfat.com

در صید باشد ، و عادی دزد است ، نیست از برای این‌دو که بخورند میته را هرگاه مضطر شوند ، و نیستند مثل سایر مسلمانان که میته بر ایشان حلال باشد ، و نیست از برای این دو که نماز را قصر کنند.

و **شاه عبدالعظیم** از حضرت **ابی جعفر** ع در معنی « فمن اضطر غیر باغ و لاعاد» روایت نموده است که : فرمود که عادی دزد است ، و باغی کسی است که طلب‌میکند صید را از روی بطر ولهو ، نه به جهت نفقه بر عیالش ، نیست ازبرای این دو که بخورند میته را هرگاه مضطرشوند ، و حرام است بر این دو.

ودر طریق این روایت نیز ضعف است.

و در آیهٔ دوم که فرموده است خداوند که « غیرمتجانف لاثم» یعنی : میل بگناه نداشته باشد ،گفته‌اند که : مراد آن است که میل بخوردن زیاده بر قدر حاجت نداشته باشد ، یا به جهت تلذذ ، یا از روی تعمد نبوده باشد، وحلال نداند آن را، یا فرمان نابرنده ، و باغی بر امام ، یا تجاوز کنندهٔ از قدر ضرورت ، یا از آنچه خداوند مشروع نموده است از برای او ، باینکه قصدش لذت باشد ، نه سد رمق.

این است آنچه مفسرین و فقهاء در تفسیر این آیات‌گفته‌اند . و مصنف ره به بعضی از اینها اشارهٔ خواهد فرمود.

مصنف ره فرموده است که : پس باید که بوده باشدگفتگو و سخن مادرشخص مضطر و چگونگی مباح شدن .

اما**مضطر** ، پس آن کسی است که بترسد تلف شدن را اگر نخورد.

مترجم‌گوید که : آیا شرط است حصول ظن به تلف ، یا مجرد و خوف کافی است ؟ دو احتمال است.

مصنف ره فرموده است که : و همچنین است اگر بترسد بیماری را به نخوردن.

مترجم‌گوید که : و همچنین زیادتی ، یا طول مرض را.

مصنف ره فرموده است که : و همچنین اگر بترسد ضعفی و سستی راکه بکشاند او را به پس افتادن از رفقاء با ظهور علامت هلاکت.

مترجم‌گوید: یعنی: در تنهایی برجان خود، یا عرض خود ، یا مال خود، بعضی صور. و **شیخ** در **نهایة** گفته است که : جایز نمیباشد اکل میته مگر آنکه بترسد

Marfat.com

تلف جان را. پس اگر بترسد آن را ، بخورد آنچه نگاهدارد بآن رمق را ، و پـــر نکند شکم را از آن. و جمعی دیگر متابعت شیخ نموده‌اند.

مصنف ره فرموده است که : یا بترسد ازضعف از سواری که بکشاند به‌خوف تلف شدن . پس در این هنگام حلال میشود از برای او خوردن آنچه برطرف کند این ضرورت را ، و اختصاص ندارد حلال شدن به نوعی از محرمات ،مگرآنچه زود باشد که ذکرکنیم آن را .

مترجم‌گوید : یعنی : از مقدم بودن پاره‌ای محرمات بر پاره‌ای دیگر . و گفته‌اند که : واجب نمیباشد امتناع از خوردن حرام ، تا آنکه مشرف برموت شود، چه خوردن آن وقت نفعی نخواهد.بخشید ، و مقصود که حفظ نفس محترم بـوده باشد ، به عمل نمی‌آید.

مصنف ره فرموده است که : و اذن و رخصت داده‌نشده است از بـــرای باغی، و آن کسی‌است که خروج کند بر امام ع ، و بعضی‌گفته‌اند : آن کسی‌است که طلب کند میته و مرده را ، و نه عادی ، و آن قاطع الطریق است ، یعنی : آنکه راه میبرد، و بعضی‌گفته‌اند: کسی است که درگذرد از سیری خود.

و اما چگونگی مباح شدن ، پس آنچه اذن داده شده است‌در آن ، نگاهداشتن رمق است ، یعنی : جان ، و تجاوز از آن حرام است ، به جهت آنکه مقصود حفظ نفس است.

مترجم‌گوید که : در آنکه جایز نمی‌باشد که زیاده برسیر شدن بخورد وفاقی است ، ولیکن آیا جایز است زیاده از سد رمق تامرتبهٔ سیر شدن ؟ ظاهر عبـارت اکثر فقهاء آن است که: نه . و آن موجه است، اگر دفع‌حاجت بان بشود. اما اگر ضرورتی داعی باشد بسیر نمودن خود ، چنانکه در بیابانی باشدو بترسد که اگـــر خود را سیر نکند نتواند آن بیابان را قطع کند، یا محتاج باشد، براه رفتن یا دویدن، و موقوف باشد بر سیر شدن ؛ جایز است که به قدر ضرورت از حرام بخـورد ، بلکه توشه‌ای از آن بر دارد ، هرگاه بترسد که به حلال نرسد.

مصنف ره فرموده است که : و آیا واجب است خوردن به جهت حفظ جان؟ بعضی‌گفته‌اند: بلی‌واجب است ، و این حق است . پس اگرارادہ کند تنزه واجتناب

Marfat.com

از آن را ، و حال آنکه حال حال خوف تلف باشد ؛ جایز نیست.

مترجم‌گوید که : به جهت آنکه ترک خوردن اعانت بر قتل نفس محترم است که به نص کتاب و سنت از آن نهی شده است.

مصنف ره فرموده است که : و اگر مضطر شود ، به طعام غیر ،

مترجم‌گوید که : پس اگر آن غیر ، خود نیز محتاج باشدمثل او بان طعام، پس در آنکه به عنوان ظلم نمی‌توان از اوگرفت ، شبهه‌ای نمی‌باشد . بلکه اگر ازاو بگیرد ، باغی‌خواهدبود، چنانکه‌گذشت در معانی باغی که این یک معنی آنست. و آیا به طریق رضا از او میتوان‌گرفت، یانه؟ اگر چه دو احتمال میرود ، ولیکن این عمل به منزلهٔ هلاک نمودن غیر به جهت باقی‌گذاردن خود می‌باشدکه جایز نمی باشد. و آیا آن غیر درصورت احتیاج خود بآن طعام ، می‌تواند ایثار کند دیگری را بر خود ، هرگاه موجب هلاک نفس خودش باشد ؟ به مضمون آیهٔ « ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة » باید که جایز نباشد ، ولیکن بعضی تجویز نموده‌اند ، نظر به مضمون « ویوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة» ، ولیکن این قول ضعیف است، به جهت آنکه این در شأن اهل بیت‌عصمت وطهارت ع بود ، و جاری نمودنش در غیر محتاج به تأمل است.

و اگر مالک ، خود مضطر بان طعام نباشد ، و دیگری مضطر بان باشد؛ پس اگر آن غیر مسلمان باشد ، بدون شبه باید که مالک باو بدهد. و همچنین است ،اگر از اهل ذمه ، یا امان مسلمانان باشد ، چنانکه مشهورمیانهٔ فقهاء میباشد . و اگر مالک فی‌الحال مضطر بان نباشد ، ولیکن مظنهٔ احتیاج بان را بعد از حال داشته باشد ؛ دادنش به مضطر فی الحال واجب‌باشد ، تأمل است.

بعد هذا مصنف ره فرموده است که : و نبوده باشد او را قیمت آن ؛ واجب است بر صاحب‌طعام بخشیدن آن، به‌جهت آنکه در امتناع نمودن از دادن امدادی است‌بر کشتن مسلمان.

و آیا تواند، یعنی: صاحب‌طعام ، که‌مطالبهٔ قیمت آن راکند، یعنی: [بعد] از قدرت یافتن مضطر بر آن ؟ بعضی‌گفته‌اند: نه، به‌جهت آنکه دادن آن واجب‌بود ، پس لازم نمی‌شود عوض.

Marfat.com

مترجم‌گوید که : این ، یک قول در مسأله است ، و حاصل دلیلش آنست که دادن بر مالک در آن وقت واجب بود ، پس نمی‌باشد عوضی بر آن، چونکه واجب نمیباشد عوض بر فعل واجب . چنانکه هرگاه خلاص کند کسی را که مشرف بر هلاکت باشد ، واجب نمی‌شود بر آنکس از برای آن خلاص کننده اجرتی.

ولیکن کلیت کبری ممنوع است ، چنانکه بر محتکر لازم است که طعام خود را در وقت احتیاج بدهد ، و قیمت بگیرد.

و قول دیگر در مسأله آنست که واجب است دادن عوض ، چونکه عصمت مال غیر مثل عصمت نفس اواست ، چنانکه این باید که محفوظ شود از هلاکت، آن نیز باید که محفوظ باشد از دادن و عوض نگرفتن، پس دادن عوض جمع میانه دو حق است.

مصنف ره فرموده است که : و اگر قیمتش در نزد مضطر موجود باشد ، و صاحب طعام طلب کند ثمن المثل آن را ، واجب است دادن ثمن المثل . و واجب نیست بر صاحب‌طعام بخشیدن آن؛ هرگاه شخص مضطر امتناع نماید از دادن‌عوض، به جهت آنکه ضرورتی که باعث جبراو بود بر دادن آن بمفت ، بر طرف شد به تمکن از دادن عوض . و اگر طلب‌کند صاحب طعام زیاده از ثمن‌المثل را ؛ شیخ گفته است : واجب نیست ، یعنی : بر خریدار مضطر زیادتی . و اگرگفته شود که واجب است ؛ میباشد نیکو، به‌جهت رفع ضرورت به‌تمکن، یعنی: از دادن زیاده. واگر امتناع کند صاحب طعام ، یعنی : از دادن طعام ، وحال آنکه‌این حال‌باشد؛ یعنی : آنکه آن شخص‌مضطر باشد بخوردن آن؛ جایز است از برای مضطر ، مقاتله با صاحب طعام به جهت دفع کردن ضرورت‌هلاکت. و اگرموافقت کند مضطر صاحب طعام را . پس بخرد طعام را به زیاده از ثمن‌المثل از جهت ناخوش داشتن ریختن خونها:

مترجم‌گوید که : اگر مضطر تواند که در این صورت حیله بنماید ، و به عقد فاسدی آن طعام را از مالک بگیرد که لازم نشود بر او زیاده از ثمن‌المثل ؛ بکند. واگر صاحب‌طعام حیله بردار نباشد ، پس در این صورت دو قول است: چنانکه مصنف ره اشاره بآن فرموده است که شیخ گفته‌است: لازم نیست او

Marfat.com

را مگر ثمن المثل ، به جهت آنکه راضی بدادن زیاده نشده است از روی اختیار. و در این اشکال‌است، ازجهت آنکه ضرورتی که‌مباح کننده بوداز برای گرفتن به جبر ، رفع میشود به ممکن بودن گرفتن از روی اختیار.

و اگر مضطر بیابد میته و طعام غیر را ، پس‌اگر بدهد صاحبش آن طعام رابی عوض ، یا به عوضی که او قادر باشد بر آن ، یعنی : اگر چه زیاده بوده باشد آن از ثمن‌المثل ؛ حلال نیست میته. و اگر صاحب‌طعام غایب باشد، یا حاضرباشد، و ندهد ، و تواند آن صاحب‌که او را منع کند از طعام‌خود ، یعنی : مضطر نتواند بزور از او بگیرد ؛ بخورد میته را. و اگر صاحب‌طعام ضعیف باشدکه نتواند اورا منع کند ؛ بخورد آن را ، و ضامن شود ، وحلال نیست میته. و در آن تردد است.

مترجم‌گویدکه : اولا : حق عبارت این بودکه‌گفته شودکه : اگر صاحب طعام حاضر باشد ، و ندهد ، و تواند آن صاحب‌که او را منع کند از طعام خود ، یعنی : مضطر نتواند بزور او بگیرد؛ بخورد میته را. و اگر صاحب طعام غایب باشد ، یا ضعیف که نتواند او را منع کند ؛ بخورد آن را ، و ضامن شود ، و حلال نیست میته. و در آن تردد است.

و ثانیاً گویدکه : وجه تردد دراین صورت آنست که از یک طرف صادق‌است که متمکن است از غیر میته ، پس حلال نیست . و از طرف دیگر آنست که قهراً مال غیر راگرفتن مشروط میباشد ، و با تمکن از میته متحقق نمی‌باشد ضرورت . لهذا در مسأله سه احتمال میباشد : خوردن میته ، و خوردن مال غیر ، و تخییر میانه‌این دو.

مصنف ره فرموده است که : و اگر نیابد مضطر مگر آدمی مرده را ؛ حلال است از برای او نگاهداشتن رمق ، یعنی : جان، ازگوشت آن مرده.

مترجم‌گویدکه : درصورت جواز اکل میته‌ٔ آدمی ، بعضی‌گفته‌اند که : باید که اقتصار نماید بر خوردن خام آن ، به جهت آنکه ضرورت بآن دفع میشود . ودر پختن وکباب کردن و امثال آن ، هتک حرمت آدمی است. و درصورتی که میت مسلمان باشد، و مضطر از اهل ذمه ؛ در جواز خوردن دو احتمال می‌باشد.

مصنف ره فرموده است که: و اگرزنده‌ای باشدکه خونش محفوظ باشد .

Marfat.com

یعنی : حلال نباشد ؛ حلال نیست . و اگر خونش حلال باشد ، یعنی : مثل حربی ، حلال است از برای او از آن زنده ، آنچه حلال است از مرده ، یعنی به‌قدر حفظ رمق.

مترجم‌گوید که : بعضی گفته‌اند که : اول بکشد آن کافررا ، و بعد از آن به خورد. و همچنین مرتد و تارک الصلاة و غیر آنها از کسانیکه مباح است قتل‌ایشان. وگفته‌اند که : جایز نمی‌باشد خوردن آقا بنده‌اش را ، و خوردن پدر فرزندش را. و گفته‌اند که : زن حربی و اطفال ایشان در جواز قتل واکل ایشان، دو احتمال‌دارد، و بعضی اصح جواز را دانسته‌اند.

مصنف ره فرموده است که : و اگر نیابد مضطر آنچه نگاهدارد جان او را مگر خودش ، بعضی‌گفته‌اند : میخورد از جاهای‌گوشت دار مثل ران . و این سخن چیزی نیست ، به جهت آنکه در این دفع کردن ضرر است به ضرر ، یعنی : ضرری دیگر . و این چنین نیست جایز بودن بریدن موضعی که آکله افتاده است، به‌جهت آنکه جواز در آنجای ، یعنی : درآکله، بجزاین نیست که از جهت منع سرایتی است که حاصل است ، و در این جا حادث کردن سرایت است.

مترجم‌گوید که : حق در مسأله چنانکه **محقق شیخ علی** و دیگران گفته‌اند : آنست که ملاحظه صرفه و غبطه را نباید دست برداشت: اگرضرری که ازخوردن گوشت خود حاصل می‌شود ، مثل ضرر نفس،واشد باشد؛ جایز نمی‌باشد خوردن، به جهت آنچه مصنف ره فرموده است که : دفع ضرریست به ارتکاب مثل آن، یا اشد از آن. و اگر از خوردن آن ، امید سلامتی بوده باشد ؛ در این صورت جایز می‌باشدخوردن، به‌جهت دفع ضرر اشد به ارتکاب‌ضررادون. وگفته‌اند که : جایز نمی‌باشد آدمی راکه قطع کند جزئی از بدن خود را از برای مضطری ؛مگر آنکه آن مضطر پیغمبر باشد.

مصنف ره فرموده است که : و اگرمضطر شود شخص‌بسوی شرابی وبولی ؛ بخورد بول را . و اگر نیابد مگر شراب را؛ **شیخ** گفته است در **مبسوط** که : جایز نیست دفع ضرورت بان، و در **نهایة** جایز میداند . و این اشبه است.

مترجم‌گوید که : به جهت حفظ نفس محترمه ، و به علاوه مرسلهٔ **محمد بن عبدالله**.

مصنف ره فرموده است که : و جایز نیست مداواکردن به شراب‌و نه بچیزی

Marfat.com

از نبیذها و نه بچیزی از دواها که با آنها چیزی از مست کننده باشد، نه بخـوردن و نه بآشامیدن . و جایز است نزد ضرورت ، مداوا نمودن بآن از برای چشم .

مترجم‌گوید که : در باب تداوی و علاج نمودن به شراب ، خلاف عظیمی است میانه **مامیه** . و قول به منع ، مطلقاً ، چنانکه مصنف ره اختیار نموده است ، اشهر است. و **شهید اول** در **دروس** گفته است که : مثل تریاق است در آنکه جایز است خوردنش به جهت علاج مطلقاً. و **ابن ادریس** نیز در یک قولش تجویز تداوی بان نموده است . چنانکه **ابن‌براج** نیزگفته است که : هرگاه چاره منحصر بآن باشد، جایز است تداوی بآن بهر نحوی که باشد و **شهید ثانی** ره نیزگفته است که : اقوی جواز است با خوف تلف بدون آن . و آن ، قول **علامه** است در **مختلف** . وصاحب **کفایة** نیزگفته است که : اقوی جواز است نزد اضطرار و چاره منصحصر بودن ، به جهت قول خداوند که: « ولاتلقوا باید یکم الی التهلکة » ، وبه‌جهت نفی‌ضرر و اضرار و نفی حرج و وجوب حفظ نفس از هلاکت و مضرت عقلا و نقلا . پس بنابراین اخباری که در منع وارد شده است باید که حمل‌نمود برغیرحالت‌ضرورت ، به جهت جمع میانهٔ ادله . و معتمدترین این اخبار به‌اعتبار سند ، حسنهٔ **عمر بن اذینه** است که‌گفت : نوشتم خدمت حضرت **صادق** ع از مرد که فرستاده میشود از بـرای او دواء از بادبواسیر ، پس آشامید به قدر سکرجه از نبیذ که قضدش از آشامیـدن لذت نمی‌باشد ، بلکه قصدش دواء است ؟ آن حضرت فرمود : نه، و نه یک‌جرعه. و فرمود که :خداوند عز وجل قرار نداده است از آنچه حرام نموده است دوائـی و نه شفائی . و صحیحهٔ **حلبی** است که‌گفت : پرسیـدم از **ابی عبدالله** ع ازدوائی که سرشته شده باشد به شراب ؟ فرمود که : بخدا سوگند که دوست نمیدارم که‌نظر کنم بسوی آن ، پس چگونه تداوی کنم بان ، آن به‌منزلهٔ شحم خزیر است ، بـه درستی که‌گروهی تداوی میکنند بان . و این خبر چنـانکه می‌بینی ، دلالت میکند بر جواز در حالت اضطرار ، و اخباری که دلالت بر منع میکند من حیث‌السند ضعیف میباشند ، و قابل تأویل میباشند.

و در باب سرمه کشیدن به شراب نیز خلاف نموده‌اند : اکثر قایل به جواز در حالت ضرورت شده‌اند ، و **ابن ادریس** مطلقاً منع نمود است ، یعنی : در حالـت اختیـار و اضطرار. و حسنهٔ **هارون بن حمزه** از **ابی عبدالله** ع دلالت بر جواز در

Marfat.com

حالت ضرورت میکند ، و در روایت دیگر دلالت بر منع ، و آنها را به جهت جمع میانهٔ اخبار حمل بر حالت اختیار نموده‌اند.

خاتمة : در آداب خوردن . مستحب است شستن دست پیش از خوردن ،

مترجم‌گوید که : در روایت است که برطرف میکند فقررا. و اطلاق نص و فتوای اصحاب اقتضاء میکند که فرق نبوده باشد میانهٔ آنکه طعام مایع باشد یا جامد، و نه آنکه بدست بخورد طعام را یا به مثل قاشق و نحو آن بخورد.

مصنف ره فرموده است که : و بعد از آن،

مترجم‌گوید که : در حدیث است که باعث صحت میشود.

مصنف ره فرموده است که : و مالیدن دست به دستمال.

مترجم‌گوید که : **شهیداول** در **دروس** گفته است که مستحب‌است شستن دو دست پیش از طعام ، و مسح نکردن آن دو ، یعنی : به دستمال . و مستحب است شستن دو دست و مسح نمودن آنها بعد از طعام. و در حدیث است که باقی می‌ماند برکت در طعام ، مادام که باقی ماند بلل در دست.

مصنف ره فرموده است که : و « بسم الله » کردن در وقت شروع کردن و حمد کردن در وقت فارغ شدن.

مترجم گوید که : از صحیحهٔ **عبدالرحمن بن حجاج** مستفاد میشود که کافی است « بسم‌الله » یکی از اشخاص که بر سر سفره جمع میشوند.

مصنف ره فرموده است که : و اینکه « بسم الله » بگوید برهر رنگی از طعام جداگانه ، یعنی : نزد شروع در خوردن آن رنگ.

مترجم‌گوید : و همچنین است تکرار حمد در اثناء طعام‌خوردن .

مصنف ره فرموده است که : و اگربگوید « بسم الله علی اوله و آخره » ، کفایت کند ، یعنی : ازگفتن « بسم الله » نزد شروع در خوردن هر رنگ ازطعام.

و مستحب است خوردن بدست راست با اختیارو توانایی ، و اینکه ابتداء کند صاحب طعام ، و اینکه بوده باشد او آخر کسی که دست‌میکشد ، و اینکه ابتداء کند بشستن‌دست کسی که در طرف راست او است ، وبعد دور زند برایشان تا آخر.

مترجم‌گوید که : یعنی : بعد از شستن خود ، ابتداء کند بشستن دست کسی که در طرف راست او نشسته است ، و این در شستن قبل از شروع در خوردن است .

Marfat.com

و در شستن بعد از فراغ مستحب است که اول دست کسی را بشوید که برطرف چپ او نشسته است ، و خود در آخر بشوید.

مصنف ره فرموده است که : و اینکه جمع کند آب دست شور را در یک ظرف ، و مستحب است که بر پشت بخوابد خورنده بعد از خوردن ، و بگذارد پای راست خود را بر پای چپ. وکراهت دارد چیز خوردن در حال تکیه کردن ، و پر کردن شکم از خوردنی ، و بسا باشد که زیاد خوردن حرام باشد ، چونکه باعث ضرر است.

مترجم گوید که : همهٔ این احکام به جهت ورود روایات است بر آنها.

مصنف ره فرموده است که : وکراهت دارد چیزی خوردن درحال سیری.

مترجم گوید که : در ووایتی وارد شده است که آن موجب پیسی است.

مصنف ره فرموده است که : و خوردن بدست چپ با اختیار.

مترجم گوید که : وهمچنین آشامیدن وداد وستد نمودن بان به جهت ورود روایت.

مصنف ره فرموده است که : و حرام است چیز خوردن از خوان و سفره‌ای که شراب آشامیده میشود برآن ، یا چیزی از مست کننده‌ها ، یا فقاع.

مترجم گوید که : این حکم مشهور میان فقهاء است ، و مستندش روایت **جراح مدایني** است از حضرت **صادق** ع که فرمود که : پیغمبر ص فرمود که : هر آنکس که ایمان بخدا و روز آخر آورده است ، نخورد بر مائده‌ای که آشامید. میشود برآن خمر . و نیز قول پیغمبر ص است که : ملعون است کسی که بنشیند بر مائده‌ای که آشامیده می‌شود بر آن خمر . ولیکن روایات مخصوص به خمر میباشد. ولیکن مشهور ملحق نموده‌اند بان هر مسکر و فقاع را . و نیز مشهور چنانکه مقتضای روایت اول است ، حرمت را مخصوص اکل و خوردن دانسته‌اند . ولیکن مقتضای روایت دویم و روایتی دیگر نشستن بر سر آن مائده است مطلقاً . و ظاهر آنست که محرمات دیگر از قبیل غیبت مؤمن و دشنام دادن آن و امثال آنها از این قبیل نباشد ، واگرچه از بابت نهی از منکر با شرایطش منع آن واجب باشد . و از **علامه** نقل شده است که گفته است که : همچنین حرام است نشستن بر مائده‌ایکه جمع شده باشند به جهت لهو و فساد ، مثل پاره‌ای اجلاسها از برای تضییع حق صاحبان حقوق. و از **ابن ادریس** نقل شده است که گفته است که : جایز نمی‌باشد خوردن از طعامی که معصیت خدا میشود بان و بر آن. ولیکن مأخذ آن ظاهر نمی‌باشد مگر از بابت تنقیح مناط.

Marfat.com

Marfat.com

فهرست اعلام

- آیات قرآنی
- احادیث نبوی (ص)
- اوراد و عبارات عربی
- اسامی اشخاص
- اماکن
- اسامی کتب
- اسامی پرندگان
- اسامی جانوران
- اسامی جانوران و پرندگان آبی
- اسامی آلات شکار
- اسامی ملل و نحل
- امراض
- فهرست منابع و مآخذ

Marfat.com

Marfat.com

آیات قرآنی

- احل لکم صیدالبحر و طعامه (المآیده - ۹۶) = ۱۵۶
- احلت لکم بهیمة الانعام (المآیده - ۱) = ۱۷۷
- ان تستقسموا بالازلام (المآیده - ۳) = ۱۷۲ , ۱۷۳
- تعلمونهن [1] مماعلمکم الله (المآیده - ٤) = ۱۱۸
- حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر
  وما اهل لغیرالله به والمنخنقة والموقوذة
  والمتردیة والنطیحة وما اکل السبع الاماذکیتم (المآیده - ۳) = ۱۳۳ , ۱۷۲
- سلام علی نوح فی العلمین ه انا کذالک
  نجزی المحسنین ه و انه من عبادنا المؤمنین (الصافات ۷۹,۸۰,۸۱) ۸۵
- فکلوا مما ذکراسم الله علیه (الانعام - ۱۱۸) = ۱۳۲,۱۷۶
- فکلوا مما امسکن (المآیده - ٤) = ۱۲۲
- فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا
  اثم علیه (البقره - ۱۷۳) ۱۷۱,۱۷۲,۱۹۶,۱۹۷
- فمن اضطر فی مخمصة غیر
  متجانف لاثم (المآیده - ۳) = ۱۹۶, ۱۹۷
- قل لا اجد فی ما اوحی
  الی محرماً علیٰ طاعم یطعمه (الانعام - ۱٤۵) = ۱۵۶,۱۶۵

۱ - در کتاب " یعلمونهن" نوشته است که غلط است.

Marfat.com

- لیس علی الاعمی حرج ولا علی الا عرج حرج
ولا علی المریض حرج و لا علی انفسکم ان
تأکلوا من بیوتکم او بیوت اهائکم او بیوت
امهاتکم او بیوت اخوانکم او بیوت
اخواتکم او بیوت اعمامکم او بیوت
عماتکم او بیوت اخوالکم او بیوت
خالا تکم او ماملکتم، مفاتحه او صدیقکم
لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعاً او اشتاتاً (النور - ۶۱) ۱۸۹

- ما اهل لغیرالله (البقره - ۱۷۳) ۱۷۱

- ما ذبح علی النصب (المآیده - ۳) ۱۷۲

- و اذا حللتم فاصطادوا (المآیده - ۲) ۳

- و الخیل والبغال واالحمیر لترکبوها (النحل - ۸) ۱۶۰

- و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة (البقره - ۱۹۵) ۱۹۹، ۲۰۳

- و ما علمتم من الجوارح (المآیده - ٤) ۱۱۰

- و ما لکم ان لا تأکلوا مما ذکراسم الله علیه (الانعام - ۱۱۹) ۱۷۷

- و مالنا الا نتوکل علی الله (ابراهیم - ۱۲) ٤٤

- و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة (الحشر - ۹) ۱۹۹

Marfat.com

احادیث نبوی ص

— اعوذ بکلمات الله التامات کلهامن شرما خلق.
الاذکار النوویة - ص - ٦٤ = ۸۵
(به نقل از صحیح مسلم)

— اللهم اغفرلی وارحمنی
(مشکاة المصابیح = ش ۹۰۰) = ۱۱٦، ۱۳۰

— بسم الله علیٰ اوله و آخره/ بسم الله علیٰ اوله و علیٰ آخره
باکمی تفاوت ''بسم الله اوله وآخره،،
(مشکاة المصابیح = ش - ٤۲۰۲ , ٤۲۰۳) = ۱۳۰، ۲۰٤

— ذکاة الجنین ذکاة امه
تمیزالطیب من الخبیث ص - ۷۸ (به نقل از مشکاة) = ۱٤۲

— رفع عن امتی الخطاء والنسیان
(جامع الصغیر - ش = ٤٤٦۱) = ۱۱۵

Marfat.com

اوراد و عبارات عربی

— الصید لمن اخذ [1] ۳

— اعوذ بدانیال و ما یجب من شرالاسد ۳۶

— اللهم لا تسلطنی علی احد ممن اخذالمعروف ۳۶

— انشد کم بالعهدالذی اخذه علیکن نوح و سلیمان علیهماالسلام ان لا تبدون علینا ولا توذینا. ۶۱

— ان یأ کل المیتة ۱۷۱

— بالشکر تداوم النعم ۶۸

— سلام علی نوح فی العالمین وعلی محمد فی المرسلین من حاملات السم اجمعین لادابة بین السماء و الارض لاربی آخذ بناصیتها اجمعین کذالک نجزی عباده المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم. ۸۵

— عقدت العقرب و لسان الحیه و یدالسارق بقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله ۸۵

— فان کنتم مؤمنین فکفوا شرکم و اذا کم عنا ۴۴

— قال لکم نوح من ذکر لا یأ کلوه ان ربی بکل شئی علیم وصلی الله علی سیدنا محمد و آله و اصحابه و سلم. ۸۵

— کل شئی طاهر حتی تعلم انه قذر ۱۸۳ , ۱۹۲

— و حرم علیکم الخبائث ۱۸۵

۱ - نویسنده کتاب "الصید لمن اخذ" را حدیث رسول صلی الله علیه وسلم شمرده است. اما در کتب معروف احادیث چنین حدیثی نیا فتیم. و بعضی علما هم گفته اند که این سخن قول فقها است نه حدیث نبوی ص.

Marfat.com

اسامی اشخاص

- آدم (ع) ۶۵، ۸۰
- ابان (بن عثمان) ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۵۸
- ابراهیم (ع) = ۴۵
- ابلیس = ۸۰
- ابن ابی عقیل = ۱۱۰، ۱۲۶
- ابن ابی عمیر = ۱۹۰، ۲۰۳
- ابن ادریس = ۱۲۷، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵
- ابن بابویه = ۱۸۸
- ابن جنید = ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۶۰، ۱۷۶، ۱۸۶
- ابن زهره = ۱۸۲
- ابن عباس (رض) = ۵۷
- ابو جعفر (خلیفه) = ۷۱
- ابو حنیفه (امام) = ۴، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۸، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۳، ۴۹، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶
- ابو دردا (رض) = ۸۸

Marfat.com

- ابو سعید سلطان = ۴۳
- ابوالصلاح ۱۲۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۶
- ابو طلحه (رض) ۳۸
- ابو یوسف (امام) ۴، ۷، ۸، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۶۵، ۸۸
- ابی ابراهیم (امام موسی بن جعفر) ۱۲۹
- ابی بصیر ۱۲۶، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴
- ابی جعفر (امام باقر ع) ۱۱۲، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۹۷
- ابی الحسن (امام موسی کاظم ع) ۱۹۱، ۱۹۴
- ابی الدیلم ۱۹۲
- ابی الصباح ۱۳۵
- ابی عبدالله (امام جعفر صادق) ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۳
- ابی عبیده حذاه ۱۱۳، ۱۱۴
- ابی علی ۱۹۲
- احد هما (ع) ۱۶۵، ۱۶۷
- (یکی ازآن دو امام باقر و امام جعفر)
- احمد بن حنبل (امام) ۳۷، ۶۷، ۹۷
- احمد مرسل (ص) = رسول (ص)
- اردبیلی (شیخ احمد) ۱۷۱، ۱۷۸
- ارسطور (حکیم) ۳۵، ۵۸
- اسحاق بن عمار ۱۳۶
- اسماعیل (ع) ۶۵
- اصحاب کهف ۹۸
- الله تعالی = خدای تعالی
- باقر (ع) ۱۲۶، ۱۳۵
- بدیع الزمان ۲
- بهرام بن خود ۷۷
- پیغمبر (ص) = رسول (ص)
- جراح مدایني ۲۰۵
- حضرت/آنحضرت (ص) = رسول (ص)
- جعفر بن احمد مکفوف ۱۹۴
- جم (جمشید) ۱
- جمیل ۱۲۳، ۱۸۸
- حارث بن مقرنه ۷۷

Marfat.com

- حسین (امام) ۱۷۸
- حفص بن بحتری ۱۸۸
- حق تعالیٰ = خدای تعالیٰ
- حلبی (عبدالله) ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱٤۲، ۱٦۵، ۱۷۵، ۲۰۳،
- حمران بن اعین ۱۳٤، ۱۳۵
- خدای تعالیٰ ۱، ۳، ٤، ۵، ۳٦، ٤۵، ۵۲، ۵٦، ٦٤، ٦۵، ٦۸، ۸٤، ۸۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱٦، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۵٦، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷٦، ۱۸۰، ۱۹۵، ۱۹٦، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۵،
- دانیال (ع) ۳٦
- داود بن فرقد ۱٦۵
- رسول (ص) ۱، ۲، ۳، ۵، ۲۹، ۳۵، ۳۷، ٤۳، ٤٤، ٤۵، ٤٦، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵٤، ۵۵، ۵٦، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ٦۰، ٦۳، ٦۵، ٦۸، ۷۰، ۷۱، ۷٤، ۷۵، ۷٦، ۷۸، ۸۷، ۹۰، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰٤، ۱۰۵، ۱۱٦، ۱۵٦، ۱٦۹، ۱۷۲، ۱۸٦، ۲۰۵،
- رضا (ع) ۱٦۳، ۱۹۲، ۱٦٦، ۱٦۷، ۱۹۰
- زرارة ۱۱۲، ۱۵٦،
- زکریا بن آدم ۱۸۳
- زمان (امام) ۲

Marfat.com

- زید بن شحام ۱۲۹
- سعید اعرج ۱۸۳
- سفیان ثوری ۵۸
- سکندر ۱
- سکونی ۱۲۲، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۸۸
- سلار ۱۷۶
سلیمان (ع) ۵۵، ۵۶، ۶۱
سلیمان بن جعفر ۱۶۸
سماعة بن مهران ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۸۸
- شافعی (امام) ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۱،
- شاه مردان (رض) ۶۵
- شعیب (شیخ) ۱۲۶، ۱۸۷، ۱۸۸
- شهید اول ۱۱۳، ۱۱۴،
- (شمس الدین محمد ابن مکی) ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۰۲
- شهید ثانی ۱۲۰، ۲۰۳
(زین الدین)
- شهیدین ۱۱۳
(شمس الدین محمد و زین الدین)
- شیخ (طوسی) ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲

Marfat.com

۲۰۲
- شیخین ۱۸۳
(مفید و طوسی)
- شیطان ۳۷، ۵۶، ۵۷،
۹۰
- صاحب تنقیح ۱۱۷، ۱۵۹،
(فاضل مقداد) ۱۸۷
- صاحب کفایه ۱۱۲، ۱۱۶،
(محقق سبزواری) ۱۳۰، ۱۳۳،
۱۳۴، ۱۳۵،
۱۴۱، ۱۵۶،
۱۵۷، ۱۸۸،
۱۹۱، ۲۰۳
- صاحب مسالک ۱۱۳، ۱۲۶،
(زین‌الدین) ۱۳۴
صادق (امام) ۱۲۲، ۱۲۳،
۱۲۶، ۱۳۰،
۱۳۶، ۱۵۸،
۱۶۳، ۱۷۴
۱۸۸، ۱۹۴،
۱۹۶، ۲۰۳،
۲۰۵
- صدوق ۱۱۳، ۱۲۶،
(محمد بن علی بن حسین بن موسی
بن بابویه) ۱۵۶، ۱۵۷،
۱۶۲، ۱۶۳،
۱۷۱، ۱۷۶،
۱۷۸، ۱۸۴،
۱۹۰،
- صدوقین ۱۱۳، ۱۲۱
(صدوق و پدرش)
- عایشه صدیقه (رض) ۶۵
- عباد بن صهیب ۱۱۹
- عبدالرحمان بن معاویه ۱۱۸
- عبدالرحمان حجاج ۱۸۰، ۲۰۴
- عبدالعظیم بن عبدالله حسنی ۱۷۱،
(معروف به شاه عبدالعظیم) ۱۷۲، ۱۹۷
- عبدالله بن سنان ۱۷۴، ۱۸۰،
۱۸۸
- عبدالله بن مسعود (رض) ۹۷
- عبدالمؤمن ۱۳۹
- عجلان ۱۹۵
- علامه (حلی) ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۰،
۱۳۳، ۱۳۷، ۱۵۰،
۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۳،
۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۷،
۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۵،
۲۰۳، ۲۰۵

Marfat.com

- علی (رض) ۳۵، ۳۶، ۵۸، ۱۲۷، ۱۸۸
- علی بن جعفر ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۶۸،
- علی بن یقطین ۱۹۱
- علی (محقق) ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۸۵، ۱۹۳
- عمار بن اسماعیل ۱۲۲
- عمار بن موسی ۱۴۰
- عمر بن اذینه ۲۰۳
- عمر نسفی ۲۸
- عیسی (ع) ۴، ۶۳
- غیاث ۱۳۶، ۱۶۷، ۱۹۵ (فخرالمحققین پسر علامه حلی)
- فخرالدین ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۹۵
- قاسم بن سلیمان ۱۱۵
- قاسم بن محمد جوهری ۱۶۲، ۱۶۳
- قاضی ابن براج ۱۲۷، ۲۰۳
- کاظم (ع) ۱۳۶
- کسری ۵۷
- لیث ۱۲۳
- مالک (امام) ۳۶، ۳۷، ۵۲، ۵۷، ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۷۷، ۷۹، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷
- متوکل (خلیفه) ۹۳
- محمد (ص) = رسول (ص)
- محمد (امام) ۷، ۸، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۶۵
- محمد بن عبدالله ۲۰۲
- محمد بن عیسی ۱۶۳
- محمد بن مروان ۱۹۱
- محمد بن مسلم ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۳
- محمد بن یحیی ۱۳۲
- محقق (حلی) ۱۸۸
- محمود (سلطان) ۹۴
- مرتضی (سید) ۱۱۰، ۱۴۴، ۱۸۶، ۱۸۷
- مسعده بن صدقه ۱۸۸، ۱۹۵
- مسمع ۱۶۲، ۱۶۳
- معاویه بن عمار ۱۹۵
- معزالدوله ۴۳
- مفید ۱۷۶

Marfat.com

- موسی (ع) ٤
- نبی (ص) = رسول (ص)
- نصیر طوسی ٦٢ ، ٨٢ ،
- نمرود ٤٥
- نوح (ع) ٦١ ، ٨٥ ، ٨٨ ، ٩٧ ،
- نووی (امام) ٣٧
- هارون بن حمزه ٢٠٣
- هارون الرشید ٤٢
- یحیی (شیخ) ١٣٣
- یزید بن معاویه ٩١
- یعقوب بن شعیب ١٤٢ ، ١٦٢
- یونس ١٦٢

Marfat.com

اماکن

— بصره = ٥٤

— ترکستان = ٧٤

— چین = ٩٦

— حرم = ٣ ,٩٣

— حمص = ٨٥

— خانه کعبه = ٣

— روم = ٣٦

— سجستان = ٣٨

— شام = ٥٤

— عراق = ٨٤

— مدینه = ٦٠ - ٦١

— مصر — ٤٦ ,٤٨

— مکه — ٩٠

— هندوستان/هند — ٤٦ , ٦٠ , ٧٤ , ٨٤,٩٤,٩٦

— یمن — ٨٤

Marfat.com

اسامی کتب

- استبصار(تألیف شیخ طوسی) ۱۵۸
- تحریر (تألیف علامه حلی) ۱۱۳، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۹
- تذکره (تألیف علامه حلی) ۱۸۲
- تهذیب (تألیف شیخ طوسی) ۱۵۸، ۱۹۳
- خلاف (تألیف شیخ طوسی) ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۶۱، ۱۹۱
- دروس (تألیف شهیداول) ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۰۴
- شرایع (تألیف محقق حلی) ۱۸۸
- شرح القواعد (تألیف فخرالمحققین پسر علامه حلی) ۱۴۷
- صحاح (تألیف جوهری) ۱۳۵
- طبایع الحیوان (تألیف ابن بختیشوع م-۴۵۱ه) ۱۶۹
- عجایب المخلوقات (تالیف زکریا بن محمد قزوینی) ۱۶۵
- قاموس (تألیف فیروزآبادی) ۱۳۵
- قرآن ۶۴، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶
- قواعد (تألیف علامه حلی) ۱۴۹، ۱۵۱
- کتاب الله = قرآن
- مبسوط (تألیف شیخ طوسی) ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۴، ۲۰۲
- مختلف (تألیف علامه حلی) ۱۵۹، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۸۲، ۲۰۳
- مسالک (تألیف شهید ثانی) ۱۸۵، ۱۸۸
- معتبر (تألیف محقق حلی) ۱۸۲
- مقنع (تألیف صدوق) ۱۶۲
- منتهی (تألیف علامه حلی) ۱۸۲
- نافع (تألیف محقق حلی) ۱۸۶
- نکت الارشاد (تألیف شهیداول) ۱۸۸
- نهایه (تألیف شیخ طوسی) ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۲

Marfat.com

اسامی پرندگان

- اسفرود ۱۷۰
- اوز ۴۰
- باز ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۲، ۷۶، ۱۱۱، ۱۶۷
- باز یار ۱۸۰
- باشق ۴۲
- باشه ۲۹، ۱۱۱، ۱۶۷
- بغا ۴۳
- برف چینه ۱۷۰
- بط ۳۲، ۴۱
- بعوض ۴۴
- بغاث ۱۶۷
- بلبل ۲۹
- بوتیمار ۱۰۰
- بوم ۲۹، ۴۶، ۴۷، ۶۷
- پرستو/پرستوک ۶۱، ۱۶۹
- پشه ۴۴، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۸۸
- تدرج ۴۸،
- تذرو ۴۸، ۱۷۱
- تغدری ۳۷، ۵۴
- جراد ۵۲
- چرغ ۱، ۴، ۵، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۷، ۳۱، ۶۹، ۷۶، ۷۷، ۱۶۷
- چغوک ۲۹، ۸۶، ۸۷
- حباری ۳۷، ۵۴، ۱۶۹
- حجل ۵۴، ۱۷۰
- حداء ۵۵
- حمام ۵۸، ۱۷۰
- خروس ۳۵، ۶۸، ۶۹

Marfat.com

- خشاف ۱۶۷
- خطاف ۶۲، ۱۶۹
- خفاش ۶۲، ۶۳، ۱۶۸
- دبسی ۱۷۰
- دجاج ۱۷۰
- دراج ۶۷، ۱۵۴، ۱۷۰
- دیک ۶۸
- ذباب ۷۰
- زاغ ۲۹، ۴۲، ۱۶۷،
- زخمه ۱۶۷
- زنبور ۲۶، ۶۴، ۷۰،
۸۰، ۱۷۱
- زنبورعسل ۲۹، ۷۹
- سنقر ۳۲
- شاهین ۱، ۲۷، ۳۱، ۳۲،
۴۲، ۵۶، ۷۶، ۱۶۷
- شب پرک/شب پره ۲۹، ۴۲، ۸۶
- شقراق ۱۶۹، ۱۷۰
- شواظ ۱۶۹
- صرد ۱۶۹
- صعوه ۱۷۰
- صقر ۷۶
- صوام ۱۶۹، ۱۷۰
- طاوس ۲۸، ۲۹، ۸۰، ۱۶۸
- طوطی ۲۷، ۲۹، ۴۳
- طیهوج ۱۷۰
- عریف ۱۰۱
- عقاب ۱، ۲، ۲۷، ۵۲،
۷۶، ۸۴، ۱۰۱،
۱۱۱، ۱۶۷
- عقعق ۸۶
- عصفور ۸۶، ۱۷۰
- عکه ۲۷، ۲۹، ۸۶
- غراب ۲۷، ۸۸، ۱۶۷
- غراب ابلق ۸۹
- غراب البین ۸۸
- غراب بیشه ۸۸
- غراب سیاه ۸۸، ۸۹
- فاخته ۲۹، ۵۸، ۹۰، ۱۶۹
۱۷۰
- فرشتوک/فراشتوروک ۲۷،
۲۹، ۶۲
- قاز ۳۲، ۱۷۰
- قبره ۱۶۹
- قطاء ۱۷۰
- قمری ۵۸، ۹۴، ۱۷۰
- قوچ کوهی ۱۶۵
- کبک ۵۴، ۵۵، ۶۳،

Marfat.com

- کبوتر ۲۹، ۵۰، ۵۸، ۵۹، ۷۹، ۸۷، ۹۰، ۱۰۵، ۱۵۴، ۱۷۰
- کردان ۱۷۰
- کرکی ۹۶، ۱۶۶، ۱۷۹
- کرگس ۲۷، ۲۹، ۷۶، ۱۰۱، ۱۶۷
- کفتر ۲۸
- کلاغ ۲۷، ۲۹، ۱۶۷
- کلاغ زرع ۱۶۷
- کلاغ کاشی ۱۶۷
- کلنک ۹۶، ۹۷، ۱۷۰
- گنجشک ۱۷۰
- لاشخور ۱۶۷
- لقلق/لکلک ۲۷، ۲۹، ۹۹
- ماکیان ۸۰
- مرغ خانگی ۱۳، ۲۴، ۲۶، ۳۲، ۳۷، ۱۶۲، ۱۷۰
- مرغ صحرایی ۱۴
- مگس ۲۶، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۱۷۱، ۱۸۴
- مگس عسل ۷۰، ۱۶۹
- ملخ ۱۳، ۱۴، ۲۶، ۵۲، ۵۳، ۸۵، ۹۴، ۱۴۰
- موش گیر ۶، ۲۹، ۵۵، ۵۶
- نسر ۱۰۱، ۱۶۷
- ورتج ۶۷
- ورشان ۱۷۰
- وطواط ۱۶۸
- هدهد ۱۲۹، ۱۰۵، ۱۶۹
- هما ۱
- هوجه ۱۶۹

Marfat.com

اسامی جانوران

- آهو ٥، ١١، ١٤، ٢٠، ٢٩، ٧٢، ٨٢، ٨٧، ١٠٦، ١٢٠، ١٦٥
- آهوبره ١٠١
- ابل ٣٧
- ابن آوی ٤٠
- ابن عرس ١٤٥
- ابویحیی ٣٨
- ارنب ٣٨، ١٦٦
- اژدها ٤٩
- اسپ ١٩، ٢٦، ٢٧، ٣١، ٣٢، ٤٤، ٤٥، ٥٢، ٦٠، ٦٤، ٦٥، ٦٧، ٦٨، ٨٠، ٨٧، ٩١، ١٦٠
- استر ٢٦، ٣١، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ١٦٠
- اسعد ٣٥
- افعی ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٦٠، ٨٥، ٩٥، ١٠٢
- الاغ اهلی ١٦٠، ١٨٦
- ایل ٣٩
- برغوث ٤٣
- بغل ٤٤
- بقر ٤٦
- بوزینه ٢٧، ٩٣، ٩٤
- پلنگ ٢٧، ٢٩، ٤٩، ٩١، ١٠٢، ١٠٣، ١١٠، ١١١، ١٤٥، ١٦٥، ١٨٥
- تنین ٤٩
- ثعلب ٥٠
- جعل ١٦٦، ١٨٤
- چلپاسه ١٦٦
- حمار اهلی ٥٦
- حماروحشی ٥٧
- حمزه ١٦٦
- حیه ٦٠
- خارپشت ٢٧، ٢٩، ٩٥، ١٦٦
- خر ٤٨
- خر اهلی ١٦٠

Marfat.com

- خرس ۶، ۲۷، ۲۹ ۶۷
۱۴۴
- خرگوش ۲۷، ۳۷، ۳۸، ۸۴، ۱۶۶
- خروسک ۱۶۶
- خنزیر ۶۳، ۲۰۳
- خوزدوک ۹۴
- خوک ۶، ۱۹، ۲۷، ۲۸، ۳۴، ۶۳، ۶۴، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷
- خیل ۶۵
- دب ۶۷
- دراز دنبال ۱۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۷، ۴۵، ۴۶، ۵۲، ۷۲، ۸۷
- دراز گوش ۱۳، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۴۴، ۴۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۷،
- دراز گوش هندی ۹۶
- ذیب ۷۱
- راسو ۲۹، ۱۴۵
- روباه ۲۷، ۲۹، ۵۰، ۵۱،
۸۴، ۱۴۵، ۱۶۵
- زرافه ۷۲
- زلال ۷۲
- زنجره ۱۶۶
- سبز کرامی ۷۲
- سقنقور ۴۹
- سگ ۱، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸،
۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲،
۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۷،
۳۴، ۶۷، ۷۸، ۹۱،
۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۱۰،
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴،
۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲،
۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۴،
۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵،
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۵
- سلیمانی ۱۰۴
- سمور ۲۷، ۲۹، ۱۶۶
- سنجاب ۲۹، ۸۴، ۱۶۶
- سنور ۷۴
- سوسک حمام ۱۶۶
- سوسمار ۲۷، ۲۹، ۴۸،
۱۴۵، ۱۶۶

Marfat.com

- سی لحول ۲۹
- سیاه گوش ۲۹
- شپش ۱۶۶
- شتر ۱۴، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۵۹، ۶۷، ۷۲، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۶
- شتر مرغ ۲۲، ۲۹، ۵۲، ۸۷، ۱۰۲
- شغال ۲۷، ۴۰، ۱۶۵
- شیر ۶، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۴۵، ۱۶۵، ۱۸۵
- صرحوا ۷۶
- ضب ۷۸
- ضبع ۷۸
- ظبی ۸۲،
- عقرب ۸۴، ۸۵، ۱۶۶،
- فاره ۹۰
- فرس ۶۴، ۱۰۱
- فنک ۱۶۶
- فهد ۹۱
- فیل ۲۷، ۴۳، ۴۶، ۵۲، ۷۴، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۱۴۴، ۱۴۵
- قاقم ۲۹
- قرد ۹۳
- قنقذ ۹۴
- کرکدن ۹۶
- کژدم ۲۹، ۳۵، ۴۶، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۴، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۴، ۱۰۲
- کفتار ۲۷، ۲۹، ۷۸، ۷۹، ۱۶۵
- کلب ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۱
- کیک ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۸۵، ۱۶۶
- گاو ۱۹، ۸۶، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۶۲
- گاودشتی/وحشی ۲۹، ۱۶۵
- گاوکوهی ۲۹، ۴۶، ۱۶۵
- گاوگور ۳۹
- گاوگوزن ۳۹
- گاومیش ۴۶، ۹۴
- گربه ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۹۲،

Marfat.com

۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶
- گربه زهاد ۷۴
- گربه خانگی ۷۴
- گربه صحرایی ۷۴
- گرگ ۶، ۲۷، ۴۵، ۹۱، ۱۰۲، ۱۶۵، ۱۸۶
- گور ۳۷، ۵۷، ۱۶۵
- گوسفند ۱۳، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۷، ۴۵، ۶۸، ۷۱، ۸۷، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۵
- لحکه ۱۶۶
- مار ۲۹، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۸۵، ۹۰، ۹۹، ۱۵۹، ۱۶۶
- مالک الحزن ۱۰۰
- مورچه ۲۹، ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۶۹
- موش خانگی/ وحشی ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۶، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۴۵، ۱۶۶
- موش دوپا ۱۰۶
- میمون ۱۴۴
- نعامه ۱۰۲
- نمر ۱۰۲
- نمل ۱۰۳
- وبر ۱۶۶
- هره ۷۴
- یحمور ۱۶۵
- یربوع ۱۰۶
- یوز ۱، ۷، ۹، ۱۰، ۲۷، ۷۲، ۷۴، ۹۱، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۵، ۱۶۵

Marfat.com

اسامی جانوران و پرندگان آبی

- آدمی آبی ۱۸
- ابلامی ۱۵۸
- بزغ ۴۹
- بک، ۱۶۹
- بیاح ۱۵۷
- تمزانی ۱۵۸
- تمساح ۴۸
- جری ۱۵۷، ۱۵۸
- حوت ۵۹
- حوت‌الحیض ۵۹
- حیة‌السمک ۱۵۷
- خرچنگ ۶۳، ۷۳، ۱۵۸
- خز ۱۶۶
- خوک آبی ۱۸، ۶۴، ۱۵۸
- ذمار ۱۵۷
- ربیثا ۱۵۸
- زمیر ۱۵۶
- زهو ۱۵۷
- سرطان ۷۳
- سگ آبی ۱۸، ۱۵۸
- سلحفاه ۷۳
- سنگ پشت ۲۷، ۴۸، ۹۴،
- شوط ۱۵۷
- طافی ۱۵۹
- طبرانی ۱۵۸
- ظمزانی ۱۵۸
- کاسه‌پشت ۷۳
- کنعت ۱۵۷
- ماهی ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۳۹، ۴۲، ۴۹، ۵۹، ۶۰، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۳،
- ماهی (سفید) ۱۵۷
- ماهی (عنبر) ۵۹
- ماهی (مار) ۱۸
- ماهی (مرغوبی) ۱۵۸
- مکل ۴۹
- نهنگ ۱۸، ۴۸، ۴۹
- وزغ ۱۵۸

Marfat.com

اسامی آلات شکار

- بندقه/ هنادق ۱۱۲
- تفنگ ۱۱۲
- تله ۱۲۲، ۱۴۵
- تیر ۱، ۴، ۵، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۴، ۶۴، ۸۶، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳
- حظیره ۱۲۹
- شبکه ۱۱۷، ۱۳۹
- شمشیر ۱۶، ۱۷، ۲۵، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۷
- غلوله ۱۶، ۹۸
- کارد ۱، ۹، ۱۶، ۲۵، ۹۱، ۹۶، ۱۲۴، ۱۲۶
- کمند ۱۱۰
- نی ۶، ۱۴، ۱۵، ۲۵، ۱۲۸
- نیزه ۱۴، ۱۵، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۳۲

Marfat.com

اسامی ملل و نحل

- آتش پرست ۱۲۵,٤،
- ارمنی ۱۱۵
- امامیه ۱۲۰،۱۲۶،۱۲۸،
۱۳۰,۱۳۱،۱۳۶،
۱۳۸،۱۳۹،۱۵۵،
۱۵۷،۱۵۸،۱۵۹،
۱۶۰،۱۶۲،۱۶۴،
۱۶۸،۱۶۹،۱۷۱،
۱۷۵،۱۷۸،۱۸۰،
۱۸۲،۱۸۵،۱۹۰،
۱۹۱،۲۰۳
- اهل سنت وجماعت ۲۷،۳۶
- اهل کتاب ۱۲۵،۱۲۶،۱۳۶،
۱۳۷
- بت پرست ٤، ۱۱٤، ۱۱۷،
۱۲۵،۱۲۶
- ترسایان ۶۳
- جهودان = یهودی
- رافضیان ۲۷،۳۷،۸۳
- شیعه ۸۳
- عامه ۱۲۱،۱۲۳،۱۲۸،
۱۳۱،۱٤۱
- عامه شافعی ۱۳۱
- عرب ۱، ۳۸، ٤۲، ۶۶،
۷۶، ۸۵،۸۸،۹٤،
۹۷،۹۸،۱۰۱
- عجم ۷۶
- فارسیان ۱
- قریش ۷۸
- قوم لوط ۵۹
- گبری ۱۱٤،۱۱۸،۱۳۸،
۱۸۵
- مجوسی ۱۱٤،۱۱۸،۱۲۶،
۱٤۸
- نصرانی/نصاری ۱۵۶
- یهودی ۶۵،۱۱۵،۱۲۶

Marfat.com

امراض

- آبله ۵۹
- احتلام ۵۴
- استسقا ۳۹، ۵۳، ۵۹
- اسهال ۵۴
- برص ۴۶، ۶۷، ۸۷، ۸۶، ۹۰، ۹۲
- بواسیر ۲۴، ۴۶، ۸۷، ۱۰۰
- بهق ۵۸، ۹۵
- تاریکی چشم ۴۴، ۴۷، ۵۵
- تب ۹۸
- تب ربع ۶۱
- تفسخ گرده ۷۵
- جذام ۵۰، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۵
- خفقان ۴۲، ۷۸
- خنازیر ۵۷، ۶۶، ۸۴
- داء الثعلب ۴۱، ۵۸، ۷۰
- درد گوش ۶۸، ۸۳
- دق ۸۳
- دیوانگی ۴۰، ۷۴
- ذات الجنب ۴۱، ۸۱
- رعاف ۵۴
- رعشه ۳۸
- زخمت جگر ۷۱
- زحمت شکم ۴۱، ۸۱
- زکام ۴۶
- سبات ۵۹
- سکته ۵۹
- سنگ مثانه ۴۰، ۸۶، ۸۷
- سودا ۴۲
- سوزاک ۵۲
- سوزش بول ۵۹
- شبکوری ۳۷
- صرع ۳۶، ۴۰، ۵۰، ۵۵

Marfat.com

۹۶،۶۰،۵۷
- علق ۱۵۹
- فالج ۳۶، ۵۹، ۸۷
- قولنج ۶۴، ۶۸، ۷۱، ۸۹، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۵
- گرانی گوش ۷۱
- گنگ ۹۴
- لقوه ۵۰، ۸۷
- مفاصل ۵۸، ۷۴
- ناسور ۶۴، ۶۷
- نزول آب چشم ۸۴
- نقرس ۵۰
- وسواس ۴۸، ۷۹

Marfat.com

فهرست منابع و مآخذ

- بخاری (صحیح) (جلد دوم)
کتابخانه قدیمی - کراچی ۱۹٤۱م
- تاریخ ادبیات در ایران (جلد سوم)
از دکتر ذبیح‌الله صفا ــ دانشگاه تهران - ۱۳۵۳ه ش
- تاریخ ادبیات ایران
تألیف هرمان اته ترجمه دکتر رضا زاده شفق ــ بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران -
- تاریخ افغانستان
از پی - ایف - واکر - ترجمه اردو - طبع لاهور
- تاریخ افغانستان (درعصر گورکانی هند)
نگارش عبدالحی حبیبی ــ انجمن تاریخ افغانستان ــ کابل
- تاریخ افغانستان (بعد از اسلام)
نگارش عبدالحی حبیبی ــ انجمن تاریخ افغانستان ــ کابل
- تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم)
ترجمه کریم کشاورز - انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی - تهران - ۱۳٤٦ش
- تاریخ کامل ایران
از دکتر عبدالله رازی - چاپخانهٔ اقبال - تهران - ۱۳٤۷ش
- تاریخ مغول (جلد اول)
از عباس اقبال - انتشارات امیر کبیر - تبریز ۱۳٤۱ش
- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (جلد اول - دوم)
تألیف - استاد سعید نفیسی - کتابفروشی فروغی - تهران ۱۳٤٤ش

Marfat.com

- تمیز الطیب من الخبیث (بزبان عربی)
تألیف ـ عبدالرحمان بن علی بن محمد بن عمرابن الدیبع الشیبانی
مکتبة و مطبعة محمد علی صبیح و اولاده ـ بمیدان الازهر ـ مصر

- الجامع الصغیر السیوطی (الجزء رابع)
طبع دارا المعرفة ـ بیروت ۱۳۹۱هق ـ ۱۹۷۲م

- جامع مفید
تألیف محمد مفید مستوفی بافقی ـ کتابفروشی اسدی ـ تهران

- حلیة الابرار و شعارالاخیار معروف به الاذکارالنوویة (بزبان عربی)
تألیف ـ محیی الدین ابی ذکریایحیی بن شرف النووی الدمشقی
منشورات دارالملاح للطباعة و النشر ـ دمشق ـ ۱۳۹۱هق ـ ۱۹۷۲م

- دورهٔ تاریخ ایران ـ
تألیف حسن پیرنیان ـ کتابفروشی خیام ـ تهران

- الذریعه الی تصانیف الشیعه (الجزءُ رابع)
تألیف الشیخ آغا بزرگ طهرانی ـ مطبعة مجلس شورای ـ تهران (۱۳۶۰ش)

- رساله مزارات هرات
تألیف امین سید عبدالله الحسینی معروف به صیدالدین هروی ـ هرات ۱۳۱۰ه

- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات (بخش دوم)
تألیف معین الدین محمد زمجچی اسفزاری ـ تصحیح و تعلیقات سید محمد کاظم امام
انتشارات د انشگاه تهران ـ ۱۳۳۹ش

- روضة الصفا. (جلد هفتم)
تصنیف میر محمد بن سید برهان الدین الشهیربه میرخواند. کتابفروشی خیام ـ مرکز

- ریحانة الادب (جلد سوم)
از ـ استاد علامه میرزا محمد علی مدرس ـ کتابفروشی ـ خیام تبریز ـ

Marfat.com

- سلسله های اسلامی -
تألیف - کلیفورد او موند پوسورت ترجمه فریدون بدره ای
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- طبقات سلاطین .
تألیف - استانلین پول ترجمه عباس اقبال - انتشارات مهر تهران ۱۳۱۲ش
- فقه اسلامی (اردو)
از مولانا عبدالاول جونپوری - مکتبه غوثیه - ملتان
- فقهای هند (۱ــ٤) (اردو)
از محمد اقبال بهتی - اداره ثقافت اسلامیه لاهور
- فهرست مخطوطات شیرانی
تألیف - دکتر بشیر حسین - اداره تحقیقات پاکستان - دانشگاه پنجاب لاهور ۱۹۶۸م
- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان (جلد اول)
از احمد منزوی - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد - ۱۹۸٤م
- فهرست نسخه های خطی گنج بخش (جلد اول)
از احمد منزوی - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد
(۱۳۵۷خ - ۱۹۷۸م)
- کشف الخفاء و مزیل الالباس (۱-۲) (عربی)
تألیف-اسماعیل بن محمد العجلوانی الجراحی-داراحیاء التراث العربی بیروت ۱۳۵۱ه
- کشف الظنون
تألیف مصطفیٰ بن عبدالله انتشارات Milli Egitim Basimevi استنبول
المجلدالاول ۱۹۷۱، المجلدالثانی ۱۹۷۲م
- مختصر تاریخ افغانستان
از عبدالحی حبیبی ــ انجمن تاریخ افغانستان ــ کابل

Marfat.com

- مشهد - طوس (تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان)
از سید محمد کاظم امام ، انتشارات کتابخانه ملی ملک

- مشکاة المصابیح (الجزءالاول)
تألیف محمد بن عبدالله الخطیب التبریزی-المکتب الاسلامی-بیروت دمشق ۱۳۹۹ه

- المعجم الفهرس لالفاظ الحدیث النبوی ص
ترتیبه و تنظیمه أ-ی-ونسنک-مطبعة بریل فی مدینه لیدن ۱۹۵۵م

- المعجم المفهرس لالفاظالقرآن الکریم
وضعه محمد فواد عبدالباقی - دار و مطابع الشعب بیروت ۱۳۶۴ه‍ق

- المقاصدالحسنه فی بیان کثیر من الحادیثالمشتهره علی الالسنه
تألیف شمس الدین ابی الخیر محمد بن عبدالرحمان السخاوی - نعاشر مکتبه الخانجی بمصر و مکتبة المثنی ببغداد ۱۳۵۷ه‍ - ۱۹۵۶م

- نشر دانش (مجله)
سال چهارم شمارهٔ دوم - بهمن و اسفند ۱۳۶۲. مرکز نشردانشگاهی تهران

Marfat.com

Marfat.com

Marfat.com